

جهت خرید فایل word به سایت www.kandoo.cn.com مراجعه کنید
یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۶۶۴۰۶۸۵۷ و ۰۶۶۴۱۲۶۰-۰۵۱۱ تماس حاصل نمایید

پایان نامه

برای دریافت درجه کارشناسی ارشد

زبان و ادبیات فارسی

تحلیل کتابهای مجالس صوفیه

استاد راهنما:

...

پژوهش و نگارش:

...

...

جهت خرید فایل word به سایت www.kandooon.com مراجعه کنید
یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۶۶۴۰۶۸۵۷ و ۰۶۶۴۱۲۶۰-۵۱۱ تماس حاصل نمایید



جهت خرید فایل word به سایت www.kandoocn.com مراجعه کنید
یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۶۶۴۰۶۸۵۷ و ۰۶۶۴۱۲۶۰-۰۵۱۱ تماس حاصل نمایید

تقدیم به:

سالکان وادی تابناک

معرفت

تقدیر نامه :

شاهین ملکوت تفکر من برای ستایش ایزد مَنّان و نیایش به درگاه سبحان در قفس کلام
بال های خود را می گشاید اما پرواز نتوان کرد .

نعمتت بار خدایا ز عدد بیرون است شکر انعام تو هرگز نکند شکر گزار
با زبانی ناتوان و حالتی پر خضوع به درگاه حی لایزال و ایزد متعال سپاس نعمت می گویم
که مرا در تمام مراحل انجام این پژوهش یاری نمود و توانایی به اتمام رساندن آن را به من عنایت
فرمود .

بار الهی :

با نظر کیمیایی اثر حضرتت مرا توفیقی ازلی که از منبع فیض لم یزلی نشأت گیرد بخشا و
بر بنان و بیانم نیروی آفرینندگی بخش تا آنچه را که شایسته است به واژگان هدیه کنم و به
دوستداران علم نثار نمایم .

تشکر قلبی و لسانی خود را از استاد عالی قدر جناب آقای دکتر محمد کاظم کهدویی که
زحمت راهنمایی این پایان نامه را عهده دار گردیدند و در تمامی مراحل انجام رساله از
راهنمایی های مدبرانه ایشان استفاده نمودم ابراز می دارم و توفیقات روز افزون ایشان را توأم با
صحت و سعادت خواستارم.

از جناب آقای دکتر سید محمود الهام بخش که در امر مشاوره این رساله مساعدت
نمودند و در این امر نهایت مراقبت، توجه و دقت خود را مبذول فرموده اند کمال تشکر و امتنان را
دارم و برای ایشان از خداوند سلامت و سعادت ابدی را خواهانم.

از جناب آقای دکتر یدالله جلالی پندری که یافتن موضوع مورد علاقه و دلخواه خود را در
نقطه اوج بحران مدیون همکاری ها و راهنمایی های بی دریغ ایشان هستم؛ و نمی دانم که با چه
زبانی و با کدامین واژگان محبتشان را ارج نهم بی نهایت سپاسگزارم و به راستی انجام این رساله
بدون نظرهای صائب، پیگیری های دلسوزانه و تشویق های امیدبخش ایشان میسر نبود. لطف و
مهربانی بی شائبه شان همیشه در خاطر من خواهد ماند.

چکیده:

مجلس گویی در تصوف سابقه ای طولانی دارد و بعضی از مشایخ صوفیه به مجلس گویی و برگزاری جلسات صوفیانه معروف بوده اند؛ در واقع بسیاری از تعالیم مشایخ صوفیه از طریق مجلس گویی ها به مریدان منتقل شده است. پاره ای از یادداشت های مریدان را، در لابلای آثاری که درباره مشایخ خود نوشته اند، می توان ملاحظه کرد؛ مانند: مجالس ابوسعید ابی الخیر، که در کتابهای «حالات و سخنان ابوسعید ابی الخیر» و «اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابی سعید» نقل شده و در مورد مجالس برخی از صوفیان نیز آثار مستقلی در دست است که می توان کتاب «مجالس سبعة» از جلال الدین محمد مولوی، و نیز کتاب «مناقب العارفين» را نام برد، که در لابلای مطالب آن روایات بسیاری از مجلس گویی مولانا آورده شده است.

در این پژوهش، پس از بیان مبادی تحقیق، در فصل دوم، به بررسی سابقه وعظ در اسلام و روش های سخنوری و مجلس گویی صوفیان پرداخته می شود و انگیزه برگزاری این مجالس که عبارتند از ارشاد و نصیحت، معرفت گفتن، و وصیت کردن بیان می گردد؛ همچنین محل برگزاری مجالس ابوسعید که عبارت از خانقاه، مدرسه، مسجد و مزار است و مکان برگزاری مجالس او که نیشابور، مهنه، طوس، سرخس و مرو است و نیز مجالس جلال الدین محمد مولوی که در قونیه برگزار می شده است، مورد بحث و بررسی قرار می گیرد و در آخر این فصل زمان برگزاری مجالس اعم از روزها و اوقات، همچنین ترتیب مجالس که هم به صورت منظم (ادواری) و هم به صورت غیر منظم برگزار می گردیده، بررسی می شود.

در فصل سوم، که به بررسی واعظان اختصاص یافته است، موضوعاتی از قبیل: سخنران مقیم و مدعو، هیأت ظاهری سخنران، وسیله جلوس، که عبارت از منبر تخت و کرسی بوده است و طرز قرار گرفتن سخنران، نحوه شروع و ختم سخن که شامل قرائت قرآن، خواندن خطبه عربی، مناجات، صلوات و ... می شود و حالات درونی سخنران از قبیل قبض و بسط، ضمیرخوانی و بیخود شدن، مورد بررسی قرار می گیرد.

در فصل چهارم، محتوای سخنان واعظان، که در برگیرنده موضوعاتی نظیر ارشاد مریدان، تفسیر قرآن و احادیث، تبلیغ شریعت، فرمان دادن، کرامت، درخواست بخشش، وصیت کردن، شرح مسائل عرفانی و ... است، بحث می شود؛ همچنین زینت های سخنوری، مانند: آیات قرآن، احادیث، اقوال بزرگان، اشعار فارسی عربی، ضرب المثل ها، حکایات عامیانه، و حکایات انبیاء و اولیاء مورد بررسی قرار می گیرد و در آخر این فصل زبان مجالس که شامل: زبان خطابه و محاوره است، و همچنین واژگان و ترکیبات به کار برده شده در این مجالس و ایجاز و اطناب کلام مطرح می گردد.

در فصل پنجم، به بررسی مستمعان این گونه مجالس و طرز قرار گرفتن، تعداد حاضران، شهرهای مستمعان، گروه های اجتماعی، گروه های سنّی اعمّ از نوجوانان، جوانان، کهنسالان، و نیز جنسیت مستمعان از نظر مرد و زن بودن می پردازد و به وضعیت حاضران که عبارت است از شنونده، سؤال کننده و درخواست کننده و همچنین، یادداشت برداری مستمعان، و حضور مخالفان و معاندان در مجالس، و سرانجام به تحوّل درونی شنوندگان پرداخته می شود.

در فصل ششم نیز نتایج حاصل از بحث بیان می گردد.

کلمات کلیدی:

نثر فارسی، مجلس گوئی، ابوسعید ابی الخیر، مولوی، تصوّف.

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۱	پیشگفتار.....
	فصل اول: مبادی تحقیق
۲	شرح پایان نامه.....
۲	الف) تعریف موضوع.....
۳	ب) سابقه تحقیق.....
۴	ج) کلمات کلیدی (فارسی و انگلیسی).....
۴	د) سؤالات پژوهشی.....
۴	ه) روش تحقیق.....
	فصل دوم: آیین وعظ
۶	۱-۲ تاریخ وعظ در اسلام.....
۱۵	۲-۲ روش های سخنوری و وعظ.....
۲۱	۳-۲ وعظ صوفیان.....
۲۸	۱-۳-۲ قدمت مجالس صوفیه.....
۴۶	۴-۲ انگیزه ها.....
۴۶	۱-۴-۲ ارشاد کردن.....

۴۸ ۲-۴-۲ معرفت گفتن

۵۰ ۳-۴-۲ وصیت کردن

۵۱ ۵-۲ محل برگزاری مجالس

۵۱ ۱-۵-۲ مسجد

۵۳ ۲-۵-۲ مدرسه

۵۴ ۳-۵-۲ خانقاه

۵۸ ۴-۵-۲ مزار

۵۹ ۵-۵-۲ مشهد مقدس

۶۱ ۶-۲ مکان برگزاری

۶۱ ۱-۶-۲ نیشابور

۶۳ ۲-۶-۲ مهنه

۶۵ ۳-۶-۲ طوس

۶۶ ۴-۶-۲ مرو

۶۷ ۵-۶-۲ سرخس

۶۹ ۷-۲ زمان برگزاری

۶۹ ۱-۷-۲ روزها

۷۰ ۲-۷-۲ اوقات

۷۱ ۸-۲ ترتیب

فصل سوم: واعظان

- ۱-۳ سخنران مقیم و مدعو ۷۴
- ۲-۳ هیأت ظاهری سخنران ۷۵
- ۳-۳ وسیله جلوس ۷۶
- ۴-۳ طرز قرار گرفتن سخنران ۷۹
- ۵-۳ نحوه شروع و ختم مجالس ۸۰
- ۶-۳ حالات درونی سخنران ۸۳
- ۱-۶-۳ قبض و بسط ۸۳
- ۲-۶-۳ ضمیرخوانی ۸۶
- ۳-۶-۳ بیخود شدن ۹۰

فصل چهارم: سخنان واعظان

- ۱-۴ محتوا ۹۳
- ۱-۱-۴ ارشاد مریدان ۹۳
- ۲-۱-۴ تفسیر قرآن ۹۷
- ۳-۱-۴ تفسیر حدیث ۱۰۰
- ۴-۱-۴ تبلیغ شریعت ۱۰۲
- ۵-۱-۴ فرمان دادن ۱۰۳

جهت خرید فایل word به سایت www.kandoocn.com مراجعه کنید
یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۶۶۴۰۶۸۵۷ و ۰۶۶۴۱۲۶۰-۰۵۱۱ تماس حاصل نمایید

- ۱۰۵.....۶-۱-۴ کرامت
- ۱۰۹.....۷-۱-۴ درخواست بخشش
- ۱۱۱.....۸-۱-۴ وصیت
- ۱۱۳.....۹-۱-۴ شرح مسائل عرفانی
- ۱۱۴.....۱۰-۱-۴ مناجات
- ۱۱۵.....۱۱-۱-۴ شطریات
- ۱۱۷.....۱۲-۱-۴ طنز
- ۱۱۸.....۲-۴ زینت های سخنوری
- ۱۱۹.....۱-۲-۴ آیات قرآن
- ۱۲۲.....۲-۲-۴ احادیث
- ۱۲۶.....۳-۲-۴ اقوال بزرگان
- ۱۲۸.....۴-۲-۴ اشعار فارسی
- ۱۳۳.....۵-۲-۴ اشعار عربی
- ۱۳۵.....۶-۲-۴ ضرب المثل ها
- ۱۳۷.....۷-۲-۴ حکایات
- ۱۴۱.....۱-۷-۲-۴ حکایات انبیاء و اولیاء
- ۱۴۳.....۳-۴ زبان
- ۱۴۳.....۱-۳-۴ زبان خطابه و زبان محاوره

۱۴۶..... ۲-۳-۴ واژگان

۱۴۸..... ۳-۳-۴ ترکیبات

۱۵۰..... ۴-۳-۴ ایجاز و اطناب

فصل پنجم: مستمعان

۱۵۳..... ۱-۵ طرز قرار گرفتن

۱۵۶..... ۲-۵ تعداد حاضران

۱۵۸..... ۳-۵ شهرهای حاضران

۱۵۹..... ۴-۵ گروه های اجتماعی

۱۶۲..... ۵-۵ سنّ مستمعان

۱۶۴..... ۶-۵ جنسیت مستمعان

۱۶۶..... ۷-۵ وضعیت حاضران

۱۷۰..... ۸-۵ یادداشت برداری

۱۷۳..... ۹-۵ مخالفان و منکران

۱۷۵..... ۱۰-۵ تحول درونی شنوندگان

فصل ششم: نتیجه گیری

۱۷۹..... نتیجه

۱۹۵..... منابع و مآخذ

پیشگفتار:

علم بسان درختی است که شکوفه های رنگارنگی بر شاخ و برگ آن رخ می نماید و مشام جان از عطر دل انگیز آن شیدا و واله می گردد در میان این باغ و بستان باصفا ادبیات بسیار شورانگیز و حماسه آفرین است، و من در این وادی یک حس غریب را در کوچه پس کوچه های احساسم پیدا کردم و سیر و سفری عارفانه را با کوله باری از متون ادبیات عرفانی آغاز نمودم و نقد کم عیار حاضر ره آورد این سفر است.

نگارنده با علاقه وافر به متون عرفانی و به پیشنهاد و هدایت استاد فرزانه جناب آقای دکتر **یدالله جلالی پندری**، با موضوع «**تحلیل کتابهای مجالس صوفیه**» آشنا گردید و پس از تأیید موضوع در آذر ماه ۱۳۸۵، تحقیقات اولیه و جستجوی منابع را آغاز نمود.

بدیهی است که، پیچیدگی های مسأله مجالس صوفیه که پرداختن به آن به منزله قدم نهادن در راهی بکر و نارفته است، دشواری های خاص خود را داشت. تازگی موضوع و پیدا کردن منابعی که به طور مستقیم و مستقل به این مسأله پرداخته باشند کار را دشوار ساخته بود. از این رو نگارنده بیش از یکصد منبع مختلف را که اغلب آنها بیش از چند صفحه و یا چند عبارت مرتبط با مجالس صوفیه را نداشتند مطالعه کرد و پس از بررسی صدها فیش جمع آوری شده، تنها آن دسته از فیش هایی که مستقیماً با موضوع ارتباط داشت و از سوی دیگر بار معنایی عمیق تر و رساتری نسبت به سایر فیش های مشابه بر خوردار بودند انتخاب شدند و در نهایت بر اساس فیش های برگزیده شده، کار نگارش آغاز و رساله حاضر تدوین و تنظیم گردید.

این پژوهش دریچه ای تازه در ادبیات عرفانی و مسأله مجلس گویی صوفیان، خصوصاً مجالس ابوسعید ابی الخیر و جلال الدین محمد مولوی را در برابر دیدگان نگارنده گشود.

در مسیر پژوهش و نگارش رساله حاضر از یاری ها، و همدلی ها و بزرگواری های بسیاری از اندیشمندان و دوستان بهره مند بوده ام که لازم می دانم از آنان سپاسگزاری نمایم:

از استاد گرامی جناب آقای دکتر محمد کاظم کهدویی که حل بسیاری از پیچیدگی های کار را مدیون هم فکری و راهنمایی ایشان هستم، و همچنین از استاد محترم جناب آقای دکتر سیّد محمود الهام بخش که همواره مرا مورد لطف عنایت خود قرار داده اند بی نهایت سپاسگزارم و از خداوند منان سلامتی و موفقیت روز افزون ایشان را خواستارم.

از استاد بزرگوار جناب آقای دکتر یدالله جلالی پندری، که هر گاه به راهنمایی ها و رهنمودهای سازنده و علمی ایشان نیازمند بوده ام، مشتاقانه و بی دریغ یاریم نمودند، و علاوه بر این با دقت و نکته بینی خاص سبب شدند تا فصل های این رساله سیر نظام مند و منطقی خود را طی کند، کمال تشکر و امتنان را دارم و از ایزد متعال سلامت، سعادت و بهروزی ایشان را مسئلت می دارم.

از استاد ارجمند جناب آقای دکتر محمد غلامرضایی، که بزرگواری نموده و با در اختیار نهادن نسخه دست نویس مقاله ارزشمند خود، بسیاری از غوامض را حل نمودند، سپاسگزارم و از درگاه الهی توفیقات روز افزون ایشان را خواهانم.

سزاوار است وظیفه شاگردی به جای آورده و از تمامی استادان متواضع و بزرگ منش خود در دانشگاه یزد، و دانشگاه شهید باهنر کرمان، که با عشق زلال و اندیشه با شکوهشان به مفاهیم والای ادبیات، بذرهای علاقه و اشتیاق به مطالعه در زمینه ادبیات عرفانی را در قریحه بی مقدار بنده به ثبت رسانیدند، قدردانی کرده و سعادت را برای ایشان آرزو می نمایم .

از پدر و مادر مهربانم که تنها تکیه گاه صادق زندگیم هستند؛ و از برادران و خواهران عزیزم که وسعت بی انتهای خوبی هابند صمیمانه سپاسگزارم و امیدوارم که بتوانم، قطره ای از دریای بیکران محبتشان را جبران نمایم.

از جناب آقای حسین شول که در مراحل مختلف انجام این پژوهش، صبورانه و خالصانه من را یاری نمودند نهایت سپاس و امتنان را دارم و امیدوارم که در سایه عنایات حق موفق و مؤید باشند.

از خانم‌ها حمیده مطهری نیا و ستاره صابر، که همواره پاسخ گوی سؤالات بنده در طول این دوره تحصیلی بوده اند تشکر می‌نمایم.

و از همه کسانی که در این رهگذر، مرا یاری نمودند و با کلام و عملشان هموار کننده راهم بوده اند، با تمام وجود تشکر می‌نمایم.

صمیمانه آرزو دارم که، نتایج حاصل از این پژوهش به عنوان گامی کوچک راه گشای مطالعاتی عمیق تر و گسترده تر در این زمینه باشد و اذعان می‌دارم که این رساله به هیچ روی از سهو و خطا مصون نمانده است از این رو امید است که بزرگان و اهل ادب در پرتو همت کیمیایی و نقد پویای خویش، نگارنده را از رهنمودهای علمی و فکری خود بهره مند سازند. باشد که مهر تأیید الهی بر آن رقم خورد.

الهام گنج

کریمی

جهت خرید فایل word به سایت www.kandooen.com مراجعه کنید
یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۶۶۴۰۶۸۵۷ و ۰۶۶۴۱۲۶۰-۵۱۱ تماس حاصل نمایید

نزد

زمستان ۸۶

www.kandooen.com
www.kandooen.com
www.kandooen.com

جهت خرید فایل word به سایت www.kandooen.com مراجعه کنید
یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۶۶۴۰۶۸۵۷ و ۰۶۶۴۱۲۶۰-۰۵۱۱ تماس حاصل نمایید

فصل اول:

مبادی تحقیق

شرح پایان نامه

الف) تعریف موضوع

مجلس گویی در تصوف سابقه ای طولانی دارد و بعضی از مشایخ صوفیه به مجلس گویی و برگزاری جلسات صوفیانه معروف بوده اند؛ و در واقع بسیاری از تعالیم مشایخ صوفیه از طریق مجلس گویی ها به مریدان منتقل می شده است. پاره ای از یادداشت های مریدان را، در لابلای آثاری که درباره مشایخ خود نوشته اند، می توان ملاحظه کرد؛ مانند: مجالس ابوسعید ابی الخیر که در کتابهای «حالات و سخنان ابوسعید ابی الخیر» و «اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابی سعید» نقل شده، و در مورد مجالس بعضی از صوفیان نیز آثار مستقلی در دست است که می توان کتاب «مجالس سبعة» از جلال الدین محمد مولوی، و نیز کتاب «مناقب العارفین» را نام برد که در لابلای مطالب آن روایات بسیاری از مجلس گویی مولانا آورده شده است.

نگارنده، در نظر دارد این پژوهش را با توجه به کتب «حالات و سخنان ابوسعید ابی الخیر» (جمال الدین ابوروح، ۱۳۶۷)، «اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابی سعید» (محمد بن منور، ۱۳۶۶)، «مجالس سبعة مولانا» (جلال الدین محمد مولوی، ۱۳۶۵) و «مناقب العارفین» (شمس الدین احمد افلاکی، ۱۳۶۲) به انجام برساند.

در این پژوهش، سبک کلی مجالس صوفیه و مخاطبان این مجالس بررسی، و نحوه آغاز سخن توسط پیر و مراد، طرز بیان، لحن سخن (شامل لحن های آمرانه، خطابي، نصیحت گرانه و...) تحلیل می شود و استفاده از آیات و احادیث و همچنین به کاربردن اشعار فارسی و عربی اعم از مشهور و غیر مشهور مورد بحث قرار می گیرد و به بررسی کلمات قصار فارسی و عربی، تمثیل ها،

حکایت ها، ستایش و منقبت ها در سخنان مشایخ پرداخته می شود. در نهایت، نحوه ختم سخن و پایان جلسات بیان خواهد شد.

هدف از این پژوهش آگاهی از مجالس صوفیه، کیفیت برگزاری آنها و شناخت زبانِ خطابه و همچنین بررسی موضوعات مطرح شده در این مجالس است. این پژوهش و پژوهش های مشابه آن، مخاطب را با کیفیت برگزاری مجالس، نحوه فن خطابه، اقوال و احوال مشایخ مورد نظر و تفاوت های موجود در نحوه برگزاری این مجالس آشنا می سازد و راهگشای پاره ای از مسائل برای علاقه مندان به آداب و رسوم صوفیان، تاریخ تصوف به ویژه در زمینه مجالس صوفیه و نثر عرفانی خواهد بود.

(ب) سابقه تحقیق

در ارتباط با موضوع مورد نظر، فقط در چند کتاب و مقاله اشاره اندکی به مسأله مجلس گویی صوفیان شده است. مرحوم زرین کوب در کتابهای «ارزش میراث صوفیه» (۱۳۴۲) و «جستجو در تصوف ایران» (۱۳۵۷) اشاره مختصری به مجالس صوفیه و همچنین وعظ و موعظه های عارفانه در مجالس مولانا کرده اند. شفیع کدکنی، در مقدمه کتاب «اسرارالتوحید فی مقامات شیخ ابی سعید» (۱۳۶۶) به مجالس ابوسعید ابی الخیر و مباحثی که در این مجالس مطرح می شده است و نحوه سخن گفتن وی و استفاده از آیات و احادیث و اشعار و... اشاره اجمالی کرده است. مرحوم دامادی، در کتاب «ابوسعیدنامه» (۱۳۶۷) در مورد آداب خانقاه ابوسعید و به کار بردن اشعار در مجالس و لحن سخن وی به طور مختصر سخن گفته و پورجوادی، در مقاله ای تحت عنوان «لطائف قرآنی در مجالس سیف الدین باخرزی» (۱۳۸۰) اشاره کوتاهی به مجلس و مجلس گویی صوفیان کرده اند و چند کتاب در مورد مجالس صوفیه نام برده است، ولی هیچ کدام از این منابع به صورت کامل به این موضوع نپرداخته و تاکنون تحلیل کتابهای مجالس صوفیه و بررسی کیفیت برگزاری این مجالس انجام نگرفته است.

(ج) کلمات کلیدی (فارسی و انگلیسی)

نثر فارسی، مجلس گویی، ابوسعید ابی الخیر، مولوی، تصوف.

**Persian prose, Preaching, Abu- Sae'ed-e Abi- al - Khari,
Mowlavi, Mysticism.**

(د) سؤالات پژوهشی

(۱) مجلس چیست و کیفیت برگزاری مجالس وعظ و گفتگوی صوفیان چگونه بوده است؟

(۲) زبان خطابه در مجالس صوفیان چه ویژگی هایی داشته است؟

(۳) چه مباحثی در مجالس صوفیه مطرح و بیان می شده است؟

(هـ) روش تحقیق

این تحقیق از نوع بنیادی است و بررسی آن به روش توصیفی- تحلیلی و با شیوه کتابخانه

ای انجام می گیرد. برای این منظور ابتدا با عنایت به کتابهای «اسرارالتوحید فی مقامات شیخ ابی

سعید»، «حالات و سخنان ابوسعید ابی الخیر»، «مجالس سبعة مولانا» و «مناقب العارفین» موضوع

مورد نظر بررسی می گردد، سپس با مطالعه کامل منابع مذکور موارد لازم استخراج و آنگاه با

دسته بندی این موارد به تحلیل مباحث پرداخته می شود.

جهت خرید فایل word به سایت www.kandooon.com مراجعه کنید
یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۶۶۴۰۶۸۵۷ و ۰۶۶۴۱۲۶۰-۰۵۱۱ تماس حاصل نمایید

فصل دوم:

آمین و عطر

۲-۱ تاریخ وعظ در اسلام

وعظ و اندرز، بیم دادن از عواقب ک... خوبی ها و فضایل انسانی است، که با احساس رقت در قلب همراه است، و وعظ... بین هردو ویژگی است که به یادآوری قلوب بر محاسن و فضایل اخلاقی همت می گمارد.

توجه و عنایت فراوان به وعظ، تنها بر ا... استوار نیست، بلکه از این واقعیت نیز نشأت می گیرد که ریشه در خلقت الهی انسان دارد... سیر آیات شریفه: وَ نَفْسٍ وَّ مَا سَوَّاهَا فَالْهَمَّهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا^۱ آمده است: از آنجا که خدا قوا و فجور را در انسان تابع یا نتیجه ای از تسویه دانسته است، در این صورت می توان... صفات و خصوصیات خلقت آدمی دانست یا به تعبیر دیگر، الهام به فجور و تقوا در انسان امری فطری است و با عقل عملی تفاوت چندانی ندارد بنابراین شگفت انگیز نیست اگر می بینم این اندازه بر استفاده از آن اصرار می گردد و تا زمانی که امید به تأثیر آن از بین نرفته است قطع نمی گردد»^۲

در موعظه دو نکته قابل توجه است: اول آنکه محتوای سخن واعظ آگاهی بخش و بیدار کننده باشد و دیگر اینکه کلامش را با خلوص نیت بیان نماید. مستمع نیز باید واجد شرایط لازم از جمله حسن استماع و ایمان به خدا باشد، تا وعظ در او اثر کامل بگذارد در غیر این صورت اثر وعظ نسبی و یا بی اثر خواهد بود.^۳

ممکن است فردی از تعلیم شخصی بی نیاز باشد، اما از موعظه بی نیاز نیست؛ زیرا دانستن یک موضوع و متذکر شدن و تحت تأثیر کلام یک واعظ دانا قرار گرفتن، مطلب دیگری است.

۱- شمس (۹۱): ۷ و ۸، و (قسم) به نفس و آنکه او را نیکو بیافرید و به او شر و خیر او را الهام کرد.
۲- سیدعلی اکبر حسینی: سیری اجمالی در تاریخ تعلیم و تربیت اسلامی، تهران: دفتر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۲، ص ۷۷.
۳- محمد تقی فلسفی: سخن و سخنوری، چاپ پنجم، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۳، ص ۲۷۲.

حضرت علی (ع) به یکی از اصحاب فرمودند: «عِظْنِي!» (مرا موعظه کن) و فرمودند: در شنیدن اثری هست که در دانستن نیست. موعظه به دل نرمی و رقت می بخشد، قساوت را از دل می برد، خشم و شهوت را فرو می نشاند، هوای نفسانی را تسکین می دهد و صفا و جلا را به قلب هدیه می کند؛ بنابراین هیچ فردی و هیچ جامعه ای وجود ندارد که احتیاج به موعظه نداشته باشد.^۱ در خصوص وعظ و اندرز لازم نیست که واعظ مرتبه و مقامی بالاتر از شنونده داشته باشد. یحیی پیامبر (ع) از یک گناهکار محکوم به سنگسار، مطالبه موعظه کرد؛ جوان گناهکار گفت: «لَا تَخْلَيْنَ بَيْنَ نَفْسِكَ وَ هَوَاهَا فَتَرَوِي».^۲

دقیق تر باید گفت که تنها راه ارشاد، موعظه کردن است. زیرا علاوه بر کاربرد استدلال و برهان در مقام وعظ، آنچه در هدایت انسان نقش اصلی را ایفا می کند، افعال قلبی و تأثیر بر مرکز احساس و ادراک است که باعث ایجاد نرمش و حالت تسلیم و اطاعت در عمل را به وجود می آورد.^۳ خداوند متعال در قرآن کریم، مکرر مردم را موعظه نموده، و به دادگری، احسان و بذل و عطا به خویشاوندان امر می کند و از گناه، ظلم و منکرات نهی می نماید. همچنین خداوند در قرآن از خود به عنوان «واعظ» یاد کرده است: «قُلْ أَنَّمَا أَعِظُكُمْ بِوَاحِدَةٍ»^۴، یا آنجا که می فرماید: «يَعِظُكُم لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ».^۵

قرآن کریم از موعظه، برای تربیت، زیاد استفاده کرده است. لقمان حکیم برای تربیت فرزندانش او را موعظه می کند و می گوید: «يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ»^۶ طریقه و شیوه موعظه کردن هم در اسلام بیان گردیده است. وقتی موسی و هارون برای ارشاد و هدایت فرعون مأمور شدند به آنان گفته شد که: «فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَيْسَ لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى»^۷ یعنی وقتی با

۱- مرتضی مطهری: ده گفتار، تهران: نشر صدرا، ۱۳۴۷. ص ۲۲۴.

۲- با هوای نفس خلوت مکن که گرفتار خواهی شد.

۳- محمد یزدی: علی (ع) بر منبر وعظ، تهران: واحد تحقیقات اسلامی، ۱۳۶۱. ص ۱۳.

۴- سبأ (۳۴): ۴۶، بگو من به یک سخن شما را پند می دهم.

۵- نحل (۱۶): ۹۰، به شما پند می دهد باشد که موعظه خدا را بپذیرد.

۶- لقمان (۳۱): ۱۳، ای پسر عزیزم هرگز شرک به خدا نیاور که شرک بسیار ظلم بزرگی است.

۷- طه (۲۰): ۴۴، وقتی با فرعون روبرو شدید با او به نرمی سخن بگویید تا متذکر شود و از عاقبت کار خود بترسد.

فرعون روبه رو شدید با او به نرمی سخن بگویید تا شاید متذکر شود و از عاقبت کار بترسد.^۱
موعظه حقیقی که واقعاً در دل اثر بگذارد جز به وسیله دین ممکن نیست و مواعظ دینی است که می تواند به دل ها خشوع و تواضع بدهد و بر روی آنها تأثیر گذار باشد، البته موعظه باید از زبان دین بیان شود و خودِ واعظ نیز از کلام خود متأثر باشد و از اعماق دل موعظه نماید.^۲

فراگیری شیوه و عظم و خطابه در آیین اسلام، نخست از قرآن اخذ شده است. البته موعظه با خطابه فرق دارد، خطابه صنعت است و ویژگی فنی و هنری دارد و هدف از آن تحریک عواطف و احساسات است؛ اما موعظه فقط به منظور تسکین هواهای نفسانی و شهوات است و بیشتر جنبه پند دادن و منع کردن دارد. اگر هدف خطابه را صرفاً اقناع شنوندگان بدانیم و عظم و موعظه قسمتی از خطابه است. حال موعظه به امری گفته می شود که کلمات و جمله هایی القا شود به منظور منع مردم از هواپرستی، شهوت پرستی، ریاکاری، تذکر مرگ و قیامت و نتایج اعمال در دنیا و آخرت است و یادآوری قلب نسبت به خوبی ها در کارهایی که موجب نرمی قلب می گردد.^۳

خداوند متعال طی آیه شریفه: «أَدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ»^۴ چگونگی دعوت و تبلیغ جوامع بشری به آخرین رسالت الهی را بیان می دارد. همانطور که در دین اسلام اصول و فروع دین، در چهارچوب معینی از جانب خداوند مشخص گردیده، کیفیت و چگونگی تبلیغ در اسلام نیز برنامه خاص و هدفمندی دارد و باید در کادر مشخصی صورت پذیرد.^۵
به دستور ذات اقدس الهی، رسول اکرم (ص) موظف بود دعوت خود را برسه اصل اساسی استوار سازد و مردم را از این سه راه، به دین اسلام فرا خواند: ۱- سخنان حکیمانه و منطقی

۱ - سید احمد احمدی: اصول و روش های تربیت در اسلام، چاپ دوم، اصفهان: نشرجهاد دانشگاهی، ۱۳۶۸، ص ۱۷۴.

۲ - مرتضی مطهری: ده گفتار، ص ۲۲۴.

۳ - همان، ص ۲۰۴.

۴ - النحل(۱۶): ۱۲۵، با حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگارت دعوت کن.

۵ - محمد باقر شریعتی سبزواری: اصول و مبادی سخنوری، چاپ دوم، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۶، صص ۱۶۱ و ۱۶۲.

مستدل. ۲- مواظظ حسنه و اندرزهای سودمند و مفید. ۳- از راه مناظره و مجادله ای که منزّه از خصومت باشد^۱.

موعظه در انقلاب افکار و دگرگون ساختن اندیشه های مردم آن قدر تأثیر گذار است که خداوند رحمان آن را یکی از راه های دعوت رسول گرامی (ص) قرار داده و در کنار سخنان حکیمانه از آن یاد کرده است. راهی که خداوند برای آن حضرت در ابلاغ دین حق و دعوت به راه پروردگار تعیین نموده است مواظظ حسنه است. یعنی موعظه ای که از هر لحاظ خوب و از هر عیب و نقصی به دور باشد. چنین موعظه ای است که مردم را به راه حق سوق می دهد، آنان را از انسانیت برخوردار می سازد و هدایت می نماید^۲.

با علنی شدن دعوت پیامبر (ص) مساله آموزش و تربیت شکل تازه ای به خود گرفت و هماهنگ با آن گردید. استفاده آن حضرت از فن خطابه، موعظه و سخنوری از آن جمله است. موعظه و خطابه عنصری است که در دوره دعوت مخفیانه نشان چندان از آن وجود ندارد؛ ولی پس از نزول آیه «وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ»^۳ پیغمبر (ص) اولین دعوت علنی و عمومی را در جمع ۵۰ نفر از خویشاوندان خود آغاز کرد و در نخستین خطابه آن حضرت که در بالاترین حد فصاحت و بلاغت سخنوری بود، چنین فرمود: «بی گمان پیشاهنگ قوم به مردم خود دروغ نمی گوید، به خدایی که جز او خدایی نیست من فرستاده خداوند به سوی شما و جهانیانم، سوگند به پروردگار همان قسم که به خواب می روید، و می میرید، و همانگونه که از خواب بر می خیزید، برانگیخته می شوید و بر طبق اعمال خود مجازات می گردید»^۴

پیامبر (ص) در دومین دعوت آشکار و عمومی که از محدوده افراد خاندان بنی هاشم گسترده تر شده بود و افراد بیشتری را در بر گرفت، مجدداً از همین عناصر فن خطابه و موعظه استفاده نمود و تلاش کرد تا از این راه آنان را به تعلیمات و حقانیت رسالت خویش فراخواند.

۱ - محمد تقی فلسفی: سخن و سخنوری، ص ۲۶۵.

۲ - محمد تقی فلسفی: سخن و سخنوری، ص ۲۷۱.

۳ - الشعرا (۲۶): ۲۱، و خویشان نزدیک را هشدار ده.

۴ - سید علی اکبر حسینی: سیری اجمالی در تاریخ تعلیم و تربیت اسلامی، صص ۳۱ و ۳۲.

پیامبر اکرم (ص) روزی در کنار کوه صفا بالای صخره ای ایستاد و با صدای رسا و بلند «یا صباحاه» که شعاری هشدار دهنده در بین اعراب بود، به مردمانی که در اطراف او جمع شده بودند چنین فرمود: «مثل من در میان شما همانند دیده بانی است که دشمن را از نقطه ای دور می بیند و احساس خطر می کند، او با مسؤولیت به سوی قوم خود حرکت می کند تا آنان را از خطر قریب الوقوع هشدار دهد و با فریاد «یا صباحاه» آنان را متوجه خطیر بودن و نصیحت بنماید»^۱.

از این زمان بود که پیامبر(ص) خطابه های بسیار رسا و غرایی را در جمع افراد قبیله قریش و مردم مکه بیان می فرمود و پس از هجرت از مکه به مدینه، خصوصاً با برگزاری نماز جمعه و وجوب قرائت دو خطبه در این فریضه عبادی - سیاسی در ابعادی وسیع تر به مسأله وعظ و خطابه روی آورد. مواعظ آن حضرت طیف گسترده ای را در بر گرفت که بیشتر آنها حول محورهایی همچون یکتاپرستی، نفی شرک، اشاعه تقوا، برادری و برابری مسلمانان و استحکام نظام دین دور می زد.

پیامبر(ص) مواعظ خود را در قالب الفاظی ساده و همراه با دلائل محکم و قانع کننده بیان می کرده است. در مواعظ آن حضرت کمترین نشانی از تکلف وجود نداشت و با بکار بردن لغات و الفاظ آراسته و زیبا بیشترین تأثیر را بر شنونده می گذاشت. به طوریکه زیبایی کلام و قدرت بیان آن حضرت را همه سخنوران نامدار پذیرفته و تأیید کرده اند.

رسول اکرم (ص) برای آن که اثر شایسته در مردم بگذارد و تعالیم الهی را بهتر و موثرتر به آنان تعلیم دهد و زودتر موجبات سعادتشان فراهم گردد، نکات لازم را در مواعظ خود رعایت می کرد و هماهنگی را بین مطالب مورد بحث، با مقدار صدا، حرکات دست و بدن و چگونگی قیافه رعایت می نمود.^۲

۱ - سید علی اکبر حسینی: سیری اجمالی در تاریخ تعلیم و تربیت اسلامی، ص ۳۳.

۲ - محمد تقی فلسفی: سخن و سخنوری، ص ۲۲۷.

پیشوای بزرگ اسلام بسیار خوش رو و متبسم بود، ولی وقتی که به موعظه خلق می ایستاد و خطابه های غرایی ایراد می فرمود چشمانش سرخ می شد و صدایش بلند می گردید، گویی به جنگاوران هشدار می دهد و یا بیم دهنده سپاه است و به آنان اعلام خطر می نماید.^۱

پیامبر (ص) در مکان های مختلف به موعظه مردم می پرداخت از آن جمله آن حضرت بر ستونی که از تنه درخت بود و در کنار محراب قرار داشت تکیه می داد و به وعظ می پرداخت و آن روز که منبری برای پیامبر برآوردند حضرت بالای منبر رفتند، ناگهان از آن ستون ناله بر آمد و تا زمانی که پیامبر (ص) خطبه می کردند آن ستون مانند طفلی که از مادر جدا شود می نالید، تا اینکه پیامبر (ص) از منبر فرود آمد آن ستون را در آغوش گرفت آنگاه چوب از نالیدن بایستاد و به این دلیل آن ستون را حنّانه نامیدند.^۲

یکی دیگر از مکان های مشهوری که پیامبر (ص) در آنجا به نصیحت مردم و موعظه پرداختند و در اصل مجلس رسول اکرم (ص) برای معرفی علی (ع) به عنوان ولی، وصی و جانشین آن حضرت برگزار شد، غدیر خم بود؛ نظر به این که رسول گرامی (ص) می خواستند با جمعیت زیادی صحبت کنند و فرمان خدا را در امر ولایت علی (ع) به آنان ابلاغ نمایند و موعظه فرمایند، محل سخنرانی را در کنار غدیر تعیین نموده تا مردم در مضیقه آب قرار نگیرند.^۳ و چون می بایست صدای رسول اکرم (ص) به همه حاضران در آن مکان برسد با جهاز شتران منبری برای حضرت تشکیل دادند، پیامبر (ص) روی آن رفتند و به خطابه، موعظه و ابلاغ فرمان خدا در امر ولایت پرداختند.

رسول اکرم (ص) مواظب بسیار دارند که محدثین در کتب اخبار آنها را جمع آوری نموده و در دسترس خوانندگان قرار داده اند؛ از آن جمله آنس می گوید: «روزی رسول گرامی (ص) در حالی که بر شتر سوار بود، خطبه ای خواند و فرمود: مردم! گویی مرگ در دنیا برای غیر ما مقدر

۱ - علی حجتی کرمانی، سید محسن امین: سیره معصومان، چاپ دوم، تهران: سروش، ۱۳۷۶. ص ۲۰.
۲ - نگاه کنید به: ضیاء الدین نخشی: سلک السلوک، تصحیح غلامعلی آریا، تهران: زوآر، ۱۳۶۹. ص ۱۴۷. و نیز: غیاث الدین رامپوری: غیاث اللغات، به کوشش منصور ثروت، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۳. صص ۳۱۰ و ۳۰۹.
۳ - محمد تقی فلسفی: سخن و سخنوری، ص ۱۷۴.

گردیده است و گویی حق در دنیا بر غیر ما واجب شده است و گویی جنازه ای که تشییع می شود، مسافری است که عن قریب به سوی ما بر می گردد»^۱.

رسول گرامی (ص) واعظ و راهنمایی است که خداوند او را برگزیده، و واجد تمام شرایط است؛ هر چند موعظه آن حضرت برای عناصر لجوج و معاند بی اثر بود، ولی آن حضرت با سعی و کوشش و تحمل صدمات و رنج ها کار وعظ و تبلیغ خود را ادامه داد و بر اساس این آیه شریفه «قُلْ إِنَّمَا أَعْطُكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مَثْنَىٰ وَفُرَادَىٰ»^۲ که از اصیل ترین مواعظ قرآن و ریشه هر پند و اندرز است. توحید را به جای شرک، عدل را به جای ظلم، دگر دوستی را به جای خداپرستی و انصاف را به جای تعدی، ایثار را به جای امساک، عزت را بجای ذلت و... به وجود آورد.

باید دانست مواعظ پیامبر اکرم(ص) و استفاده از فن خطابه به منظور یک ابزار تربیتی تأثیرگذار، پس از آن حضرت نیز دنبال شد و در مدت زمان کوتاهی به اوج خود رسید. خطبه های معروف حضرت فاطمه(س) در مسجد مدینه و خطبه ها و مواعظ حضرت علی (ع) و دیگر ائمه طاهرین که با بیانات مختلف به موعظه و نصیحت مردم پرداخته اند، نشان از ادامه راه آن حضرت در به کار بردن مواعظ حسنه برای ارشاد و تبلیغ دارد و از لحاظ ویژگی های خطابی شباهت بسیار نزدیکی به یکدیگر دارند.

بنابر آنچه گذشت، در میان راه های ارشاد و هدایت، آنچه که سودمند تر و از جنبه علمی غنی تر بوده، تنها موعظه است و امیر المومنین(ع) در این جایگاه مقامی شامخ و بلند را داراست، مواعظ بلیغ آن حضرت که بیشتر جنبه ارشادی و سازندگی دارد، از اعماق روح بلند و پر عظمتشان نشأت گرفته است و خطبه های ایشان تحول شگرفی در فن خطابه به وجود آورده و مواعظ آن حضرت نیز جلوه ای خاص و درخشان دارد.

حضرت علی (ع) موعظه های بسیاری بیان فرموده اند که برخی از آنها مفصل و مشروح و بعضی مختصر و کوتاه است، چه آن مواعظی که بر بالای منبر در گرماگرم جنگ یا در نامه ها و

۱ - همان، ص ۲۷۱.

۲- سبأ (۳۴): ۴۶، بگو من به یک سخن شما را پند می دهم که خالص برای خدا دو نفر دو نفر یا هر یک تنها در امر دینتان قیام کنید.

مکاتبات و رویدادهای سیاسی فرموده اند و چه آن سخنان پند آمیزی که در جلسات معمولی، و چه وصایا و سفارشات که در بستر شهادت داشته اند، جمع کردن و ترجمه آنها به صورت کتاب مستقل درخواهد آمد.^۱ همچنین نهج البلاغه که شامل قسمتی از خطبه های آن حضرت است، انواع خطابه، موعظه های فصیح و بلیغ و خطبه های سیاسی و اجتماعی را در بردارد. اگر چه مرحوم سید رضی، نهج البلاغه را بر سه محور اساسی تدوین کرده که عبارتند از: خطبه ها و فرمان ها، کتابها و رساله ها، حکمت ها و موعظه ها؛ بنابراین باید بیشتر مواعظ حضرت در

قسمت سوم باشد، اما با یک توزیع نسبتاً دقیق در قسمت های دیگر هم، به مواعظ و نصایح بسیار جالب توجه برخورد می کنیم که صادقانه ترین تصویر شخصیت امام (ع) است و آینه تمام نمای تقوای حقیقی است که در دل آن حضرت نهفته بود، تقوایی که سرچشمه آن ایمان کامل به خداوند است که در موعظه ای از مواعظ حضرت گویاست. سخن امام (ع) به ذکر خداوند عطر آگین و از کلام آن حضرت تقوا و پارسایی متصاعد است.^۲

تاریخ زندگی امام حسن (ع) به وضوح نشان می دهد که آن حضرت از این شیوه تربیتی به نحو احسن استفاده نموده اند. مواعظ و خطبه های غرایی که امام حسن (ع) در عنفوان جوانی خطاب به مردم کوفه برای پند و اندرز در مسجد آن شهر ایراد می کردند، مؤید این مطلب است.^۳ همچنین خطبه هایی که امام حسین (ع) انشاء نموده، و مردم زمانه خود را موعظه فرمودند، بسیار جذاب، رسا و خواندنی است. زبان آن حضرت تا آخرین لحظه حیات به موعظه و اندرز باز بوده است «به قول یکی از شاعران عارف مقام آن حضرت:

لَمْ يَنْقَطِعْ قَطُّ مِنْ إِرْسَالِ مَوْعِظَةٍ حَتَّى إِذَا رَأَسَهُ فُوقَ السِّنَانِ أَلْتَمَى

۱ - محمد یزدی: علی (ع) بر منبر وعظ، ص ۲۸.

۲ - نگاه کنید به: محمد یزدی: علی (ع) بر منبر وعظ، صص ۲۴ و ۲۵ و نیز رک: حنا الفا خوری: تاریخ ادبیات زبان عربی، ترجمه عبدالمحمدآیتی، چاپ پنجم، تهران: انتشارات توس، ۱۳۸۱. ص ۲۵۱.

۳ - احمد سپهر خراسانی: مقدمه ای در فن خطابه و تاریخ آن، چاپ دوم، تهران: انتشارات اشرافی، ۱۳۵۹. ج ۱، ص ۳۵۹.

یعنی او هرگز از موعظه کردن دست برداشته و حتی تا آن لحظه که سر مبارک او آذین نیزه ها گردید بدان مشغول بود»^۱.

با بررسی خطبه ها و کلمات و نامه ها و دعاها و سایر آثار امام حسین(ع)، می توان به خوبی متوجه شد که نه تنها در محافل عمومی و مراسمی همچون حج سالانه بدین شیوه تربیتی روی می آورده بلکه در جلسات و ملاقات های عادی و روزمره نیز از آن سود می جسته اند. به عبارت دیگر آن حضرت با فصاحت، بلاغت و لطف و جذبه ای که در کلام و مواعظش بود در مناسبت ها و موقعیت های مختلف پرده های جهل و نادانی مخاطبان خود را کنار می زد و بر عقل و وجدان های آنان تأثیر می گذاشت.

پند و اندرز آن حضرت به نافع بن ازرق، خطاب او به معاویه هنگام شهادت حجر بن عدی و یارانش، اعلان خطر به چهره های معروف بنی هاشم و تابعین و صحابه در سرزمین منی، اتمام حجت به هنگام جلوگیری حُر بن یزید از رفتن به سوی کوفه، و از همه این ها واضح تر مواعظ آن حضرت در روز عاشورا خطاب به اهل عراق، همه و همه مصداق و گواه صادق این مطلب است.^۲

خطبه های پر شور حضرت سجاد و حضرت زینب (س) بعد از واقعه عاشورا در مرکز قدرت یزید و معاویه چنان تکان دهنده بود که انقلابی بر پا کرد و شام را بیت الاحزان امام حسین (ع) نمود. به گونه ای آن مواعظ و خطبه ها اوضاع را دگرگون کرد که تبلیغات چندین ساله آل ابوسفیان را بی اثر ساخت. همچنین امام سجاد (ع) بعد از استقرار در مدینه علاوه بر حفظ و صیانت از میراث مکتب امامت فعالیت های فرهنگی خود را در حیطة وعظ و اندرز، پاسخ به مسائل و مشکلات، تشکیل مجالس درس، تدوین کتب و رسالات دنبال نمود.^۳

اگر بخواهیم نمونه برداری از مواعظ و خطبه های معروف انجام دهیم و مواعظی که حضرت زینب(س) در بازار کوفه ایراد نمودند را ذکر ننمائیم، نوشته خود را ناقص گذارده ایم، حتی عذر رعایت اختیار هم ما را از این کوتاهی تبرئه نخواهد کرد. بلاغت کلام، فصاحت لغات و عبارات و

۱ - سید علی اکبر حسینی: سیری اجمالی در تاریخ و تربیت اسلامی، ص ۷۷.

۲ - سید علی اکبر حسینی: سیری اجمالی در تاریخ و تربیت اسلامی، ص ۷۸.

۳ - همان، ص ۹۵.

هماهنگی با متقاضی حال و تأثیر بسیار در افراد و رعایت تمام نکات و عناصر فنی در این خطابه بسیار شگفت آور است. چنانچه خدییم بن شتیر که در آن لحظه حضور داشته درباره قدرت و رسایی بیان آن حضرت می گوید: «سوگند به خدای زنی افصح تر و انطق تر از زینب دختر امیر المؤمنین ندیدم گوئی کلمات امیر المؤمنین علی است که از دهان او می ریزد.»^۱

سایر ائمه معصومین به پیروی از حضرت محمد (ص) در هر زمان و شرایط اجتماعی و سیاسی به موعظه حسنه می پرداختند و از این طریق مردم زمانه خود را که اسیر جهل و نادانی بودند و در تاریکی ظلم و جور به سر می بردند آگاه می ساختند و به راه راست هدایت می کردند و وعظ و موعظه یکی از اصلی ترین شیوه های تربیتی اهل بیت بوده است و خطبای اسلام هم که پیروان رسول خدا (ص) هستند، اگر بخواهند به وسیله موعظه و اندرز مردم را به راه حق و حقیقت دعوت نمایند باید بر اساس دستور خداوند و رسول اکرم(ص) رفتار کنند و مواعظشان حسنه و خالی از آرایش باشد تا در مردم اثر نیکو بگذارند و به صراط مستقیم هدایت نمایند.^۲

آن گونه که از تاریخ برداشت می شود، با وجود اینکه در دوران بعد اسلامی آن چنان اهمیتی که خطابه در صدر اسلام و پیش از آن و اندکی پس از آن داشت کمرنگ تر شده بود، ولی چنین نبود که به کلی از بین برود، منتهی به جای خلفاء و سران سیاسی طبقات دیگر عهده دار آن شدند آنان بیشتر در راه دین و اخلاق و امور دیگر، به صورت موعظه و مجلس گویی به این امر مبادرت ورزیدند.

۲-۲ روش های سخنوری و وعظ

آفریدگار جهان، به مشیت حکیمانه خود، انسان را به گونه ای آفریده است که تفکر می کند و سخن می گوید. نیروهای تفکر و تکلم دو موهبت بزرگ حضرت باری تعالی است که به آدمیان

۱ - محمد تقی فلسفی: سخن و سخنوری، ص ۲۷۱.

۲ - احمد سپهر خراسانی: مقدمه ای در فن خطابه و تاریخ آن، ج ۱، ص ۱۶۶.

اعطا شده است و لوازم و ابزار آن دو را طبیعتاً در وجود آدمی به ودیعه گذاشته است. در پرتو این دو نعمت الهی، خداوند، بشر را بر انواع موجودات برتری داده و او را بر سایر مخلوقات مقدم داشته و امتیاز بخشیده است.

ارزش و اعتبار سخن تا جایی است که حضرت، باری تعالی، در کتاب مجید، پس از ذکر خلقت انسان از اعطای نعمت بیان سخن گفته است و فرموده: «أَلرَّحْمَنُ عَلَّمَ الْقُرْآنَ خَلَقَ الْإِنْسَانَ عَلَّمَهُ الْبَيَانَ»^۱. سخنان شیوا و دلنشین پیامبران الهی در طی اعصار برای تسریع و پیشبرد اهداف و رسالت الهی آنان غیر قابل انکار است، قرآن کریم، با معجزه جاودانه حضرت محمد (ص) برای اینکه تا ابد در ذهن و روح خواننده و شنونده اثر بگذارد. به صورت سخن نازل شده است و به گونه بیان عمیق، رسا و استوار از چشمه فیاض وحی فرود آمده که هر ترکیب و جمله اش همانند نوری راهنما است و به دل انسان می نشیند.^۲

ارزش سخن آنقدر زیاد است که حضرت ختمی مرتبت محمد مصطفی (ص) به سخنوری خود افتخار می کردند و می فرمودند: «أوتيتُ جوامعَ الكلم»^۳ و «أختصر لي الكلام»^۴ و امیرالمومنین علی(ع) می فرمودند: «وَإِنَّا أَمْرَاءُ الْكَلَامِ»^۵.

لذا خطبای مشهور بر این اعتقادند که شغلی مقدس تر و ارزشمندتر از سخنوری نیست و موعظه و سخنوری کار انبیا است و از نظر اسلام بالاترین خدمت و هدایت خلق به سوی ذات الهی است.

آدمی با نیروی سخن، معلوماتی که اندوخته دارد، ظاهر می سازد و هر آنچه را که درک کرده است به دیگران انتقال می دهد، سخن گفتن، زیباترین نمودار زندگی انسان های اندیشمند و متفکر است و سخنوری هنری است که همه انسان ها به آن نیاز دارند.

۱- الرحمن(۵۵):۱-۴، خدای مهربان به رسول خود محمد(ص) قرآن را آموخت و انسان را آفرید و به وی نطق و بیان را تعلیم داد.

۲- محمد باقر شریعتی سبزواری: اصول و مبادی سخنوری، ص ۳۳.

۳- سخنان مختصر و جامع را به من دادند.

۴- سخن برای من مختصر شد.

۵- همانا ما امیران کلام هستیم.

«سخنوری یا خطابه فنی است که به وسیله آن گوینده، شنونده را به سخن خود اقناع و بر منظور خویش ترغیب می کند پس غرض از سخنوری همین دو نتیجه است که شنونده سخن گوینده را بپذیرد و به منظور او بر انگیزته شود. گوینده ای که این فن را به کار می برد خطیب و سخنور نامند و سخنی را که این فن در آن به کار برده شود خطبه و خطابه و نطق و گفتار خوانند»^۱.

جامع ترین توصیفی که می توان از این فن نمود این است که: «خطابه، فن تصرف در عواطف و عقول مخاطبین، از رهگذر الفاظ صحیح و جملات بلیغ براساس مشافهه به منظور عقل و احساس شنوندگان و ترغیب آنان به سوی هدفی است که سخنور در نظر دارد»^۲.

آنچه که مشخص است برای فن خطابه و سخنوری نمی توان آغازی معین کرد که از چه زمانی پیدا شده و کدام ملت و مردم پیشگام بوده اند. ولی قدر مسلم این است، که از وقتی بشر تشکیل اجتماعات مختلف دادند و این اجتماعات به هم برخورد پیدا کرد، مسأله سخنرانی پا به دایره وجود و خودنمایی گذاشته است.

بنابراین دول و ملل جهان از دولت بیان و قلم به وجود آمدند و از نیروی سخن و سخنوری کسب نیرو و توان کرده اند از این روست که در قرآن مجید پس از بیان نعمت علم و دانش در جهان هستی نام بیان آورده شده و این نعمت بزرگ را یادآوری و تمجید فرموده است.^۳

سه عامل است که در نطق گویندگان نقش بسیار مهم و موثری دارد: اول - شخصیت ناطق و قدر و منزلتی که در افکار عمومی دارد. دوم - موضوعی که ناطق قصد دارد پیرامون آن سخن بگوید و از قبل در نظر گرفته شده و به شنوندگان اعلام گردیده است. سوم - هنرمندی ناطق در چگونگی شکل دادن به سخن و کیفیت القای کلام است.^۴

سخنور در مرحله نخست باید بداند که هدف و غرضش از سخنوری چیست و چه باید بگوید به طور کل منظور از سخنوری یکی از این مسائل است:

۱ - محمد علی فروغی: آیین سخنوری، چاپ دوم، تهران: انتشارات زوار، ۱۳۶۸. ص ۱، و نیز: احمد سپهر خراسانی: مقدمه ای در فن خطابه و تاریخ آن، ج ۱، ص ۱۲.
۲ - محمد باقر شریعتی سبزواری: اصول و مبادی سخنوری، ص ۴۰.
۳ - محمد باقر شریعتی سبزواری و محمد ابراهیم آیتی: سرمایه سخن، تهران: اداره کل اوقاف، ۱۳۳۹. ج ۱، ص ۵.
۴ - محمد تقی فلسفی: سخن و سخنوری، ص ۲۴.

۱- گاه منظور از سخنوری اطلاع و آگاهی دادن است.

۲- گاه هدف سخنران اقناع و تصدیق شنوندگان است و می کوشد عقیده و نظری را بقبولاند.

۳- گاه هدف سخنران ترغیب و برانگیختن شنوندگان است.^۱

در آیین مقدس اسلام سخن گفتن از روی علم و بصیرت و لب فرو بستن از آن چه نمی دانند، یکی از حقوق خداوند بر بندگان است. علی (ع) فرموده است: «بپرهیز از این که در چیزی سخن بگویی که آن را نمی دانی و از حقیقتش آگاهی نداری، چه آن که گفته ات بر درجه عقلت دلالت دارد و عبارتی را که می گویی، از معرفت و آگاهی ات اخبار می کند»^۲ اگر سخنوری بدون علم و آگاهی مطلبی را مورد بحث قرار دهد و در ارتباط با آن، سخن گوید، با این عمل به شخصیت و ارزش کلام خود آسیب رسانده و یکی از نتایج نامطلوب سخن گفتن بدون علم، خود را تحقیر کردن و از ارزش خویش کاستن است. حتی اگر خطیبی در مجلسی چند مطلب را بیان دارد و تمام آن مطلب را از روی علم و بصیرت باشد، جز یک مطلب، همان یک مطلب می تواند شنوندگان را در سایر مطالب وی دچار تردید و دو دلی نماید.

سخنران باید درجه عقل، سطح فرهنگ، استعداد فطری، ظرفیت معنوی، قدرت فراگیری، طرز تفکر و درجه شایستگی مستمعین را بسنجد و مطالب خود را شایسته مجلس و متناسب با فهم حضار و با رعایت استعداد آنان بیان نماید. این مسأله سخن گفتن درخور فهم و شعور شنوندگان، آن قدر مهم و قابل توجه است که تمام پیامبران الهی، که در راه تبلیغ دین از طرف خداوند مأمور گشتند این وظیفه خطیر را به خوبی رعایت می نمودند. رسول اکرم (ص) فرمود: «إِنَّا مُعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ أَمْرِنَا أَنْ نُكَلِّمَ النَّاسَ عَلَى قَدْرِ عَقُولِهِمْ»^۳.

بدون شک رعایت فن سخنوری و به کار بردن دقایق رموز آن، لطف و حلاوتی به کلام خطیب، می بخشد که باعث جذابیت سخن وی می شود، در ضمیر شنوندگان راه می یابد و بر اعماق وجودشان تأثیر مثبت می گذارد، و تأثیر کلام سخنور از بزرگ ترین نشانه های شخصیت او در افکار عمومی است؛ ولی مهم تر از فن سخنرانی، تقوای گوینده، راست گویی و مطابقت گفته

۱ - علی پاشا صالح: آداب سخن، چاپ دوم، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۳۸. ص ۳۴.

۲ - محمد تقی فلسفی: سخن و سخنوری، ص ۴۵.

۳ - ما جامعه پیامبران مأموریت داریم که با مردم به قدر عقلشان سخن بگوئیم.

های وی با اعمال اوست. اگر سخنوری از اطاعت فرمان الهی و تعالیم دینی سر باززند، نفوذ کلام خود را در بین مردم از دست می دهد. عمل کردن سخنور به گفته های خود، یکی از تعالیم الهی و نشانه تقوای خطیب و پاک‌ی دل است؛ زیرا اگر موعظه از اعماق دل برخیزد، لاجرم بر دل می نشیند، ولی اگر صرفاً از زبان برآید از گوش تجاوز نمی کند.^۱

از جمله علل پیشرفت دین و گرایش مردم به اسلام آن بود که حضرت محمد(ص) به مواعظ خویش کاملاً عمل می کردند و هر آنچه از احکام دین به مردم ابلاغ می فرمودند، پیش از سایرین خود به کار می بستند و به موقع اجرا می کردند. همین امر بر اطمینان مردم می افزود و موجب تشدید علاقه آنان به دین حق می گردید. خداوند متعال در این زمینه می فرماید: «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ»^۲.

مسأله فصاحت بیان در امر سخنوری مهم و شایان توجه است و اهمیّت آن تا حدی است که وقتی خداوند حضرت موسی (ع) را به پیامبری مبعوث نمود و دستور داد که فرعون را به راه حق دعوت نماید. حضرت موسی (ع) فرمود: «وَ آخِي هَارُونُ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّي لِسَانًا فَأَرْسَلْهُ مَعِيَ رِدْءًا يُصَدِّقُنِي إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُون»^۳

بلاغت، که سخن گفتن بر وفق مقتضای حال است، مانند فصاحت، از ارکان اساسی سخنوری است. خطیب بلیغ فردی است که در مقام سخنران با توجه به اقتضای حال گفته هایش از فصاحت و روانی برخوردار بوده و خالی از پیچیدگی باشد تا همه شنوندگان به آسانی آن را بفهمند و باید بدان نکته توجه کافی داشت که سخن گفتن بر وفق مقتضای حال دارای ابعاد متعدد و جهات مختلفی است و سخنران بلیغ فردی است که در حین سخن گفتن متوجه تمام جهات باشد و با رعایت همه مقتضیات سخن بگوید. یکی از ابعاد مهم بلاغت، توجه به کمیّت کلام است. سخنران بلیغ، که بر مطالب مورد بحث خود احاطه کافی دارد و پیرامون آن با بصیرت و

۱ - محمد تقی فلسفی: سخن و سخنوری، ص ۵۵.

۲ - الصف (۶۱): ۲ و ۳، ای کسانی که (به زبان) ایمان آورده اید. چرا چیزی را به زبان می گوئید که در مقام عمل خلاف آن می کنید، بترسید از این عمل که سخنی می گوئید و خلاف آن می کنید که بسیار سخت خدا را به خشم و غضب می آورید.

۳- القصص (۲۸): ۳۴، برادرم هارون زبانش از من فصیح تر است. او را برای یاری من، در تبلیغ رسالت مأمور فرما که تصدیقم نماید چه خائفم از آنان که مرا تکذیب کنند.

دانایی سخن می گوید، کلام را به درازا نمی کشاند و احتیاجی به اطالۀ سخن ندارد. برای بهتر فهماندن سخن به شنوندگان، جملات را کوتاه می گوید، فاصله بین مبتدا و خبر را کمتر می کند و به گونه ای سخن می گوید که در عین اختصار شنونده به مقصود او پی می برد و از آن عبارت کوتاه بر هدف گوینده آگاه می شود و مقصود او را به خوبی دریافت می نماید. خلاصه، اطاله کلام و حرف های بی مورد که ربطی به بحث ندارد، از قدر و منزلت گوینده می کاهد و شنونده را نسبت به سخنان او بی رغبت می نماید.^۱

همین طور تکرار اصولاً ناروا و ملال آور است، و با فنون فصاحت و بلاغت سازگاری ندارد، خواه تکرار یک کلمه باشد و خواه یک جمله و یا موضوعی که با الفاظ مختلف به صورت مکرر ادا شود. در صورتیکه مستمعین در اولین باری که مطالب بیان می شود آن را بفهمند، نیازی به توضیح بیشتر وجود ندارد، ولی چه بسیار مطالب مشکل و پیچیده که با طول سخن و شرح و توضیح و تکرار آنها آن طور که باید برای شنونده حل نمی شود، اما با یک تشبیه و تمثیل که منطبق با بحث باشد آن چنان روشن می گردد که کمترین ابهامی به جای نمی ماند.

یک سخنور اگر بخواهد کلامش هرچه بهتر و بیشتر تأثیر گذار باشد و افراد بیشتری جذب سخنانش شوند لازم است به گونه ای سخن بگوید که مطلب مورد بحث با کیفیت صوت، صدای خفیف یا شدید، تغییرات چهره و چگونگی حرکات دست و بدنش هماهنگ و منطبق باشد. بدون شک هماهنگی بین معانی و آهنگ جملات با حرکات دست و تغییر چهره بر جذابیت سخنرانی می افزاید و در فهم مطالب نیز مفید خواهد بود.^۲

یکی از راه های تأثیر کلام بر مستمعین و احترام به شخصیت آنها این است که خطیب با نرمی و ملایمت سخن بگوید. و از خشونت کلام و به کار بردن لغات تند اجتناب نماید. زیرا شنوندگان خشونت گوینده در حین سخن گفتن را نوعی اهانت تلقی می کنند و سخنان سخنران در آنان بی اثر و یا کم اثر می گردد.^۳ از این رو حضرت علی (ع) فرموده است: «عَوْدَ لِسَانِكَ لِيَنَّ الْكَلَامَ».^۴

۱- محمد تقی فلسفی: سخن و سخنوری، صص ۱۵۲-۱۵۴.

۲- محمد باقر شریعتی سبزواری: اصول و مبادی سخنوری، ص ۵۱.

۳- محمد تقی فلسفی: سخن و سخنوری، ص ۱۹۳.

۴- زیانت را عادت ده که گفتارش همیشه نرم و ملایم باشد.

عجله و شتاب در سخنرانی اغلب اوقات باعث پیوستگی ناخواسته کلمات به یکدیگر می شود که در نتیجه برای شنوندگان نا مفهوم می ماند و سخنور جاذبه سخنش را از دست خواهد داد. در نقطه مقابل عجله و شتابزدگی، اگر کلمات با کندی و به صورت کشدار تلفظ گردند موجب ملالت مستمع می شود. افرادی که کلمات را بیش از حد می کشند موفقیت چشمگیری در سخنوری بدست نمی آورند. قدرت صوت سخنران، همانند سرعت کلامش، باید متناسب و معتدل باشد. نه آن قدر بلند حرف بزند که باعث ناراحتی شنونده شود و نه آن قدر آهسته که مستمع ناچار شود بیش از حد عادی برای شنیدن توجه کند و نیروی زیادی را به کار ببرد. بلکه آنجا که اقتضا می کند؛ مثلاً در هنگام خطاب و تذکر مطالب مهم با صدای بلندتر مطلبی را بیان دارد، و درجایی که مثلاً قصد پند دادن و نصیحت مردم را دارد و بهتر است آن را با صدای ملایم و آهسته بیان دارد که تأثیر بیشتری را بر شنونده بگذارد^۱.

اگر محتوای سخنان واعظ تکان دهنده باشد و از روی صدق و کمال ایمان بیان شود و شنوندگان نیز مومن و خدا ترس باشند و گفته های واعظ را با حسن استماع بپذیرند قطعاً تحت تأثیر قرار می گیرند چه مثال های روشن و موعظه های رسا و شافی، که اگر با دل های پاک تماس گیرد و به گوش های شنوا برسد و در اختیار صاحبان عقل و درایت قرار گیرد چنان تقوایی یابند که همواره خاضع و خاشع گشته و به سوی حق باز گردند.

۲-۳ وعظ صوفیان

یکی از راههای پخش و اشاعه تعالیم صوفیه، گسترش مواعظ، اندرزها و توصیه های گران بهای پیران و مشایخ تصوف است که بر منابر و کرسی ها و حلقه های بحث و درس با حضور شاگردان، طالبان، مریدان و هواداران تشکیل می شد، و به صورت ملفوظات و تقریرات بیان می گردید. به این گونه جلسات و حلقه های بحث و درس صوفیان که برحسب اشاره شیخ و مراد و یا

۱- محمد تقی فلسفی: سخن و سخنوری، ص ۱۵۰.

به خواهش استدعای مردم و مریدان تشکیل می گردید نوعی سخنرانی مکتوب که لحن گفتاری و خطابی توأم با پند و اندرز و موعظ است مجلس وعظ می گویند. این مجالس با سایر مجالس صوفیه نظیر، مجالس سماع، تلقین ذکر و دعا، الباس خرقه، قرائت، تجوید و ... کاملاً متمایز است. مجالس وعظ در ادبیات دینی هر قوم جایگاه ویژه ای را به خود اختصاص داده است، در این مجالس گوینده بر آن است که والاترین اندیشه ها را در قالب کلامی ساده و منطقی به مخاطب القا نماید، برخی از آن سخنان قرن ها باقی می ماند و در ردیف شاهکارهای آثار ادبی آن ملت قرار می گیرد^۱.

کی کاووس بن وشگیر برای وعظ و مجلس گویی به پسرش گیلانشاه این گونه توصیه می کند:

«پس ای پسر! اگر مذکر باشی حافظ باش و یاد بسیار دار و بر کرسی جدل مکن و مناظره مکن آلا که دانی که خصم ضعیف است و بر کرسی هرچه خواهی دعوی کن و اگر سایل باشد باک نبود و تو زبان را فصیح دار و چنان دان که مجلسیان تو بهایم اند، چنانک خواهی همی گوی تا سخن در نمایی و لکن تن و جامه پاک دار و مریدان نعره زن دار، چنانک در مجلس تو نشستہ باشد، تا بهر نکته که تو بگویی وی نعره ای زند و مجلس گرم کند، چون مردمان بگریند تو نیز وقت بگری و اگر در سخن درمانی باک مدار و به صلوات و تهلیل مشغول باش و بر کرسی گران جان مباحث و ترش روی، که آنگاه مجلس تو همچو تو گران جان باشد، ... و مادام مستمع را نگر و اگر مستمع نکته خواهد، نکته گوی و اگر فسانه خواهد فسانه گوی، چون بدانی که عام خریدار چه باشد و چون قبولت افتاد باک مدار، به شیرین سخنی و بهترین چیز همی فروش، ... و سخنی که در مجلسی گفتی یاد دار، تا دیگر باره، مکرر نشود و به هر وقت تازه روی باش و در شهرها بسیار منشین که مذکران را و فال گویان را روزی در پای باشد. ... و از تکبر و دروغ و رشوت دور باش و خلق را آن فرمای کردن که خود کنی، تا عالمی منصف تو باشند و علم نیکو بدان و آنچه دانستی به عبارتی نیکو به کار بر تا خجل نشوی ... و در سخن گفتن و موعظه دادن هرچه

۱- منصور رستگار فسایی: انواع نثر فارسی، تهران: انتشارات سمت، ۱۳۸۰، ص ۲۵۰.

گویی با خوف و رجاگویی، یک بارگی خلق را از رحمت خدای نومید مگردان و نیز یک باره خلق را بی طاعتی به بهشت مفرست و ...»^۱

نجم رازی مذکران و مجلس گویان را به سه گروه تقسیم می کند: «اما مذکران سه طایفه اند: یکی فصّالان که ایشان را قصاص خوانده اند و فصلی چند از سخنان مصنوع و مسجّع بی معنی یادگیرند که از علم دین در آن هیچ نباشد، ... و به صد گونه تصنع و تسلس و شیادگری و بلعجی پدید آیند تا چگونه مقصود دنیاوی حاصل کنند. و برسر منبر به مدح و مداحی ملوک و سلاطین و... مشغول شوند، تا بر جای پیغمبر، علیه السلام، چندین دروغ و بدعت روا دارند، ... و احادیث مذموم و مطعون روایت کنند، و گویند حدیثی صحیح است و خلق را رجاهای مذموم کنند و برخوش آمد ایشان سخن رانند، ... اینها از قبیل علمای عالم زبان جاهل دلد و آتش افروز دوزخ»^۲ و دومین گروه را بدین گونه توصیف می کند: «دوم طایفه ائمه صالح اند، که سخن از بهر خدای و ثواب آخرت گویند، و از بدعت و ضلالت دور باشند، و از تفسیر و اخبار و آثار و سیر صلحا گویند بر جاده سنت و سیرت سلف صالح و خلق را به وعظ و نصیحت و حکمت با خدای و جاده شریعت و توبت و زهد و ورع و تقوی خوانند، چنانکه حق تعالی می فرماید «أَدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ»^۳. و خلق را نه به رجا می مذموم دلیر گردانند، و نه در مبالغت تخویف از کرم حق نومید کنند، که آن هم مذموم است ...»^۴. و اوصاف سومین طایفه را این گونه بیان می دارد: «سیم طایفه مشایخ اند، که به جذبات عنایت حق سلوک راه دین و سیر به عالم یقین حاصل کرده اند، و از مکاشفات الطاف خداوندی علوم لدنی یافته اند، و در پرتو انوار تجلی صفات حق بینای معانی و حقائق اسرار گشته اند، ... و از حضرت عزّت و ولایت مشایخ به دلالت و تربیت خلق و

۱ - عنصر المعالی کی کاوس بن اسکندر بن وشمگیر: قابوس نامه، تصحیح: غلامحسین یوسفی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۲، ص ۱۶۰.

۲ - نجم الدین رازی: مرصاد العباد، تصحیح: محمد امین ریاحی، چاپ دوم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵، صص ۴۹۱ و ۴۹۰ و برای آگاهی بیشتر رک: محمد امین ریاحی: مقدمه رساله الطیور، تهران: توس، ۱۳۶۲، ص ۸۸. و نیز محمد امین ریاحی: مقدمه بگشای راز عشق (گزیده کشف الاسرار میبیدی)، چاپ دوم، تهران: نشر سخن، ۱۳۷۵، ص ۱۲.

۳ - النحل(۱۷): ۱۲۵، به حکمت و برهان و موعظه نیکو به راه خدا دعوت کن.

۴ - نجم الدین رازی: مرصاد العباد، ص ۴۹۱.

دعوت به حق مأمور گشته بعد از آنک عمری واعظ نفس خویش بوده اند که «عِظَ نَفْسَكَ فَإِنَّ
أَتَّعَطْتَ فِعْظَ النَّاسِ وَالْأَفَاسَتْحَى مِنَ اللَّهِ»^۱ و از واعظ «وَاللَّهُ فِي قَلْبِ كُلِّ مُؤْمِنٍ»^۲ قبول وعظ کرده
اند... و خلق را از خرابات دنیا و خمر شهوات و مستی غفلات با حظایر قدس و مجلس انس «فی
مَقْعَدِ صِدْقٍ»^۳ و شراب طهور و تجلی جمال ساقی «وَوَسَقِيَهُمْ رَبُّهُمْ»^۴ می خوانند ...»^۵

مجالس وعظ و خطابه صوفیان مکانی بود که در آن شیخ و مریدان، صوفیان و غیرصوفیان
یکدیگر را بیشتر از زمان های دیگر می دیدند و پیوند مستحکم تری با یکدیگر می یافتند. در این
مجالس پیر و مرشد خطاب به مریدان خود و نیز مردم عادی سخن می گفت و درد ها و ناراحتی
های هر دو گروه را به گوش جان می شنید و موعظه های عارفانه می کرد که گاه سرشار بود از
ذوق و حال، و ایراد این گونه سخنرانی های صوفیانه باعث می شد که برخی از حاضران مجالس به
آیین تصوّف و عرفان علاقمند شوند و به جمع صوفیان بپیوندند.^۶

سیف الدین یحیی باخرزی (متوفی ۶۲۹ هـ. ق) در خصوص تشکیل مجالس توسط مشایخ
بر این اعتقاد است که: «شیخ را باید سه مجلس باشد: یکی مجلس عام، دوم مجلس اصحاب و
سوم مجلس خاص با هر مریدی علی الانفراد. اما در مجلس عام واجب آن است که هیچ مرید
سالک را نگذارد که آنجا حاضر شود و اگر حضور مریدان را روا دارد در حق ایشان بد کرده باشد
و شرط این مجلس آن است که سخن از نتایج معاملات که آن احوال و کرامات است و محافظت
آداب شریعت که رجال الله کرده اند و احترام ایشان مر احکام دین را از این باب گوید. و اما در
مجلس اصحاب شرط آن است که از نتایج اذکار و خلوات و فواید و ریاضات و پیدا کردن راه های
مصاف به این قول خدا که: «لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا»^۷ سخن گوید و این معانی را در بیان آرد تا شوقی در

- ۱- خود را نصیحت کن پس اگر نصیحت پذیرفت، مردم را نصیحت کن در غیر این صورت از خدا بترس و شرم کن.
- ۲- به درستی که خداوند در قلب مؤمن است.
- ۳- القمر (۵۴): ۵۵، در منزلگاه صدق و حقیقت نزد خداوند عزت و سلطنت جاودانی متنعمند.
- ۴- الانسان (۷۶): ۲۱، خدایشان شرابی پاک و گوارا بنوشاند.
- ۵- نجم الدین رازی: مرصادالعباد، صص ۴۹۱ و ۴۹۲.
- ۶- فریتس مایر: ابوسعید ابی الخیر (حقیقت و افسانه)، ترجمه مهرآفاق بابیوردی، تهران: نشر دانشگاهی، ۱۳۷۸، صص ۴۰۲.
- ۷- عنکبوت (۲۹): ۶۹، محققاً آنها را به راه خویش هدایت می کنیم.

وقت مریدان سالک پیدا آید. و اما در مجلس خاص با هر مریدی از اصحاب شرط آن است که آن مرید را زجر و بازخواست کند و سرزنش کند و حالی که مرید از سلوک روی نموده باشد و با او بگوید نقص آن را بیان کند، و دون همتی مرید را و نقصان کار او را بگوید، و حال و کار او را تحسین و مدح نکند تا نباید که مرید در فتنه افتد و از کار بازماند»^۱

همچنین اوحد الدین کرمانی (متوفی ۳۳۵ ه. ق.)، معتقد است که «شیخ را باید سه مجلس باشد: یکی مجلس عام که هیچ مریدی را حق حضور در آن نباید باشد. دوم مجلس اصحاب برای غور در باب اذکار و خلوات و ریاضات و سوم مجلس خاص با هر مریدی علی الانفراد جهت شور و گفتگو درباره مسائل و مشکلات شخصی او این تحریم عجیب که مریدان را حق حضور در مجالس عام نمی دهد تنها درباره مریدانی لغو می شود که اصحاب خلوت نباشند و با شیخ به میان خلق حاضر شوند. شیخ باید که ایشان را اگر با یکدیگر نشینند و یا به زیارت مشایخ روند منع نکند. بلکه ایشان را خدمت خلق فرماید و امر کند تا بر جفا و ایذایی که در صحبت خلق پیش می آید صبر نمایند که این خود نوع دیگری از ریاضت نفس است و همچنین آنها را بر ترک ظاهر شرع و آداب و طریقت مؤاخذه کند»^۲.

همانطور که ذکر شد، یکی از فعالیت های صوفیان مجلس گویی و موعظه بود، برخی از صوفیان سخنران و مسلط به فرهنگ اسلامی، در خانقاه ها و سایر مراکز مناسب به وعظ و سخنرانی مبادرت می ورزیدند و هدف از این سلسله گفتارها باز داشتن مردم از انجام دادن منکرات و پرداختن به نیکی ها و متوجه کردن آنان به خداوند و پیوند با تصوّف است.

سخنران درباره موضوعی، قسمت هایی از قرآن و احادیث و کلام بزرگان با نظرات خود تلفیق می کرد و برای حاضران بیان می کرد. و این کار مخصوص صوفیان نبود و هر کس که بر مباحث دینی مسلط بود، بدان می پرداخت، ولی سالکان راستین در این زمینه از همه گویندگان و سخنرانان شایسته تر و آماده تر بودند و بدیهی است که سخنانشان موثرتر بود، زیرا آنان با انجام

۱ - یحیی بن محمد باخرزی: اوراد الاحباب و فصوص الآداب، به کوشش ایرج افشار، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۴۵.
ج ۲، ص ۶۹.

۲ - فریتس مایر: ابوسعید ابی الخیر (حقیقت و افسانه)، ص ۳۹۷.

دادن یک سلسله ریاضت ها و ترک هواهای نفسانی و مهار نفس دارای تجربه ای عینی و شخصی بودند و چون سخنان آنان حاصل تجربه عملی آنان بود و از اعماق دل به موعظه و اندرز می پرداختند لاجرم بر دل مخاطبان می نشست^۱.

مجالس صوفیان به لحاظ صفا و بی پیرایگی وجود مشایخ و جو سالم و ساده، این مجالس رواج بسیار یافتند و شهرتی بسزا به دست آوردند و این مجالس با استقبال مردمی مواجه شد که با شوق و اشتیاق روز افزونی برای شنیدن سخنان واعظان در مجالس آنها شرکت می کردند. از آنجا که هدف در کتب تصوف وصول سالک به درجه کمال، امید به سعادت و رستگاری و اعتقاد راسخ به ابدیت و بقا روحانی است، مشایخ صوفیه تلاش می کردند که هرچه بهتر زمینه را برای نیل به کمال آدمی را با سیر و سلوک در مدارج و مقامات عالی، از راه مواعظ و اندرزهای عارفانه که سرشار از ذوق و حال است به تدریج فراهم سازند^۲.

بعد از اتمام دوره حکومت سلطان محمود و مسعود غزنوی، به سبب فراهم شدن اسباب مختلف، تصوف در خراسان و عراق بسیار شایع شده بود، علی الخصوص که ائمه و فقهایی نظیر امام محمد غزالی و از وزراء و رجال دولتی کسانی مانند نظام الملک از آن حمایت می کردند. خانقاه های زیادی در این دوره تأسیس شد و رونق بسیاری گرفت و افراد زیادی به تصوف روی آوردند و مجالس وعظ و تذکیر با گرمی و ذوق و حال تشکیل می گردید. در مورد تشکیل مجالس وعظ و تذکیر رأی اکثر فقهاء بر آن بود که در این مجالس فقط قصص و حکایاتی نقل شود که حقیقت و مربوط به قرآن باشد و از به کار بردن غیر این قصص اجتناب کنند، همچنین از خواندن اشعار خصوصاً غزل که معتقد بودند باعث انحراف عوام می شود، جلوگیری می کردند. اما در مجالس صوفیه مانند مجالس ابوسعید و دیگر صوفیان، خواندن ابیات عاشقانه و نقل حکایات و قصص حتی شطحیات به وفور بیان می شد. این خواندن قصص در انجمن ها با آهنگ یعنی به

۱ - محسن کیانی: تاریخ خانقاه در ایران، چاپ دوم، تهران: انتشارات طهوری، ۱۳۸۰. ص ۳۷۱.

۲ - علی فاضل: «جستاری نو در نشر تعلیمی صوفیه»، مندرج در محقق نامه، به اهتمام بهاءالدین خرمشاهی و جویا جهان بخش، تهران: انتشارات سینا نگار، ۱۳۸۰. ج ۲، ص ۹۸۵.

اصطلاح «تکیه صوت» هنوز در سرزمین های اسلامی رواج دارد، و بی شک صوفیان در مجالس وعظ سخنان خود را با آهنگ خاص ادا می کردند که بیشتر در شنونده تأثیر داشته باشد.^۱

بی ثباتی اوضاع بعد از پایان حکومت سلاجقه و افزایش روز افزون تعدی و تجاوز که در اثر هرج و مرج در جامعه بود، باعث شد که بیش از قبل زهاد و صوفیه مورد توجه عامه مردم قرار گیرند. مجالس وعظ، که در آن آیات قرآن، احادیث و حکایات و داستان های مربوط به پیامبران و... بیان می شد، همچنین کراماتی که مردم در این مجالس از مشایخ صوفیه می دیدند، عده زیادی را برگرد آنها جمع می کرد، نفوذ آنان را افزایش می داد و باعث پشتیبانی و حمایت عوام از آنها می شد. این گونه توجه و اهمیت به صوفیه باعث می شد که اهدای نذورات و بنای خانقاه ها و مکان هایی برای تشکیل مجالس وعظ بیشتر شود در نتیجه مجالس آنها از استقبال و رونق بیشتری برخوردار شود، تا جایی که مذکران و واعظان غیرصوفی هم برای جلب بیشتر مردم از اقوال و کلمات صوفیان تقلید می کردند، اشاعه این گونه سخنان که به شطحیات صوفیه مانند بود اغلب باعث خشم فقها و متشرعه می شد، اما عامه مردم این گونه اقوال را مانند اسرار و حقایق دینی می دانستند و بسیار مجذوب آن می شدند به همین دلیل مجالس وعظ صوفیه از رونق و رواج بسیار زیادی برخوردار شده بود.^۲

پیش از حمله مغولان به ایران، به جای واژه وعظ تعبیر «مجلس گویی» به کار می رفت، ولی بعد از تسلط آنان بر ایران و ضعیف شدن مذهب رسمی، و آزادی مذاهب گوناگون، برپایی مجالس وعظ از رواج و رونق قبلی خود افتاد، تا اینکه در دوره صفویه، با بوجود آمدن سیاست مذهبی جدید به دستور شاه طهماسب، از نو مجالس وعظ با تشویق حکومت برقرار گردید.^۳

این جلساتی که در حال حاضر در میان ما به نام مجالس وعظ باقی مانده است، بقایای همان مجالسی است که متصوفه پیشگام در تشکیل و ابتکار آن بوده اند. یعنی اینکه مجالسی به طور رسمی تشکیل شود تعداد زیادی از مردم جمع شوند و فردی به عنوان واعظ برای آنها

۱- نگاه کنید به: عبدالحسین زرین کوب: ارزش میراث صوفیه، چاپ دهم، تهران: نشر امیرکبیر، ۱۳۸۰. ص ۱۴۲ و نیز رک: محمد تقی بهار: سبک شناسی یا تاریخ تطور نشر فارسی، چاپ نهم، تهران: نشر بدیهه، ۱۳۷۶. ج ۲، ص ۸۱۴.

۲ - عبدالحسین زرین کوب: جستجو در تصوف ایران، چاپ دوم، تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۰. صص ۱۶۱ و ۱۶۲.

۳ - محمد امین ریاحی: تعلیقات مرصاد العباد، چاپ دوم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵. ص ۶۹۰.

سخنرانی کند و به پند و اندرز بپردازد، علی الظاهر اولین بار به وسیله صوفیه ابتکار شده و بعدها دیگران هم نظیر آن مجالس را تشکیل داده اند مخصوصاً شیعه در مجالس رثا و عزاداری سیدالشهدا (ع) این کار را شایع کردند و همانگونه که در مجالس وعظ، صوفیان به تهذیب و تزکیه نفس می پرداختند و این کار به وسیله موعظه انجام می پذیرفت؛ خطبای ما با اینکه صوفی نیستند ولی چون در مجالس وعظ از متصوفه تقلید کرده اند بیشتر در کلام خود به جنبه زهد و تقوی و مبارزه با هوی و هوس و ... می پردازند.^۱

۲-۳-۱ قدمت مجالس صوفیه

مجلس گویی در تصوف سابقه ای طولانی دارد و بعضی از مشایخ صوفیه به مجلس گفتن معروف بوده اند. در واقع بسیاری از تعالیم مشایخ صوفیه از طریق همین مجلس گویی ها به مریدان منتقل شده است. در اینجا صوفیانی که از قرون اولیه هجری تا زمان مولانا جلال الدین بلخی به وعظ و مجلس گویی پرداخته اند را به طور اجمالی معرفی می داریم.

حسن بصری (متوفی ۱۱۰ ه.ق) از نخستین مجلس گویانی است که روایت کرده اند: «در هفته یک بار مجلس گفتمی و هر باری که به منبر بر آمدی چون رابعه را ندیدی، مجلس به ترک گرفتی و فرود آمدی. گفتند ای خواجه! چندین محتشمان و خواجهگان و بزرگان آمدند اگر پیر زنی مقنعه داری نیاید چه باشد؟ او گفتی آری! شربتی که ما از برای حوصله پیلان ساخته باشیم در سینه موران نتوانیم ریخت و هرگاه مجلس گرم شدی، روی به رابعه کردی که ای در گلیم پوشیده! این همه گرمی از یک اخگر دل توست».^۲

در خصوص مجالس سفیان ثوری (متوفی ۱۶۱ ه.ق) فریدالدین عطار نیشابوری چنین روایت کرده است: «از بزرگ داشت او درویشان را چنان نقل کنند که در مجلس او درویشان چون امیران

۱ - مرتضی مطهری: ده گفتار، ص ۲۰۵.

۲ - فریدالدین عطار نیشابوری: تذکره الاولیاء، تصحیح رینولد الن نیکلسون، لیدن: اوقاف گیب، ۱۳۲۲. ج ۱ ص ۲۷، برای آگاهی بیشتر رک: همان، صص ۲۷ و ۵۹، ۲۸، ۵۰ و برای آگاهی بیشتر رک: علی اصغر حلبی: مبانی عرفان و تصوف، تهران: اساطیر، ۱۳۷۶. صص ۲۴۰ و ۲۴۱.

بودندی»^۱.

همچنین نقل کرده اند که سفیان ثوری در مجلس صالح مری (متوفی ۱۷۲ ه.ق) حضور یافته، سخن صالح او را به تعجب واداشته و بیان کرده که او پیام آور قوم خویش است.^۲ در ارتباط با مجلس گویی شقیق بلخی (متوفی ۱۷۴ ه.ق) چنین نقل شده است: «روزی مجلس می داشت آوازه ای در شهر افتاد که کافر آمد شقیق بیرون دوید و کافران را هزیمت کرد و باز آمد مریدی گلی چند نزد سجاده شیخ نهاد آن را می بویید. جاهلی آن بدید گفت لشکر بر در شهر و امام مسلمانان پیش خود گل نهاده و می بوید شیخ گفت منافق همه گل بویدن بیند هیچ لشکر شکستن نبیند»^۳.

همچنین روایت کرده اند که محمد اسلم طوسی از مجلس گویان قرن دوم هجری بوده است و افراد معدودی در مجالس او شرکت می کردند، ولی از برکات مجالس وی قریب پنجاه هزار نفر دست از فساد کشیدند، به راه راست باز آمده و توبه کردند.^۴

از دیگر مجلس گویان قرن دوم هجری عبد العزیز بن سلمان است که گویند در مجلس خود برای بیمار زمین گیری دعا کرد و آن بیمار، با پای سالم به نزد خانواده خود بازگشت.^۵ در شرح احوال بشر حافی (متوفی ۲۲۷ ه.ق) روایت شده است که «در بدایت حال اهل لهو و خمر بود اما از آن کار توبه کرد و بعد از آن در همه عمر شوریده وار می زیست. با این همه مجلس هم داشت و بعضی از ارباب ذوق و حال برای فواید روحانی در مجلس وی حاضر می شدند و ظاهراً در اواخر حال مجلس او از روایت حدیث خالی بود»^۶.

۱ - فریدالدین عطار نیشابوری: تذکره الاولیاء، ج ۱، ص ۱۹۱ و ۱۹۲.

۲ - عین القضاة همدانی: دفاعیات عین القضاة همدانی ترجمه رساله شکوی الغریب، ترجمه و تحشیه قاسم انصاری، تهران: کتابخانه منوچهری، ۱۳۶۰. صص ۵۰ و ۵۱.

۳ - فرید الدین عطار نیشابوری: تذکره الاولیاء، ج ۱، ص ۱۹۷، برای آگاهی بیشتر رک: همان، ص ۳۰۰.

۴ - عین القضاة همدانی: دفاعیات عین القضاة همدانی ترجمه رساله شکوی الغریب، ص ۲۳۸.

۵ - همان، ص ۵۱.

۶ - عبدالحسین زرین کوب: جستجو در تصوف ایران، ص ۱۱۳.

حاتم اصم (متوفی ۲۳۷ هـ.ق) نیز یکی از مشایخ مجلس گوی است که عده ای با حضور در مجالس وی توبه کرده و به راه حق باز می آمدند:

«نقل است که روزی در بلخ مجلس می داشت، می گفت: الهی هر که امروز در این مجلس گناه کار ترست و دیوان سیاه ترست و برگناه دلیرتر است تو او را بیامرز! مردی بود نباشی کردی و بسیار گورها باز کرده بود و کفن برداشته در آن مجلس حاضر بود؛ چون شب در آمد به عادت خویش به نباشی رفت، چون خاک از سرگور برداشت، از لحد آوازی شنود که شرم نداری که در مجلس اصم دیروز آمرزیده گشتی، دیگر امشب به کار خود مشغول شدی؟ نباش از خاک برآمد و بر حاتم آمد و قصه باز گفت و توبه کرد»^۱.

مجالس حارث محاسبی (متوفی ۲۴۳ هـ.ق) به گونه ای بود که، سری سقطی؛ خواهر زاده اش جنید را تشویق به حضور در مجالس وی می کرد و «جنید در همان هنگام که به مجلس حارث می رفت، از تربیت وارثاد خال خویش سری سقطی نیز بهره مند بود. سری درعین حال وی را به اخذ حدیث و فقه تشویق کرد و حتی از اینکه به مجلس حارث برود وی را باز نمی داشت. خود وی نقل می کند که یک بار وقتی از نزد سری بیرون آمدم، پرسید به کدام مجلس می روی؟ گفتم مجلس حارث محاسبی، گفت برو و از وی علم و طریق بیاموز»^۲.

یوسف بن الحسین روایت کرده است که در مجلس ذوالنون مصری (متوفی ۲۴۵ هـ.ق) حاضر بودم، «سالم مغربی بیامد و گفت یا ابا الفیض! سبب توبه تو چه بود؟ گفت عجایی بود و طاقت نداری. گفت به حق معبودت بر تو اگر مرا بگویی، ذوالنون گفت خواستم که از مصر بیرون شوم به دیهه ای مصر شدم اندر دشت بخفتم چشم باز کردم خولی دیدم نابینا از آشیانه بیفتاد، زمین بشکافت و دو سکره از آن زمین برآمد یکی زرین و یکی سیمین، اندر یکی کنجد می

۱ - فریدالدین عطار نیشابوری: تذکره الاولیا، ج ۱، ص ۲۴۵.

۲ - عبد الحسین زرین کوب: جستجو در تصوف ایران، ص ۱۱۶.

خورد و اندر یکی آب همی خورد من گفتم اینت عبرت پس برخاستم و به درگاه شدم تا آنگاه که مرا پذیرفتند»^۱.

در مورد مجالس سری سقطی (متوفی ۲۵۱ هـ.ق) روایت است که: «ابوالحسن حکیمی گفته که از جنید شنیدم که گفت: «روزی در مجلس سری سقطی بودم، و آنجا مردم بسیار بودند و من خردتر ایشان بودم. سری پرسید که: چه چیز است که خواب را می برد؟ یکی گفت: گرسنگی، یکی گفت کم خوردن آب. نوبت به من رسید گفتم: عِلْمُ الْقُلُوبِ بِاطْلَاعِ اللَّهِ عَلَى كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ^۲. گفت احسنت یا بُنی! و مرا به نزدیک خود نشاند و از آن روز هر جا هستم بر همه مقدمم»^۳.

خلف بن علی، رَحْمَةُ اللَّهِ تَعَالَى، روایت کرده است که مجالس یحیی بن معاذ رازی (متوفی

۲۵۸ هـ.ق) از وجد و حال بسیاری سرشار بوده است به گونه ای که «وقتی در مجلس یحیی معاذ بودم. یکی را وجدی پدید آمد. دیگری از شیخ پرسید که: وی را چه بوده است؟ گفت: سخن خدای شنید، سرّ وحدانیت بر دلش کشف شد، صفت انسانیت محو شد»^۴.

بایزید بسطامی (متوفی ۲۶۱ هـ.ق) در مجالس خود کلمات و جملات نغز و دلنشین بیان می کرده است، ابراهیم ستنبه روایت کرده است که: «روزی به مجلس بایزید حاضر گشتیم. مردمان می گفتند: فلان کس علم از فلان گرفته است. بایزید گفت: مسکینان علم خود از مردگان گرفتند و ما علم از زنده ای گرفتیم که هرگز نمیرد.»^۵

۱ - ابوالقاسم قشیری: رساله قشیری، به تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، چاپ ششم، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۹. ص ۲۷.

۲ - قلب ها را به این نکته یادآور شو که خداوند بر هر نفسی به هر چه که انجام می دهد آگاه است.

۳ - نگاه کنید به: نورالدین عبدالرحمن جامی: نفحات الانس من حضرات القدس، به تصحیح و مقدمه محمود عابدی، تهران: اطلاعات، ۱۳۷۰. ص ۲۵۹. و نیز رک: فریدالدین عطار نیشابوری: تذکرة الاولیاء، ج ۱، ص ۲۷۸.

۴ - نورالدین عبدالرحمن جامی: نفحات الانس من حضرات القدس، ص ۵۴. و برای آگاهی بیشتر رک: ابوالقاسم قشیری: رساله قشیری، ص ۱۸۶. فریدالدین عطار نیشابوری: تذکرة الاولیاء، ج ۲، ص ۵۶. ضیاءالدین نخشبی: سلک السلوک، صص ۹ و ۱۰. نورالدین عبدالرحمن جامی: نفحات الانس من حضرات القدس، ص ۳۳۹. عبدالحسن زرین کوب: جستجو در تصوّف ایران، ص ۴۹.

۵ - نورالدین عبدالرحمن جامی: نفحات الانس من حضرات القدس، ص ۴۱. برای آگاهی بیشتر رک: علی اصغر حلبی: مبانی عرفان و تصوّف، صص ۲۷۴ و ۲۷۵.

در مورد مجالس سهل تُسْتَرَى (متوفی ۲۸۳ هـ.ق) گفته شده است: «سهل بن عبدالله واعظی حقیقی بود و خلقی به سبب او به راه باز آمدند و آن روز که وفات او نزدیک رسید چهارصد مرید داشت آن مردان مرد بر سر بالین بودند گفتند برجای تو که نشیند و بر منبر تو کی سخن گوید گبری بود که او را شاددل گبر گفتندی، پیر چشم باز کرد و گفت بر جای من شاددل نشیند، بروید و آن شاددل را به نزد من آرید! چون شاددل را آوردند و شیخ او را بدید، گفت: «چون روز سیوم از وفات من گذرد، بعد از نماز دیگر بر منبر من رو و به جای من بشین و خلق را سخن گوی و و عظ کن، شیخ این بگفت و درگذشت.»^۱

ابوحمره بغدادی (متوفی ۲۸۹ هـ.ق) از صوفیانی است که در حین مجلس گویی به دیدار حق شتافت چنانکه نقل کرده اند: «شیخ ابوحمره بغدادی روز آدینه سخن می گفت در مجلس چیزی بدو در آمد از کرسی در افتاد و جان تسلیم کرد.»^۲

در خصوص آغاز مجلس گویی جنید بغدادی (متوفی ۲۹۷ هـ.ق) چنین نقل گردیده است: «جنید گفت که سرّی مرا گفت که: «مجلس نه و مردم را سخن گوی» و من نفس خود را متهم می داشتم و استحقاق آن نمی دانستم. تا آن که حضرت رسالت را - صلی الله علیه و سلّم - در یکی از شب های جمعه به خواب دیدم که گفت: «تَكَلَّمْ عَلَي النَّاسِ» بیدار شدم و پیش از صبح به خانه سرّی رفتم و در بکوفتم: گفت: «مرا راستگوی نداشتی تا ترا نگفتند؟» پس بامداد مجلس نهادم و آغاز سخن کردم.»^۳

۱ - فرید الدین عطار نیشابوری: تذکره الاولیاء، ج ۱، ص ۲۶۷. و برای آگاهی بیشتر رک: عبدالرفیع حقیقت (رفیع): تاریخ عرفان و عارفان ایرانی، چاپ سوم، تهران: انتشارات کومش، ۱۳۷۵. صص ۳۳۳-۳۳۴.
۲ - فریدالدین عطار نیشابوری: تذکره الاولیاء، ج ۱، ص ۲۶۲.
۳ - نورالدین عبدالرحمن جامی: نفحات الانس من حضرات القدس، ص ۸۰. و برای آگاهی بیشتر رک: فرید الدین عطار نیشابوری: تذکره الاولیاء، ج ۲، ص ۱۱، ۱۶ و ۱. ابوالحسن خرقانی: نورالعلوم، به کوشش عبدالرفیع حقیقت (رفیع)، تهران: کتابخانه بهجت، ۱۳۵۹. ص ۷۷. خواجه عبدالله انصاری: طبقات الصوفیه، به کوشش حسین آهی، تهران: انتشارات فروغی، ۱۳۶۲. صص ۱۸۴ و ۱۸۵. یحیی بن محمد باخرزی: اوراد الاحباب و فصوص الاداب، ج ۲، ص ۵۸، نورالدین عبدالرحمن جامی: نفحات الانس من حضرات القدس، ص ۲۰۵. عبدالحسین زرین کوب: جستجو در تصوّف ایران، ص ۱۳۵.

مجالس ابوالعباس سریح (متوفی ۳۰۵ هـ. ق.) به گونه ای بوده که روایت کرده اند:
«عبدالعزيز بحرانی به کنار مجلس ابوالعباس سریح شد، و از وی از این طریقه سؤالی کرد. جوابی
نیکو شنید. نعره ای بزد و از هوش بشد چون به هوش آمد. ابوالعباس گفت که: «من روزگاری با
پیر شما بوده ام و صحبت داشته ام، اکنون این فقها مرا مشغول کرده اند. اگر چنانچه شما
خواهید، روزی تعیین کنم که خاصه شما را سخن گویم از این باب...»^۱

ابو محمد جریری (متوفی ۳۱۴ هـ. ق.) از جمله صوفیانی بود که مجلس می گفت و روایت
است: «بومحمد جریری وقتی مجلس می گفت یکی برخاست و گفت: ای شیخ دلی داشتم بس
خوش و صافی و وقت صاف و با نظام، آن بر من در شورید و از من مناعد گشت، حیلت چیست؟
جواب داد گفت: ای جوانمرد! بنشین ما همه در این ماتم نشستیم»^۲

یکی دیگر از صوفیان مجلس گو، خیرنساچ (متوفی ۳۲۴ هـ. ق.) است: «کنیت او ابوالحسن
بود، اصل او از سامره بود، به بغداد نشستی، صحبت کرده بود با شیخ بوحمزه بغدادی و از سری
سؤالاتی پرسیده، استاد نوری و ابراهیم خواص و ابن عطا و حریری بود و شبلی در مجلس وی توبه
کرده، عمر وی دراز بکشید، صدو بیست سال بزیست»^۳

روایت است که خواجه یحیی بن عمار الشیبانی؛ شیخ ابوعبدالله خفیف (متوفی ۳۳۱ هـ. ق.) را
دیده و در شیراز برای او مجلس نهاده بود، وی در زهد و معرفت بلند آوازه بود و مریدان بسیاری
داشت و مجالسش از تحقیق و معرفت سرشار بود.^۴

شبلی (متوفی ۳۳۴ هـ. ق.) از جمله مشایخی است که زنان نیز در مجالس وی حضور می
یافتند چنانکه نقل است «یک بار شبلی مجلس می گفت، درویشی نعره بزد و خویشتن را در دجله
انداخت شبلی گفت اگر صادق است خدا نجاتش دهد، چنانک موسی، علیه السلام، داد و اگر کاذب

۱ - نورالدین عبدالرحمن جامی: نفحات الانس من حضرات القدس، ص ۱۵۳.

۲ - خواجه عبدالله انصاری: طبقات الصوفیه، ص ۴۶، و برای آگاهی بیشتر رک: فریدالدین عطار نیشابوری: تذکره
الاولیاء، ج ۲، ص ۱۳۳.

۳ - خواجه عبدالله انصاری: طبقات الصوفیه، ص ۲۸۴ و ۲۸۳، برای آگاهی بیشتر رک: ابوالقاسم قشیری: رساله
قشیری، ص ۶۹، نورالدین عبدالرحمن جامی: نفحات الانس من حضرات القدس، ص ۱۳۶، عبدالحسین زرین کوب:
جستجو در تصوف ایران، ص ۶۹.

۴ - نگاه کنید به: نورالدین عبدالرحمن جامی: نفحات الانس من حضرات القدس، ص ۳۳۹. عبدالحسین زرین کوب:
ارزش میراث صوفیه، ص ۷۰. و برای آگاهی بیشتر رک: عبدالحسین کوب: جستجو در تصوف ایران، ص ۲۱۲.

است غرقه گردانش چنانکه فرعون را». یک روز مجلس می گفت شبلی، پیرزنی نعره ای بزد شبلی را خوش نیامد گفت موتی یا ماوراءالستر یعنی بمیر ای زیر پرده! گفت جئتُ حَتَّى أَمُوتُ، آدمم تا بمیرم، و یک قدم برگرفت و جان تسلیم کرد. فریاد از مجلسیان برخاست. شبلی برفت تا یک سال از خانه بیرون نیامد و می گفت عجزه بار برگردن ما نهاد»^۱.

در ارتباط با مجالس ابن سمعون (متوفی ۳۸۷ ه. ق.) روایت شده است: «یکی از این طایفه دریای منبر وی نشسته بود ناگاه خوابش در ریود. ابن سمعون از سخن باز ایستاده، چندان که بیدار شد ابن سمعون با وی گفت که: رسول را، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ، به خواب دیدی؟ گفت: آری گفت: من هم از این سبب از سخن باز ایستادم تا خواب را بر تو نشورانم و از آنچه در آن بودی بریده نشوی»^۲.

ابوعلی دقاق (متوفی ۴۰۵ ه. ق.) نیز مجالس وعظ داشته است و ابوالحسن علی بن عثمان هجویری از زبان پیری شنیده است که «روزی به مجلس وی اندر درآمدم به سبب آن که بپرسم از حال متوکلان. وی دستاری نیکوی طبری درس داشت. دلم بدان میل کرد. گفتم: «أَيُّهَا الشَّيْخُ، تَوَكَّلْ چه باشد؟» گفت: «آن که طمع از دستار مردمان کوتاه کنی.» این بگفت و دستار من انداخت.»^۳

ابوعبدالرحمن سلمی نیشابوری (متوفی ۴۱۲ ه. ق.) از مجلس گویانی است که «در بیان سیر و احوال مشایخ طریقت، قَدَسَ اللهُ تَعَالَى أَرْوَاحَهُمْ، که کبراء دین و عظماء اهل یقین اند و جامع اند میان علوم ظاهر و علوم باطن، کتابی جمع کرده است و آن را طبقات الصوفیه نام نهاده ...، حضرت

۱ - فریدالدین عطار نیشابوری: تذکره الاولیاء، ج ۲، ص ۱۷۱، و برای آگاهی بیشتر رک: نورالدین عبدالرحمن جامی: نفحات الانس من حضرات القدس، صص ۲۸ و ۲۹، ۱۸۳، ۳۲۴. خواجه عبدالله انصاری: طبقات الصوفیه، صص ۱۲، ۳۷۷، ۳۲۴. فریدالدین عطار نیشابوری: تذکره الاولیاء، ج ۲، ص ۵۱.
۲ - نورالدین عبدالرحمن جامی: نفحات الانس من حضرات الانس، ص ۲۳۸.
۳ - ابوالحسن علی بن عثمان هجویری: کشف المحجوب، مقدمه و تصحیح محمود عابدی، چاپ دوم، تهران: سروش ۱۳۸۴. صص ۳۰۰ و ۲۹۹، برای آگاهی بیشتر رک: بدیع الزمان فروزانفر: مقدمه رساله قشیریه، ص ۲۲، خواجه عبدالله انصاری: طبقات الصوفیه، ص ۵۴، محمد بن منور: اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابی سعید، مقدمه و تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: آگاه، ۱۳۶۶. ج ۱، صص ۲۵۳، ۲۵۰، ۲۵۱، ۱۲. فریدالدین عطار نیشابوری: تذکره الاولیاء، ج ۲، صص ۱۸۹ و ۱۹۰. ابوالفضل رشید الدین میبیدی: کشف الاسرار و عده الابرار، به سعی و اهتمام علی اصغر حکمت، تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۷. ج ۱، ص ۹۰. نور الدین عبدالرحمن جامی: نفحات الانس من حضرات القدس، ص ۲۹۷. سید محمد دامادی: ابوسعید نامه، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۶۷. صص ۱۸۴ و ۱۳۸، ۱۸۳.

شیخ الاسلام، کشف الانام، ... ابواسماعیل عبدالله بن محمد الانصاری قَدَسَ اللهُ تَعَالَى رُوحَهُ، آن را در مجالس صحبت و مجامع تذکیر و موعظت املاء می فرموده اند.»^۱

خواجه یحیی بن عمار الشیبانی (متوفی ۴۲۰ ه.ق) نیز از جمله مجلس گویان قرن ۵ هجری است و شیخ السلام خواجه عبد الله انصاری بر این اعتقاد است که «رسوم علم به هرات خواجه یحیی آورد، مجلس داشتن و دین محمد با سنت موافق کردن به سبب وی تازه گشت، قاضی ابوعمرو بسطامی به هرات آمده به مجلس خواجه یحیی آمد چون مجلس تمام گشت فروآمد و پیش وی رفت، وی برخاست و گفت از شرق تا غرب در برّ و بحر گشتیم دین تر وتازه در هرات یافتم.»^۲

از ضمیر خوانی ابواسحاق کازرونی (متوفی ۴۲۶ ه.ق) در حین مجلس گویی روایت است که: «دانشمندی در مجلس شیخ ابواسحاق شهریار کازرونی حاضر بود چون شیخ از مجلس پرداخت دانشمند بیامد و در دست و پای شیخ افتاد. گفت: چه بودت؟ گفت به وقتی که مجلس می گفתי در خاطر آمد که علم من از او زیاد است و من قوت به جهد می یابم و به زحمت لقمه ای به دست آورم و این شیخ با این همه جاه و قبول و مال بسیار که بر دست او گذر می کند آیا در این چه حکمت است چون این در خاطر من بگذشت در حال، تو چشم در قنادیل افکندی و گفתי که آب و روغن در این قندیل با یکدیگر مفاخره کردند آب گفت من از تو عزیزتر و فاضل تر و حیات تو و همه چیز به من است چرا تو بر سر من نشینی، روغن گفت برای آنکه من رنج های بسیار دیدم و با این همه در نفس خود می سوزم و مردمان را روشنایی می دهم. تو بر مراد خود رَوی و اگر چیزی بر تو اندازند فریاد و آشوب کنی بدین سبب بالای تو استاده ام.»^۳

شیخ ابوسعید ابی الخیر (متوفی ۴۴۰ ه.ق)، از مشایخ بزرگ عالم تصوف و عرفان در قرون چهارم و پنجم هجری است که در پایان مجاهدات بسیار سرانجام به تربیت و ارشاد طالبان مشغول شد و در نیشابور، مهنه، طوس... مجالس او بسیار مورد توجه علاقه مندان واقع شد. به دلیل

۱ - نورالدین عبدالرحمن جامی: نفحات الانس من حضرات القدس، صص ۱ و ۲.

۲ - همان، صص ۳۳۹.

۳ - فریدالدین عطار نیشابوری: تذکره الاولیاء، ج ۲، ص ۲۹۴. و برای آگاهی بیشتر رک: محمد بن عثمان: فردوس المرشدیه فی اسرار الصمدیه، به تصحیح و مقدمه ایرج افشار، چاپ دوم، تهران: انجمن آثار ملی، ۱۳۳۳. صص ۱۲۵ و ۱۲۴. ایرج افشار: مقدمه فردوس المرشدیه فی اسرار الصمدیه، ص ۳۴. عبدالحسین زرین کوب: جستجو در تصوف ایران، صص ۲۱۲، ۲۱۷ و ۲۱۸.

اطلاعات وسیع و کثیرش در تفسیر قرآن، حدیث، فقه و ادبیات مواعظش همواره سرشار از این گونه مباحث بود و به سبب ذوق لطیف و حدت ذهن و حسن محاوره حاضران در مجلس را مجذوب خود می کرد. مخصوصاً مواعظ و مجالس گرم و پر شور وی برخلاف رسم معمول همواره با اشعار و ابیات عاشقانه مزین بود و وی در میان این اشعار لطیف، گاه ابیاتی از خود می خواند و این لطف مجلس را دو چندان می کرد.^۱

در نیشابور شیوه جدید مجالس وعظ ابوسعید که بر منبر شعر و دوبیتی عاشقانه می خواند و تا حدی از تفسیر قرآن، نشر اخبار به شیوه متشرعان دوری می گزید. مخالفت فقها و متشرعان ظاهرپرست را با او برانگیخت ولی او توانست بر این مخالفت ها فایق آید و شهرت و اعتبارش در بین اقشار مختلف جامعه به حدی رسید که متشرعان بزرگی همچون ابوالقاسم قشیری در مجالس او شرکت می نمودند و مشایخ بزرگ چون شیخ عبدالله انصاری برای زیارت او به نیشابور می آمدند و دولتمردان صاحب نفوذ عصر مجالس وی را بزرگ می داشتند.^۲

وی قسمت عمده اندیشه های تربیتی و نظریات عرفانی خود را در ضمن مجلس گویی ها بیان می داشت. و در میان همین سلسله گفتارها است که گاهی سخن را به دریافت ها و برداشت های شخصی می کشاند، تعالیم صوفیانه وی را از لابلای کتب عرفانی مخصوصاً در حکایات و مقاماتی که از وی نقل کرده اند باید بدست آورد. از جمله این کتاب ها حالات و سخنان ابوسعید ابی الخیر و اسرارالتوحید فی مقامات شیخ ابی سعید را می توان نام برد:

حالات و سخنان ابوسعید ابی الخیر:

مؤلف این کتاب، جمال الدین ابوروح است که نسب وی با سه واسطه به ابوسعید ابی الخیر می رسد. تولدش قبل از سال ۴۹۰ هـ. ق و وفاتش در پنجم رمضان سال ۵۴۱ هـ. ق در میهنه بود. این اثر، قدیمی ترین زندگی نامه مستقل ابوسعید ابی الخیر (۳۵۷-۴۴۰ هـ. ق) عارف روشن ضمیر و انسان برجسته ادب و عرفان سرزمین ما است. این کتاب، در پنج باب نوشته شده و

۱ - نگاه کنید به: محمد رضا شفیعی کدکنی: مقدمه اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابی سعید، تهران: آگاه، ۱۳۶۶. ج ۱، ص ۵، عبدالحسین زرین کوب: جستجو در تصوف ایران، ص ۶۲.
۲ - حسین برزگر: «ابوسعید ابی الخیر»، مندرج در دانشنامه ادب فارسی به سرپرستی حسن انوشه، چاپ دوم، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۱. ج ۱، صص ۴۰ و ۴۱.

نویسنده در آغاز هر باب، نویسنده حدیثی از احادیث نبوی را نقل کرده و آنگاه با شرح حدیث سخن را به بیان احوال، کرامات و سخنان و وصایای ابوسعید کشانده و حکایتی مناسب آورده است.^۱
اسرارالتوحید فی مقامات شیخ ابی سعید:

مؤلف این کتاب محمد بن منور از احفاد ابوسعید ابی الخیر است و نسبش به سه واسطه به ابوسعید می رسد. وی در اوایل قرن ششم یعنی در حدود سال های (۵۰۲-۵۲۰ هـ.ق) متولد شده و اسرارالتوحید را در حدود سال (۵۷۴ هـ.ق)، یعنی در دهه هفتم عمر خویش نگاشته است. از تحصیلات و استادان و مشایخ وی، اطلاعی در دست نیست و از خلال اسرارالتوحید می توان دریافت که وی مردی مطلع از مباحث تصوف و آشنا به اقوال و احوال مشایخ صوفیه بوده است.

اسرارالتوحید فی مقامات شیخ ابی سعید، چنانچه از نام کامل آن دانسته می شود، زندگی نامه عارف بزرگ و انسان نمونه تاریخ و فرهنگ ایران ابوسعید ابی الخیر میهنی است، که در تاریخ عرفان ایران دارای پایگاهی رفیع است. این کتاب علاوه بر اینکه جامع ترین زندگی نامه ابوسعید است یکی از برجسته ترین منابع تاریخ تصوف ایران و یکی از مهمترین اسناد تاریخی این سرزمین، در یکی از مهمترین ادوار تاریخ ایران به شمار می رود. اطلاعات تاریخی و اجتماعی که از لابلای این کتاب به دست می آید، در هیچ یک از کتب رسمی تاریخ، به این دقت و تفصیل دیده نمی شود و وضع دین و مذهب و طرز زندگی مردم و مسائل زندگی شهری و روستایی تاریخ ایران را، در کمتر کتابی به این دقت و تفصیل می توان مشاهده کرد.

بی گمان در طول تاریخ ادبیات فارسی دری، اسرارالتوحید یکی از شاهکارهای نثر فارسی است که روانی انشاء و استحکام عبارات و رعایت تام و تمام موازین فصاحت و بلاغت در این کتاب به حد اعلائی خود رسیده است.^۲

۱ - نگاه کنید به: محمد رضا شفیعی کدکنی: مقدمه حالات و سخنان ابو سعید ابی الخیر، چاپ ششم، تهران: سخن، ۱۳۸۴. صص ۳۶ و ۳۷. و نیز: ذبیح الله صفا: تاریخ ادبیات ایران، چاپ پانزدهم، تهران: انتشارات فردوس، ۱۳۸۱، ج ۲، صص ۹۷۸-۹۸۰.

۲ - نگاه کنید به: محمد رضا شفیعی کدکنی: مقدمه اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابی سعید، ج ۱، ص ۱۶۳. و نیز رک: ولی الله درودیان: «اسرار التوحید»، مندرج در دانشنامه ادب فارسی، به سرپرستی حسن انوشه، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۰، صص ۱۰۱ و ۱۰۲.

یکی از مجلس گویان معاصر ابوسعید ابی الخیر؛ ابوالقاسم قشیری (متوفی ۴۶۵ ه. ق.) است، که مجالس املاء و حدیث و خصوصاً وعظ او مورد توجه جمع کثیری از طالبان قرار گرفت و اصلی ترین عامل شهرت و حرمت وی تشکیل این گونه مجالس بود و ریاست مذهبی وی را در نیشابور مستحکم کرد. حتی در بغداد خلیفه مجلس او را مورد توجه و علاقه قرار می داد و در تأثیر بیانش گفته می شد که سنگ را می گذاخت و ابلیس اگر در مجالس او حاضر می شد توبه می کرد. وی زمانی که زبان به شرح نکات و حل اسرار می گشود. شنونده را مست فیض می کرد و گاهی سخنانی دقیق و باریک و دور از فهم عامه، در توحید و سایر مسائل بیان می داشت که به وسیله صوفیان دیگر از مجلس گویی بازداشته می شد. قشیری به تمام فضایل آراسته و از تمام اسرار و رموز شریعت و طریقت به خوبی مطلع بود و این یکی از اصلی ترین عوامل تأثیرگذاری مجالس او بر عوام و خواص بود.^۱

از آن جمله نقل شده است: «در آن وقت که شیخ ما، قَدَسَ اللهُ رُوحَهُ العَزِيزِ، به نیشابور بود، پیرزنی حجره ای داشت بر زَوْرِ خانقاه شیخ ما چنانک همه روزه شیخ ما را می دیدی و پیوسته به مجلس استاد امام بلقسم قشیری شدی و هرگز به مجلس شیخ نیامدی، و استماع سخن او نکردی او را گفتند: «ای پیرزن! آخر همه روز شیخ را می بینی و چندین کرامت ظاهر او مشاهده می کنی و هرگز به مجلس او حاضر نشوی و به کلمات مبارک او تبرک نجویی و به مجلس استاد امام می شوی، آن جا هیچ چیز می بینی؟ این حال چگونه است؟» آن پیرزن به درد بگریست و گفت: «چه گونه کنم؟ به دست من نیست. استاد امام را به من نموده اند، و شیخ بوسعید را به من بنمی نمایند»^۲

احمد غزالی (متوفی ۵۲۰ ه. ق.)، واعظ و صوفی نامداری بود که مانند سایر واعظان و مجلس گویان غالباً در مسافرت به سر می برد، اما بیشتر در ری، قزوین و همدان می زیست. وی ابتدا در همدان وعظ کرد و سپس به بغداد رفت و مجالس وعظ او فوق العاده مورد توجه عوام و خواص قرار گرفت. آنچه این مجالس را از قبول بیشتر برخوردار می ساخت، ملاحظت وعظ و نکات

۱ - نگاه کنید به: بدیع الزمان فروزانفر: مقدمه رساله قشیری، ص ۳۲ و نیز رک: عبدالحسین زرین کوب: جستجو در تصوف ایران، صص ۶۶ و ۶۷ و نیز: محسن کیانی: تاریخ خانقاه در ایران، صص ۳۷۱ و ۳۷۲، برای آگاهی رک: غلامحسین مصاحب: دایره المعارف فارسی تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۰، ج ۲، ص ۳۱۷.
۲ - محمدبن منور: اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابی سعید، ج ۱، ص ۲۱۵.

لطیفی بود که در کلام او وجود داشت. در بغداد مجالس وعظ او غالباً در تاجیه و رباط بهروز برگزار می گردید و یک بار هم در سرای سلطان محمود سلجوقی وعظ کرد.^۱

هشتاد و سه مجلس از مجالس غزالی را صاعد بن فارسی تدوین کرده است موضوعاتی که در مجالس وی مطرح می شد، بر اساس نزدیک کردن انسان به خدا بود و در عین حال از تنوع زیادی برخوردار است و این موضوعات به طور کلی ناظر به امور علمی، عبادی و مسائل نظری و عرفانی است.^۲

رافعی قزوینی نیز در التدوین، ضمن بیان یکی از مجالس غزالی می نویسد که: «بعد از آنکه غزالی به منبر رفت و سخنرانی کرد حالی به او دست داد و عمامه اش را از سر برداشت و به سوی قرآ پرت کرد، و سپس از منبر پایین آمد و به کمک عده ای از بزرگان داخل خانقاهی که نزدیک مسجد بود شد و مجلس نیز بر هم خورد. از خصوصیات دیگر مجالس وعظ غزالی این است که در مجالس او مانند مجالس عرفای پیشین مردم و به خصوص جوانان، توبه می کردند.»^۳

شیخ احمد جام (متوفی ۵۳۶ ه.ق) با باطنی صاف و صادق هنگامی که چهل سال از عمرش می گذشت، از گوشه عزلت و اعتکاف بیرون آمد و به تعلیم تربیت و هدایت طالبان و گمراهان مشغول شد. او خلق را به تقوا و پرهیز و زهد می خواند و با توبه دادن بی راهان و موعظه بدکاران شروع به ارشاد و مجلس گفتن نمود. زمانی که وی به مسند وعظ و ارشاد خلق نشست. جمع کثیری از جوانان و اوباش با شنیدن سخنان ساده و بی پیرایه ای که از اعماق جان وی فوران

۱ - نگاه کنید به: عبدالحسین زرین کوب: جستجو در تصوف ایران، ص ۱۰۵. و نیز: عبدالرفیع حقیقت: تاریخ عرفان و عارفان ایرانی، ص ۴۲۲.

۲ - نصرالله پور جوادی: «مجالس احمد غزالی با حضور یوسف صوفی»، مندرج در مجله معارف، دوره نوزدهم، شماره ۱، ۱۳۸۱. ص ۷.

۳ - احمد مجاهد: مقدمه مجموعه آثار احمد غزالی، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۵۸. ص ۹۱. برای آگاهی بیشتر رک: همان، ص ۸۶، نورالدین عبدالرحمن جامی: نفحات الانس من حضرات القدس، ص ۳۹۹، عبدالحسین زرین کوب: ارزش میراث صوفیه، ص ۷۱. عبدالرفیع حقیقت: تاریخ عرفان و عارفان ایرانی، ص ۴۲۶.

می کرد و استماع مجالس وعظ و اندرزهای حکیمانه او توبه کرده و جان و دل به رسالت دینی و عرفانی او می سپردند.^۱

مجالس شیخ عبدالقادر گیلانی (متوفی ۵۶۱ ه. ق.) تقریباً از زمانی که حنبلیان قصد داشتند در مقابل اشاعره به یکی از هم مذهبان خود افتخار کنند شهرت و اعتبار خاصی در بغداد یافت. در هر حال مجالس وعظ وی به تدریج هواخواهان و طالبان بسیاری پیدا کرد و افراد بسیاری در مجلس وعظ او شرکت می کردند مجالس وی به طور منظم صبح های جمعه و شب های دوشنبه در مدرسه وی دایر می شد و صبح های یکشنبه در خانقاه، علاقه عوام به مجالس وی در حدی بود که خلیفه هم گاهی در این مجالس شرکت می کرد و بسیاری از افراد یهودی و مسیحی در مجالس وی مسلمان شدند. البته در اکثر این مجالس شیخ بیشتر همانند یک واعظ سخنرانی می کرد تا یک صوفی، ولی با این وجود از الفاظ و اصطلاحات صوفیه نیز در حین وعظ استفاده می کرد.^۲

در شرح احوال ابوالنجیب ضیاءالدین سهروردی (متوفی ۵۶۳ ه. ق.) آمده است که: «ظاهراً خلوت نشینی و سیرو سلوک در طریقت را ابوالنجیب بعد از بازگشت از دمشق اختیار کرده بوده است. چنانکه می دانیم وی در ۵۵۷ هجری - سال خروج از مدرسه نظامیه - به زیارت بیت المقدس رفت و در جامع عتیق مجالس وعظ و تذکیر برگزار می کرد و بعد از آن به شام رفت، و از طرف ملک عادل نورالدین محمود صاحب شام، اکرام و پذیرایی شد. مدتی در آنجا بماند و مجلس می گفت، مردم را به راه می خواند، چون به بغداد بازگشت در همان رباطی، که خودش ساخته بود، به ارشاد سالکان طریق تصوف پرداخت.»^۳

رشیدالدین میبیدی (متوفی ۵۷۰ ه. ق.) «از واعظان و مجلس گویان عصر خود بوده است. رساله ای هم به نام «فصول» به او نسبت داده شده و طبق مقدمه آن، مستخرج از کتابی به همین نام از مصنفی به نام ابوالقاسم یوسف هروی است که مؤید اشتغال ذهن او به وعظ و تذکیر است. در آن روزگار واعظان طبقه مهم و مشخصی از علما بودند، و مجالس وعظ بزرگانی که در سایه

۱ - علی فاضل: مقدمه انس التائبین، تهران: طوس، ۱۳۶۸. ص ۷. و برای آگاهی بیشتر رک: سدید الدین محمد غزنوی: مقامات ژنده پیل، به اهتمام حشمت مؤید، چاپ دوم، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۵، ص ۲۵۹.

۲ - عبدالحسین زرین کوب: جستجو در تصوف ایران، صص ۱۶۷ و ۱۶۸.

۳ - نجیب مایل هروی: مقدمه آداب المریدین، تهران: نشر مولی، ۱۳۶۳. ص ۱۷.

احاطه بر علوم عصر و داشتن ملکه فصاحت و بلاغت قبول عامه می یافتند گاهی جزء حادثه های مهم در کتاب های تاریخ هم ثبت شده است.^۱

روش کار میبیدی در تفسیر قرآن شیوه مخصوص خود اوست. وی به ترتیب چند آیه از قرآن را می آورد. از مجموع آنها به تعبیر خود مجلسی می سازد. تفسیر زیبای «کشف الاسرار و عده الابرار» مجموعاً از ۴۴۵ مجلس تشکیل شده است و همین مسأله که وی تفسیرش را به مجلس ها تقسیم کرده تأییدی بر واعظ بودن میبیدی است و به گفته خودش هر مجلس را در سه نوبت یا قسمت بیان داشته است. بخصوص در نوبت سوم که شیوه کار وی به مجلس گویان و مذکران عارف مسلک بسیار نزدیک می شود و به بیان رموز عارفان، اشارات صوفیان و لطائف مذکران پرداخته است.^۲

شیخ روز بهان بقلی (متوفی ۶۰۶ ه.ق) پرآوازه ترین صوفی فارسی در قرن ۶ بوده که مدت ۵۰ سال در جامع عتیق شیراز برای مردم وعظ می کرد. گاهی از شدت هیجان موجود در مجالس وی برخی از حاضران هلاک می شدند. اولین بار که به شیراز آمد بر منبر رفت، شنید که زنی دختر خویش را نصیحت می کند که حسن خویش آشکار مکن که بی بها گردد. شیخ گفت ای زن حسن به اینکه تنها بماند راضی نیست، باید که با عشق قرین شود، زیرا که از ازل حسن و عشق را قراری است که هرگز از هم جدا نباشد و اصحاب از این سخن به وجد آمدند و چنان شور و هیجانی برپا خاست که گروهی در حین وجد و حال جان دادند. مجالس وعظ شیخ به سبب همین گونه سخنان طرفداران بسیاری داشت و مریدان زیادی برگرد وی جمع آمده بودند.^۳

در ارتباط با مجالس شیخ مجدالدین بغدادی (متوفی ۶۱۶ ه.ق) روایت شده است که:

«روزی قوال در مجلس شیخ مجدالدین این بیت را خواند که:

۱ - محمد امین ریاحی: مقدمه بگشای راز عشق (گزیده کشف الاسرار میبیدی)، ص ۱۱.
۲ - نگاه کنید به: محمد امین ریاحی: مقدمه بگشای راز عشق (گزیده کشف الاسرار میبیدی)، ص ۱۳. و نیز: محمد مهدی رکنی: مقدمه لطائفی از قرآن کریم (برگزیده از کشف الاسرار عده الابرار)، چاپ نهم، مشهد: نشر آستان قدس رضوی، ۱۳۷۷. ص ۳۷.
۳ - روز بهان بقلی شیرازی: عبهرالعاشقین، به تصحیح هنری کربین و محمد معین، تهران: گنجینه نوشته های ایران، ۱۳۳۷، ص ۱۲. و برای آگاهی بیشتر رک: نورالدین عبدالرحمن جامی: نفحات الانس من حضرات القدس، ص ۲۶۲، عبدالحسین زرین کوب: جستجو در تصوف ایران، صص: ۲۲۲، ۲۲۱، ۲۱۹، منصور رستگار فسایی: انواع نشر فارسی، ص ۲۵۳.

خوش بافته اند در ازل جامهٔ عشق
گر یک خط سبز بر کنارش بودی
شیخ محاسن خود را بگرفت و تیغ دست بر گلو نهاد و گفت: «گر یک خط سرخ بر کنارش بودی» و
همانا که به این، اشارت به شهادت خود کرده باشد، و بعد از آن این رباعی بگفت:

در بحر محیط غوطه خواهم خوردن
یا غرقه شدن یا گهری آوردن
کار تو مخاطره است خواهم کردن
یا سرخ کنم روی ز تو یا گردن^۱

وعظ و مجلس گویی در طول زمان با ضرورت نقل مکان و مسافرت به شهرهای مختلف سازگار شده بود و استقرار بهاءالدین ولد (متوفی ۶۲۸ هـ.ق) در شهرهای مختلف امکان پرداختن به این مسأله و جذب مریدان بیشتر را برای او فراهم آورد بهاءالدین در روزهای دوشنبه و جمعه، مجالس موعظه بر پا می داشت بهاءالدین برای توصیف وعظ از لفظ «تذکیر» نام می برد که نوعی از وعظ است و دستورات و نصایح خداوند را به انسان یاد آور می شود و آنها را به اجر زندگی در بهشت جاودان و کیفر عذاب برای گناهکاران آگاه می سازد و نسبت به وظایف دینی و معنوی متذکر می شود. بهاءالدین احتمالاً با مجالس پراکندهٔ وعظ امرار معاش می کرد و همچون واعظان در زمان های مختلف و معمولاً در مسجد یا مدرسهٔ صوفیان به موعظه می پرداخت؛ با وجود این، ماهیت دقیق محل تدریس و وعظ بهاءالدین هنوز تا حدی بر ما پوشیده است. وی کار وعظ و خطابه را تا آخرین ساعات زندگیش ادامه داد و مجموعه‌ای از مواعظ و نصایح و آنچه را که در جواب سؤال مریدان بنا به رسم مجلس گویان بیان کرده در کتابی به نام «معارف» گرد آورده است.^۲

سیف الدین باخرزی (متوفی ۶۲۹ هـ.ق) نیز بر طبق همین سنت صوفیانه در مسجد یا خانقاه خود، در شهر بخارا به مجلس گویی می پرداخت؛ اما متأسفانه هیچ مجموعه کاملی از این

۱- نورالدین عبدالرحمن جامی: نفحات الانس من حضرات القدس، ص ۴۲۹.

۲- نگاه کنید به: بهاءالدین ولد: معارف، مقدمه و تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، چاپ دوم، تهران: طهوری، ۱۳۵۲. ص ۴ و نیز فرانکلین دی. لوئیس: مولوی: دیروز و امروز، شرق و غرب، ترجمه فرهاد فرهمند پور، تهران: ثالث، ۱۳۸۳. صص ۶۵ و ۶۴ و همان صص ۱۳۵ و ۱۳۶. و برای آگاهی بیشتر: شمس الدین احمد افلاکی: مناقب العارفین، تصحیح تحسین یازیجی، چاپ دوم، تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۲. ج ۱ صص ۱۲، ۱۴، ۱۹، ۳۵، ۴۴، ۶۹. عبد الحسین زرین کوب: پله پله تا ملاقات خدا، چاپ هشتم، تهران: انتشارات علمی، ۱۳۷۴. صص، ۲۲، ۲۳، ۳۰، ۳۱.

مجالس در دست نیست. فقط گاهی اقوالی که شیخ بر سر منبر به زبان آورده است نقل شده و این نشان دهنده این است که افرادی در مجالس شیخ از سخنانش یادداشت برداری می کردند، ولی آنچه که از این یادداشت ها تا امروز باقی مانده اندک است؛ با وجود این، همین مقدار کم هم برای شناخت فعالیت شیخ و نوع مطالب و مباحثی که در مجالس بیان می داشته، تاحدودی یاریگر است. یکی از افرادی که این حکایات را نقل کرده است، ابوالمفاخر یحیی باخرزی (متوفی ۷۳۶ هـ.ق) نوّه اوست. در این حکایات به جنبه تعالیم عملی شیخ اشاره شده و مسائل نظری بیان گردیده است و زیباترین حکایت ها همان هایی است که جنبه نظری تصوف شیخ را نشان می دهد؛ زیرا معمولاً به صورت مصراع، تک بیت، یا دو بیت شعری است که شیخ بعد از شنیدن آیاتی از قرآن به زبان می آورده است.^۱

همچنین ابوحفص شهاب الدین سهروردی (متوفی ۶۳۲ هـ.ق) نیز مسند و عظمی و ارشاد داشت و در طی سفرهای خویش به شهرهای مکه، دمشق و حلب مجالس و عظمی برپا می کرد تا مستعدان را تربیت و ارشاد نماید. مجالس و عظمی او مورد توجه طالبان و محل ازدحام عامّه مردم بود به گونه ای که حتی سلاطین و خلفای وقت هم نسبت به وی و مجالسش علاقه نشان می دادند.^۲ مجالس و عظمی او با خواندن و نقل اشعار همراه بود و بسیار اتفاق افتاده است که یک یا دو بیت شعری که او در مجالسش قرائت کرده است آنچنان مستمعان را به شور و هیجان وا داشته که مویها بریده و توبه می کرده اند.^۳

بهاء الدین ولد قصد داشت پسرش مولانا جلال الدین بلخی (متوفی ۶۷۲ هـ.ق) جای او را در مسند و عظمی و مجالس موعظه بگیرد و واعظ قونیه شود، به همین خاطر مولوی در جلسات خطابه پدرش حضور می یافت و در کنار وی می نشست و بهاء الدین فرصت و عظمی و تذکیر، و جلب اعتماد اهالی قونیه را برای پسرش جلال الدین مهیا می ساخت. مولانا ۲۵ ساله بود که بر جای پدر به

۱- نصر الله پور جوادی: «لطائف قرآنی در مجالس سیف الدین باخرزی»، مندرج در مجله معارف، دوره هجدهم،

شماره یک، ۱۳۸۰. صص ۵ و ۶ و برای آگاهی بیشتر رک: همان، ص ۸.

۲- عبدالحسین زرین کوب: ارزش میراث صوفیه، ص ۷۴.

۳- عبدالحسین زرین کوب: جستجو در تصوف ایران، ص ۱۷۵.

کرسی تعلیم و تذکیر نشست و چندی بعد برهان الدین ترمذی، مرید بهاء الدین ولد، از خراسان به قونیه آمد، و مولانای جوان را تحت ارشاد و تربیت عرفانی خود قرار داد؛ به همین دلیل مجالس مولوی مورد توجه عام و خاص گردید و از شهرت و قبول فوق العاده ای در بین مردم برخوردار گشت. مولانا روش منحصر به فرد خود را در مجلس گویی و وعظ در پیش گرفت یعنی چیزی بین رسم ریشه دار مسجد، مدرسه و خانقاه، او به هنگام وعظ وجوه مشترکی با فقها، علما و عرفا داشت. هر قدر که اعتبار مولانا در مقام مفسر قرآن و حدیث و فقه بیشتر می شد بر تعداد شاگردان وی که از نقاط دور و نزدیک برای استماع مواعظ او می آمدند افزوده می گشت.^۱

جلال الدین در برگزاری مجالس وعظ و خطابه، تبخّر وصف ناپذیری داشت. مقارن ورود شمس به قونیه، درحالی که کمتر از سی و هشت سال داشت، فقیه، واعظ و مدرسی مشهور بود؛ چنان که گویند در چهار مدرسه تدریس می کرد. و انبوه طالبان با شوقی سرشار به مدرسه می رفتند تا به مواعظ او گوش فرا دهند. ولی علاقه ای که مولانا نسبت به شمس نشان می داد، به جایی رسید که او را به ترک وعظ و تدریس واداشت.^۲ و بعد از آن تنها یک بار به سبب استدعای بزرگان شهر، محبّان خالص و اشارت شیخ صلاح الدین زرکوب حاضر به برگزاری مجلس وعظ و تذکیر شد و از آن روز دیگر بالای منبر نرفت.^۳

حاصل مجالس وی کتاب های «مجالس سبعة» و «فیه ما فیه» است، همچنین شمس الدین احمد افلاکی در کتاب «مناقب العارفین» ضمن بیان زندگینامه جلال الدین محمد مولوی به مجالس وی نیز اشاره کرده است:

مجالس سبعة :

- ۱ - نگاه کنید به: فرانکلین دی. لوئیس: مولوی: دیروز و امروز، شرق و غرب، ص ۳۷۶ و نیز: عبدالحسین زرین کوب: جستجو در تصوف ایران ص ۱۷۲.
- ۲ - نگاه کنید به: عبدالحسین زرین کوب: جستجو در تصوف ایران، ص ۲۸۴. و نیز: جعفر مدرس صادقی: مقدمه مقالات مولانا (فیه ما فیه)، چاپ سوم، تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۷، صص ۱۸ و ۱۹.
- ۳ - نگاه کنید به: شمس الدین احمد افلاکی: مناقب العارفین، ج ۲، ص ۷۰۹، و نیز: جواد سلماسی زاده: مقدمه مکتوبات و مجالس سبعة، تهران: اقبال، ۱۳۷۹، ص ۱۹۳.

کتاب مجالس سبعة مجموعه هفت مجلس از سخنانی است که مولانا به طریق وعظ، اندرز و ارشاد، خطاب به عامه ایراد کرده است. زمان تألیف مجالس سبعة دقیقاً مشخص نیست، اما ظاهراً به وسیله سلطان ولد یا حسام الدین چلبی در اثنای وعظ تحریر یافته، و بعداً با رعایت صورت اصلی بازخوانی، و مطالبی به آن افزوده شده و احتمالاً از نظر مولانا گذشته و خود وی نیز مطالبی بر آن افزوده است. ابتدای هر یک از این مجالس خطبه ای به عربی در ستایش پروردگار، نعت حضرت محمد(ص)، خلفای راشدین و اصحاب است. آنگاه بیان فارسی مولانا (جز در مجلس هفتم) با مناجات آغاز می گردد و بعد به موضوع مورد نظر پرداخته می شود. شیوه سخن او در این مجالس، عادی، ساده و بسیار شیوا و شیرین است و شامل آیات، احادیث، داستان ها، تمثیل ها، اشعار فارسی و عربی بر مذاق عارفان است. بلندترین این مجالس مجلس اول و کوتاه ترین مجلس ششم است.^۱

مناقب العارفين :

نگارنده این کتاب، شمس الدین احمد افلاکی، عارفی (متوفی ۷۶۱ هـ ق) از نویسندگان و مؤلفان متصوف قرن هشتم هجری، از صوفیان مولویه و اهل شهر «سرای» آسیای صغیر است. افلاکی این اثر منثور فارسی را، به خواسته حسام الدین چلبی در سال (۷۱۸ هـ ق) در خانقاه مولوی در قونیه آغاز کرد و در سال (۷۵۴ هـ ق) به پایان رساند. این کتاب حاوی اطلاعات مفید درباره مولوی و خاندان او و اخبار دست اول درباره مشایخ سلسله مولویه و متضمن شرح احوال و کرامت ها و مجالس بزرگانی چون بهاءالدین ولد، برهان الدین محقق ترمذی، جلال الدین محمد مولوی، شمس الدین تبریزی و... است.

مؤلف از تمام مآخذ موجود درباره مولانا از جمله، معارف بهاءالدین ولد، ابتدا نامه سلطان ولد و بویژه از مقالات شمس بسیار بهره مند شده است؛ ولی دستمایه او عمدتاً روایات افواهی در مورد زندگی مولانا، مجالس و مواعظ و مریدان وی است.

۱ - نگاه کنید به : غلامحسین مصاحب: دایره المعارف فارسی، ج ۲، ص ۲۶۵۷، و نیز: توفیق هاشم پور سبحانی: مقدمه مجالس سبعة (هفت خطابه)، تهران: نشر کیهان، ۱۳۵۶، ص ۴. و برای آگاهی بیشتر رک: منصور رستگار فسایی: انواع نثر فارسی، ص ۴۸۰. عبدالحسین زرین کوب: جستجو در تصوف ایران، ص ۲۹۴.

انشاء مناقب العارفین، سلیس و روان و نشان دهنده نفوذ قاطع و شدید زبان و ادب فارسی در قرن هشتم در آسیای صغیر است. بیان افلاکی در این کتاب در عین سادگی، و دور از پیرایه های لفظی است و در آن به مقدار زیاد از تعبیرها و ترکیب های فارسی و یا عربی و اصطلاح های خانقاهی و عرفانی به کار رفته است.^۱

فیه ما فیه که درمثنوی از آن به عنوان «مقالات» نام برده شده، شامل مجموعه ای از سخنان مولانا است که در خطاب به مجلسیان و در جمع دوستان و مریدان و یا در پاسخ به سؤال هایی که کرده اند با فاصله های مختلف بیان شده است و پس از فوت مولانا به دست یکی از مریدان و به احتمال زیاد پسرش، سلطان ولد، گردآوری شده است و ظاهراً شیوه کار به این گونه بوده است که سلطان ولد، یا یکی از مریدان حاضر در مجالس تقریرات مولانا را یادداشت می کردند و بعداً این یادداشت ها را برای مولانا می خواندند و در جایی نگهداری می کردند؛ تا چند سال بعد از فوت مولانا سلطان ولد یا یک نفر دیگر مطالب را پاکنویس و تدوین می کند و به صورت کتاب در می آورد. این کتاب نمونه درخشان ساده نویسی و خالی از تکلفات لفظی است، زیرا مولانا پس از تعطیل شدن مجالس رسمی وعظ تا آخرین سال های عمر با خیال راحت در میان دوستان و

مریدان سخن می گفته و گفتارش ساده، بی تکلف و خودمانی است.^۲

۴-۲ انگیزه ها

۱ - عبد الباقي گولپینارلی: مولانا جلال الدین، ترجمه توفیق هاشم پور سبحانی، چاپ سوم، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۵. ص ۷۹.
۲ - نگاه کنید به: عبدالحسین زرین کوب: جستجو در تصوف ایران ص ۲۹۵. و نیز جعفر مدرس صادقی: مقدمه مقالات مولانا (فیه ما فیه)، صص ۱۳ و ۱۴. برای آگاهی بیشتر رک: فرانکلین دی. لوئیس: مولوی: دیروز و امروز، شرق و غرب، ص ۴۰۲. جعفر مدرس صادقی: مقدمه مقالات مولانا (فیه ما فیه)، ص ۲۰. نصرالله پور جوادی: «لطائف قرآنی در مجالس سیف الدین با خرزى»، ص ۴. عبدالحسین زرین کوب: تصوف ایرانی درمنظر تاریخی آن، ترجمه مجد الدین کیوانی، تهران: نشر سخن، ۱۳۸۳. ص ۶۷. بدیع الزمان فروزانفر: رساله در تحقیق احوال و زندگی مولانا، چاپ چهارم، تهران: انتشارات زوار، ۱۳۶۱. صص ۱۶۶ و ۱۶۷.

مجالس و مجلس گویی صوفیه بنا بر انگیزه‌ها و اهداف مختلفی تشکیل می‌گردید. اگر چه هدف اصلی و بنیادی این گونه مجالس، موعظه و نصیحت بود، ولی انگیزه‌های دیگری نیز در زیر مجموعه هدف اصلی جای می‌گرفت. انگیزه‌هایی از قبیل ارشاد، معرفت گویی، وصیت و... که بنابر بر مصلحت و موقعیت زمانی و مسائل پیش آمده، پیر یا شیخ بیشتر در مورد این مسائل به صحبت در مجالس می‌پرداخت.

۲-۴-۱ ارشاد کردن

یکی از اهداف و انگیزه‌های تشکیل این گونه مجالس همانگونه که ذکر شد، ارشاد شاگردان، طالبان، مریدان و حاضران در مجلس بود. طبیعتاً به دلیل مقبولیتی که پیر و مرشد در نزد عامه برخوردار بودند، سخنان و نصایح آنان بیشتر در اذهان، افکار و در نتیجه اعمال مردم تأثیر می‌گذاشت و مراد و مقصود صوفیان از سخن گفتن ارشاد و هدایت ایشان بود و هر سخن که به زبان می‌آوردند، آن گونه بیان می‌داشتند که نفع آن به همه خلق برسد و میراث روحانی این بزرگان بیشتر در ارشادات و آموزش‌های عرفانی آنان نهفته است. تکیه و تأکید پیران و مشایخ صوفیه بیشتر بر اصل تهذیب اخلاق و از سوی دیگر ستیزه با تمایلات نفسانی و خود خواهی‌ها است و محور اساسی آموزش‌های آنها بر آن استوار گردیده است.

بنابراین در حول محور آموزش‌های دینی و عرفانی به ارشاد طالبان و رهروان حق و حقیقت می‌پرداختند و روشنگر راه آنان بودند.

ابوسعیدابی‌الخیر از جمله مجلس‌گویانی است که در مجالسش به ارشاد حاضران و مریدان می‌پرداخته و محور اصلی ارشادات وی، مبارزه با نفس و توصیه به عدم پیروی از آن است:

«این تغییر وتلون و اضطراب همه از نفس است. آنجا که اثری از انوار حقیقت کشف افتد،

آنجا نه ولوله ای بود و نه مشغله ای و نه تغییر نه تلون . لیسَ مَعَ اللّٰهِ وَحِشَةً وَلاَمَعَ النّفْسِ رَاحَةً^۱ .
پس این بیت بگفت، بیت :

مرد باید که جگر سوخته خندان بودا نه همانا که چنین مرد فراوان بودا
خنک آنکه در همه عمر نَفْسِ صافی از وی بر آید و آن نَفْسِ ضِدْ نَفْسِ بود و تا نَفْسِ غالب بُود، آن
نَفْسِ نَبُود بل که دود تنورستان بود . چون مقهور و مغلوب نور اسلام گردد، نَفْسِ های صافی بر آید
چنانکه اگر بر بیماران وزد سبب شفاء ایشان باشد»^۲.

و در مجلسی دیگر این گونه مریدان را از مطابعت نفس لئیم منع می کند:

«همه وحشت ها از نفس است . اگر تو او را نکشی او تو را بکشد . و اگر تو او را قهر نکنی او
تو را قهر کند و مغلوب خود کند»^۳.

مولانا جلال الدین محمد نیز در مجالس خود به مسأله ارشاد مریدان و مستمعان بسیار
توجه داشته و این امر از اصلی ترین انگیزه های وی برای برگزاری مجالس بوده است او در مجالس
خود مریدان را از گرایش به دنیا بر حذر می دارد:

«عزیز من! مبادا که ترا سیاهی و سیاه کاری عشق دنیای فانی و مکار غدار گندم نمای
جو فروش، سیاهه سپیده بر کرده عجزه خود را جوان ساخته، رنگ زشت او بر تو طبیعت
شود، دشمن آینه الهی شوی، صفت خفّاشی و آفتاب دشمنی در تو متمکن شود، دشمن آفتاب
شوی .

بس روشن است روز ولیک از شعاع روز بی روزند از آنکه همه بسته روزند

ازخوی زشت، دشمن آن خوی و خاطرنند وز درد چشم، دشمن خورشید روشنند»^۴

و در مجلسی دیگر این گونه به ارشاد مریدان پرداخته است:

- ۱ - با خدا بودن وحشت و ترسی ندارد و با نفس اماره بودن راحتی و آسایشی ندارد.
- ۲ - جمال الدین ابوروح: حالات وسخنان ابوسعید ابی الخیر، تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی، چاپ ششم، تهران: سخن، ۱۳۸۴. صص ۱۲۲ و ۱۲۳.
- ۳ - محمد بن منور: اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابی سعید، ج ۱، ص ۲۸۲.
- ۴ - جلال الدین محمد مولوی: مجالس سبعة (هفت خطابه)، مقدمه: توفیق هاشم پور سبحانی، تهران: نشر کیهان، ۱۳۵۶. ص ۳۲.

«الله الله می خواهم که چندانک طاقت یاران است و استطاعت دست می دهد به مطاوعت تمام رغبت کنید و اجتهاد نمایید تا دقیقه ای از سنن پیغمبر ما نامرعی و مهمل نماند تا بر قلعه نفس اماره ظفر یافته وساوس نفسانی و تسویلات شیطانی را اسیر خود گردانید، به قتل آورید، تا مگر شهرستان سلطان دل را بی حجاب آب و گل به حال عمارت توانید آوردن و کفار افکار فاسده و شبروان خیالات بیفایده را متلاشی گردانیدن و به نور و آیدناه بروح القدس^۱ امیر ایشان شدن، چنانک گفت :

نفس گشتی باز رستی ز اعتذار کس ترا دشمن نماند در دیار^۲

۲-۴-۲ معرفت گفتن

برخی از این مجالس به اسم «معرفت فرمودن»، «معانی گفتن» و «معارف گویی» معروف بوده اند. و به منظور بیان معانی، معارف و معرفت ها تشکیل می گردیدند. در مورد معرفت، سخن های بسیاری گفته شده است، از آن جمله استاد ابوعلی دقاق گفته است: «معرفت، هیبت داشتن است از خدای، عزوجل، و هر که معرفتش بیش بود، وی را هیبت بیش بود ... و معرفت آرام بار آرد، چنانک علم [در دل] سکون واجب کند و هر که را معرفت بیش سکون وی را بیش بود»^۳. همانطور که قبلاً نیز ذکر شد، بهاء ولد، پدر مولانا، کتابی دارد به اسم «معارف» که مجموعه ای از مجالس و مواعظ اوست که خود بهاءولد آن را تنظیم و ترتیب داده، به صورت کتاب در آورده است. وجه تسمیه نام این کتاب همان مجالس «معرفت» و «معارف گفتن» است. در این کتاب حقایق عرفانی و دینی و تفسیر تأویلاتی از قرآن مجید با بیانی شیوا و دل انگیز و با فصاحتی کم نظیر بیان گردیده است.^۴

۱ - بقره (۲): ۲۵۳، و او را به روح القدس نیرو بخشیدیم.

۲ - شمس الدین احمد افلاکی: مناقب العارفین، ج ۱، ص ۱۹۵.

۳ - ابوالقاسم قشیری: رساله قشیری، ص ۵۴۱.

۴ - ذبیح الله صفا: گنجینه سخن، چاپ سوم، تهران: امیر کبیر، ۱۳۵۳، ج ۱، ص ۱۱۴.

مولوی، مطالب کتاب «معارف» بهاءولد را در مجالس خود تقریر می‌نموده، چنانکه آمده

است :

«روزی خدمت مولانا قطب الدین شیرازی، رَحْمَةُ اللهِ، به زیارت مولانا آمده بود و حضرتش

به معارف پدر کریم خود گرم شده بود ...»^۱.

و گاهی اوقات «معارف» را با شرح و تفسیر برای مریدان املاء می کرد و آنها می نوشتند:

«همچنان خدمت شیخ صاحب قران، رحمه الله، روایت چنان کرد که شبی در بندگی

حضرت مولانا بودم و سرمای عظیم بود و یاران را از سخنان حضرت بهاءولد معانی می فرمود و

اصحاب می نوشتند ...»^۲

از این رو مجالس حضرت مولانا به نام های «معارف»، «معرفت» و «معانی گویی» مشهور

گشته اند :

«روزی حضرت مولانا معرفت می فرمود و کافه اصحاب حاضر بودند؛ از ناگاه خدمت مولانا ...

شمس الدین ماردینی، رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ، از در مدرسه درآمد، حضرت مولانا فرمود که بیا بیا، نیک

آمدی، اگر تا امروز غایب از خدا می گفتند و تو می شنیدی، بعد الیوم از خدا بشنوی بی هیچ

واسطه ...»^۳.

۲-۴-۳ وصیت کردن

گاهی این مجالس صوفیه به منظور وصیت و وداع با خانواده، طالبان و هواداران آنها برگزار

می گردید و در آن مجلس علاوه بر بیان سخنانی که جنبه نصیحت و ارشاد داشت مطالبی نیز برای

۱- شمس الدین احمد افلاکی: مناقب العارفين، ج ۱، ص ۱۷۶.

۲- همان، ص ۲۱۶.

۳- شمس الدین احمد افلاکی: مناقب العارفين، ج ۱، ص ۱۵۰. و برای مطالعه بیشتر رک: همان، صص ۱۱۱،

۱۱۲، ۱۱۴، ۱۳۶، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۶۰، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۷۶، ۱۹۴، ۱۹۷، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۹۷، ۳۰۰، ۳۲۲،

۳۵۸، ۳۶۲، ۳۹۲، ۳۹۸، ۴۰۰، ۴۳۶، ۴۴۳، ۴۴۷، ۴۶۴، ۴۹۴، ۴۹۷، ۵۰۴، ۵۰۸، ۵۲۸، ۵۶۴، ج ۲، صص ۶۷۹، ۷۱۱.

وصیت به حاضران و خانواده شیخ بیان می گردید و از آن پس تا روز وفات، دیگر آن شیخ مجلس برگزار نمی کرد. از آن جمله شیخ ابوسعیدابی الخیر، رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ، در اواخر عمرش مجلسی به منظور وداع ترتیب داد و در آن روز به وصیت، ارشاد و در نهایت وداع با یاران پرداخت:

«... و در مجلس آخر که نیز بعد از آن مجلس نگفت، روی به جمع کرد و گفت: «اگر فردا شما را سؤال کنند که شما کئید چه خواهی گفت؟» گفتند: «شیخ بگوید» گفت: «مگوئیت مؤمنانیم مگوئیت صوفیانیم مگوئیت مسلمانیم که هر چه گوئیت حجت آن از شما طلب کنند و شما عاجز شوی. بگوئیت ما کهترانیم. مهتران ما در پیش اند. ما را به نزد مهتران بریت که جواب کهتر بر مهتر بود جهد کنیت تا مهتران خود را دریابیت که اگر شما را به شما باز مانند ای بسا رسوایی ها و قبایح که از شما آشکار گردد»^۱ و در همان مجلس به فرزند خود خواجه بو طاهر چنین وصیت کرده است:

«یا با طاهر! برپای خیز!» خواجه بو طاهر بر پای خاست. شیخ جامه او بگرفت و به خویشتن کشید. گفت: «ترا و فرزندان ترا بر خدمت درویشان وقف کردیم. این نصیحت ما گوش دار، بیت:

عاشقی خواهی که تا پایان بری بس که بپسندید باید ناپسند
زشت باید دید و انگارید خوب زهر باید خورد و انگارید قند»^۲

۲-۵ محل برگزاری مجالس

مجالس وعظ صوفیه در محل های خاصی تشکیل می شد؛ یعنی شیخ در خانقاه، مدرسه، مسجد و... بر مسند ارشاد و موعظه محل قرار می گرفت و عده ای از مردم در آن محل جمع می شدند و به سخنان وی گوش می دادند.

۱ - جمال الدین ابوروح: حالات و سخنان ابوسعید ابی الخیر، ص ۱۳۰، و برای مطالعه بیشتر رک: همان، صص ۱۳۵ و ۱۳۳، ۱۳۴ و ۱۳۲.

۲ - محمد بن منور: اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابی سعید، ج ۱، ص ۳۴۳، و برای مطالعه بیشتر رک: همان، صص ۳۴۶ تا ۳۳۷.

۲-۵-۱ مسجد

نخستین ساختمان و بنای اسلامی مسجد است که به دستور حضرت محمد(ص) در شهر مدینه بنا گردید. مسجد، علاوه بر محل برگزاری و عبادت، محلی برای آموزش های دینی و برنامه های اسلامی بود و پیامبر (ص) در آن مسجد به یاران و اصحاب خویش دانستی های دینی و دنیایی را می آموختند. و این روش بعد از پیامبر (ص) هم تا مدت ها ادامه داشت. مساجد محل اجتماع و گرد هم آمدن مسلمانان برای امور مهم اجتماعی بود. بسیاری از مسائل دینی و آموزشی در مساجد مطرح و آموخته می شد. جلسات قضاوت، داوری و حلقه های بحث و درس در مساجد تشکیل می گردید و حتی برخی از شاعران اشعار خود را در آنجا برای مردم قرائت می کردند؛ همچنین مساجد از همان ابتدا محل سکونت موقت افراد بی جا و مکان، مسافران و غریبان بود از جمله یاران مهاجر پیامبر (ص) که به اهل صُفّه شهرت دارند در گوشه ای از مسجد مدینه سکونت گزیدند.

در بین این بهره گیری های متعدد اجتماعی، گروه های صوفیان نیز بی بهره نبودند و از مساجد استفاده می کردند. دلیل این بهره گیری ها آن بود که در قرن های اولیه اسلامی، جایی به نام خانقاه وجود نداشت، و همانطور که ذکر شد مساجد مرکز فعالیت های فرهنگی، تبلیغی و اسلامی بودند. از این رو صوفیان هم مساجد را محلی برای راهنمایی های دینی و عقاید عرفانی خود می دانستند. برخی از عارفان در مساجد حلقه هایی ترتیب می دادند و درباره آیات قرآن، اعراض از دنیا، تقرب به خداوند و ... گفتگو می کردند و از مساجد به عنوان محلی مناسب برای برگزاری مجالس وعظ و مجلس گویی بهره می جستند.^۱

شیخ ابو سعید ابی الخیر نیز از مسجد به عنوان محلی برای مجلس گویی خود استفاده می کرده است :

«خواجه بلقسم حکیم مردی بوده است، در سرخس، و جمعی مریدان داشت، همه مردمانی

عزیز . چون آوازه شیخ ما به سرخس رسید و آن حالت های او، هر روز بدیشان می رسد و ایشان را

۱- نگاه کنید به: احمد شبلی: تاریخ آموزش در اسلام، ترجمه محمد حسین ساکت، تهران: نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۱. ص ۸۹. و نیز: محسن کیانی: تاریخ خانقاه در ایران، صص ۷۷، ۷۸.

عظیم می بایست که حال شیخ بدانند که تا به چه درجه است، یک روز بنشستند و سخن شیخ می گفتند. یکی گفت: «مردی بزرگ است» دیگری گفت: «خانه پس کوه دارد»؛ یعنی روستایی است و مردم روستایی کسی نباشند. یحیی ترک مردی بزرگ بود. گفت: «از غیبت سخن گفتن، کار شما نیست. من بروم به میهنه و بدو فرونگرم تا خود او کیست...» یحیی به میهنه آمد. بامداد بود. شیخ بر منبر بود. چون او از در مسجد درآمد، شیخ را چشم بروی افتاد، گفت: «مرحبا ای یحیی! آمده ای تا به ما فرونگری. اکنون خود به مات برمی آید نگریست...»^۱

مولانا نیز برخی از مجالس خود را در مسجد برگزار می کرده است:

«از یاران قدیم مروی است که حضرت مولانا در مسجد قلعه روز جمعه تذکیر می فرمود و مجلس به غایت گرم شده بود و تمامت صدور و بدور حاضر بودند و در بسط کلام و تقریر غرایب تفسیر یدبیضا می نمود و دُررغرایب و امثال و حکایات و اشعار مناسب آیات نثار می فرمود و از هر گوشه تحسین ها و آفرین ها تا به منجوق و عیوق می پیوست...»^۲

۲-۵-۲ مدرسه

از آغاز اسلام تعداد دانش پژوهان و طالبان علم، روز به روز افزایش پیدا کرد و در پی آن تعداد حلقه های درس و علم هم افزایش می یافت و از آنجا که مساجد در اصل به عنوان جایگاهی برای عبادت و پرستش ساخته شده بودند و گسترش تدریس و بررسی موضوعات تازه در قالب بحث ها و مناظرات علمی نمی توانست به گونه ای شایسته در مسجد که محل عبادت و تسکین قلوب و ایجاد آرامش معنوی در افراد بود برگزار گردد. انتقال جلسات از مساجد به مدارس لازم و طبیعی بود.^۳

۱ - محمد بن منور: اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابی سعید، صص ۱۶۶، ۱۶۷. و نیز رک: ابوسعید ابی الخیر: مقامات کهن و نو یافته از میراث عرفانی ابوسعید ابی الخیر مندرج درچشمیدن طعم وقت، تهران: سخن، ۱۳۸۵. صص ۱۶۲، ۱۶۳.

۲ - شمس الدین احمد افلاکی: مناقب العارفین، ج ۱، ص ۱۷۷. و برای مطالعه بیشتر رک: همان، صص ۳۳۳، ۱۴۳، ۱۰۵.

۳ - جرجی زیدان: تاریخ تمدن اسلام، ترجمه علی جواهر کلام، چاپ دوم، تهران: امیرکبیر، ۱۳۳۶. ج ۳، ص ۹۹.

بنای اولین مدرسه رسمی از حدود قرن های چهارم و پنجم هجری قمری، در مناطق مختلف قلمرو اسلامی آغاز شد. در واقع، فعالیت مسلمان، در مدارس بیشتر در راه پژوهش های علمی و دینی بود. ولی در بعضی از این مدارس صوفیان حلقه های ذکر و مجالس وعظ را نیز بر پا می کردند از جمله یحیی باخرزی جلسات درس خود در مدرسه را به سه نوع مجلس تقسیم کرده بود، به گونه ای که بخشی از اوقات را به تدریس می پرداخت، بخشی دیگر را به املاء حدیث و بخش سوم را به تذکیر و وعظ برای صوفیان اختصاص داده بود.^۱

برخی از بزرگان صوفیه، پس از فراغت تحصیل در این مدارس و مراکز آموزشی در حین تکمیل معلومات و محفوظات علمی خود، ناگاه بنا به علل معنوی و روحانی از قیل و قال مدرسه خود را رها می ساختند و به مسلک عرفان و تصوف می پیوستند. یکی از نمونه های بارز این گونه صوفیان امام محمد غزالی است. همچنین جلال الدین محمد مولوی، عملاً مدرسه خود را به کانون تربیتی و عرفانی تبدیل کرد و در همان جا به شرح و توضیح مسائل عرفانی پرداخت. مولانا خود در مدرسه به کار ارشاد مریدان و طالبان می پرداخت و مجالس وعظ و معرفت گویی را برگزار می کرد. بعد ها فرزندان وی در مدرسه کار ارشاد و مجلس گویی او را دنبال کردند.^۲

«همچنان روزی در مدرسه معارف می فرمود و اکابر شهر حاضر بودند؛ گفت: هرگز مسرور غرض و مغرور عوض نبوده ام.

گر بی برگی به مرگ مالد گوشم آزادی را به بندگی نفروشم
طعم طمع نچشیده ام، اینک چهل سال است تا قناعت توشه من بوده است و فقر پیشه من
حاش لله در دل من طمع نیست از قناعت در دل من عالمیست
تا دهد دوغم نخواهم انگبین زانک هر نعمت غمی دارد قرین»^۳

۱- فریتس مایر: ابوسعید ابی الخیر(حقیقت و افسانه)، ص ۴۰۲.
۲- نگاه کنید به: محسن کیانی: تاریخ خانقاه در ایران، ص ۱۰۴. و نیز رک: سید صادق گوهرین: شرح اصطلاحات تصوف، تهران: انتشارات زوار، ۱۳۸۰. ج ۵، صص ۴۳ و ۴۴.
۳- شمس الدین احمد افلاکی: مناقب العارفین، ج ۱، ص ۲۸۴. و برای مطالعه بیشتر رک: همان، صص ۲۹۷، ۳۲۷، ۱۵۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۵۰، ۱۱۴، ۳۹۸، ۴۹۷.

در اهمیت و علاقه مولانا به مدرسه و اینکه آن را جایگاه عارفان و اولیای خدا برای ارشاد و برگزاری مجالس می دانست آمده است: «روزی یاری میخی بر دیوار حجره مدرسه می کوفت؛ حضرت مولانا فرمود که این مدرسه ما مسکن اولیا است و این حجره از آن مولانا شمس الدین است، نمی ترسند که در اینجا میخ می کوبند؟ تا دیگر چنان نکنند! می پندارم که آن میخ را بر جگرم می زند، حرمت مدرسه را تا این غایت رعایت می فرمود»^۱.

۲-۵-۳ خانقاه

خانقاه منزل و سرایی است، مشتمل بر چند حجره که محل سکونت و اجتماع صوفیان برای اجرای آداب و رسوم تصوف است.

رابط ها منشأ و مبدأ پیدایش خانقاه ها و امور مربوط به آن هستند زیرا پیش از به وجود آمدن خانقاه های رسمی رابط های مرزی، محل و مرکز عده ای از سالکان و صوفیان، برای انجام برخی اعمال و آداب صوفیانه بودند.^۲

در آغاز، صوفیان اماکن خود را «دویره» نیز، می خواندند. در نیشابور، نیمه قرن چهارم، اماکن تعبّد کرامیه را خانقاه یا خانکاه می گفتند. به احتمال زیاد از نیمه دوم قرن پنجم صوفیه نام دویره را به خوانکاه تبدیل کردند و به تدریج خانکاه یا خانقاه جای دویره را گرفت. و این نشان دهنده انتقال مفهوم مرکز تجمع صوفیان از «رابط» و «دویره» به «خانقاه» است.^۳

به موازات مراکز آموزشی خانقاه ها نیز به وجود آمدند و در آنجا به امور تربیتی طالبان و میردان پرداخته می شد. بین این دو مؤسسه آموزشی و تربیتی ارتباط نزدیکی برقرار بود، زیرا همانطور که قبلاً ذکر شد بعضی از صوفیان وارسته و دانشمند، مدتی را برای کسب دانش و علم

۱- همان، ص ۳۶۲.

۲- محسن کیانی: تاریخ خانقاه در ایران، صص ۶۵ و ۶۶.

۳- محمد رضا شفیعی کدکنی: مقدمه اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابی سعید، صص ۱۲۸ و ۱۲۹ و ۱۳۱.

اندوزی در مدارس می گذراندند و از این طریق با محیط مدرسه آشنایی کامل پیدا می کردند؛ ولی در اواسط زمان تحصیل به سبب تغییر آرمان، از مدرسه به خانقاه آمده به جای استفاده از مراکز علمی و آموزشی، از کانون تربیتی خانقاه بهره مند می شدند.^۱

در تأسیس و بنای خانقاه، چندین فایده وجود داشته است: اول آنکه خانقاه محل نزول و مسکن عده ای از فقرا بود که محل سکونتی نداشتند و خانقاه به منزله خانه و منزل ایشان به حساب می آمد. دوم به سبب سکونت در خانقاه، صوفیان بیشتر با یکدیگر اجتماع و صحبت داشتند و در عبادات، مجالسات و محاورات با یکدیگر متفق و متحد می شدند و بدین ترتیب انس و الفت در بین آنها مؤکد می گردید.

بیشتر کانون‌های خانقاهی از دیدگاه صوفیان، مراکزی برای امر تعلیم و تربیت اسلامی و تزکیه نفس و جایگاهی برای خدانشناسی و خویشتن یابی است و در این کانون ها علاوه بر استفاده جهت سیر و سلوک، عبادت، چله نشینی و سماع به فعالیت هایی از جمله وعظ و ارشاد عمومی نیز اختصاص داده می شد؛ زیرا این کانون ها ترکیبی از مسجد و مدرسه بودند و هدف اصلی آموزش های خانقاهی برگزاری مجالس وعظ، مجلس گویی و تدریس علوم اسلامی بود.^۲

پس از ایجاد خانقاه‌های رسمی، بخش وسیع و مهمی از بهره گیری های متعدد که از مساجد به عمل می آمد، به خانقاه منتقل شد و صوفیان مقیم و مسافر بدان جا رو آوردند، و از اینجا اهل خانقاه به دو دسته مسافران و مقیمان تقسیم کردند. افراد مسافر مدت کوتاهی در خانقاه به سر می بردند و مقیمان خانقاه، هم شامل صوفیان و مریدانی می شدند که اعضای رسمی بودند و هم عده زیادی از مردم به سبب علاقمندی و تمایل به صوفیگری برای ارتباط با مشایخ اغلب اوقات در خانقاه آمد و شد می کردند. اعضای رسمی، موظف بودند مسافران را گرمی بدارند و از ایشان استقبال و پذیرایی نمایند. علاوه بر حجره های مخصوص سالکان، زاویه ای نیز

۱- محسن کیانی: تاریخ خانقاه در ایران، ص ۶۵.

۲- عزالدین محمود کاشانی: مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه، مقدمه و تصحیح عفت کرباسی، محمد رضا برزگر خالقی، تهران، زوار، ۱۳۸۲، ص ۱۱۱.

مخصوص شیخ و مدیر خانقاه وجود داشت. در واقع هدف از تجمع در خانقاه استفاده از مسائلی

تربیتی بود که توسط شیخ و پیر خانقاه بیان می گردید.^۱

نخستین خانقاه رسمی و منظم را به شیخ ابوسعیدابی الخیر نسبت داده اند؛ ولی با توجه به خانقاه های زیادی که پیش از ابوسعید وجود داشت، نمی توان او را اولین بنیانگذار خانقاه دانست، بلکه می توان او را به عنوان به نظم درآورنده نظام خانقاه ها محسوب کرد.

وقتی که ابوسعید در حدود چهل سالگی برای اولین بار به قصد مجلس گفتن و برگزاری مراسم صوفیانه وارد نیشابور شد، ابتدا در خانقاه «خواجه محمود مرید» و بعد در خانقاه «کوی عدنی کویان» ساکن شد و در آنجا مجلس می گفت. این محله عدنی کویان در وسط بازار اصلی نیشابور قرار داشته است. وقتی که بوسعید در این خانقاه به مجلس گفتن پرداخت، آوازه مجالس او به سرعت در همه جای شهر پیچید و تعداد بسیاری از مردم به آن خانقاه می آمدند تا از سخنان شیخ بهره مند شوند.^۲

به احتمال زیاد خانقاه ابوسعید از دیگر خانقاه ها وسیع تر و مجهزتر نبوده، بلکه مدیریت فعال، مصمم و رهبری آگاه وی باعث اهمیت خانقاه وی شده است. وی در خانقاه به افعالی مبادرت می ورزید که شاید در خانقاه های دیگر انجام نمی شده است. از جمله اینکه او به جای خواندن آیات عذاب قرآن، به بیت و غزل خواندن می پرداخت و قواعد ده گانه ای را برای خانقاهیان ترتیب داد که در نوع خود بی نظیر و با اهمیت بود^۳؛ بنابراین ابوسعید مؤسس نظام خانقاه داری نبوده است؛ اما وی در پایان قرن چهارم و آغاز قرن پنجم، یک سری قوانین، آیین ها و اصولی را برای اداره خانقاه و نظام پرورش مریدان و اصحاب ایجاد کرده است که قبل از وی به آن صورت در بین متصوفه رواج نداشته است و این امور رنگ و روح تازه ای به نظام خانقاه و خانقاه داری داده است.

۱- همان، ص ۱۱۲.

۲- محمد رضا شفیعی کدکنی: چشیدن طعم وقت (از میراث عرفانی ابوسعید ابی الخیر)، تهران: سخن، ۱۳۸۵ ص ۲۴.

۳- محسن کیانی: تاریخ خانقاه در ایران، ص ۱۸۸، و برای آگاهی بیشتر رک: فریتس مایر: ابوسعید ابی الخیر (حقیقت و افسانه)، صص ۳۵۷ و ۳۵۶. شمس تبریزی: مقالات، به کوشش محمد علی موحد، تهران: نشر خوارزمی، ۱۳۷۷. ج ۲، ص ۷۶.

مجالس ابوسعید، زمانی که در نیشابور اقامت داشت، بیشتر در خانقاه کوی عدی کویان برگزار می شد.^۱ و یا بنا به درخواست امام ابوالقاسم قشیری و بوعثمان حیری، هفته ای یک روز در خانقاه ایشان مجلس می گفت.^۲ و زمانی که به طوس سفر می کرد، در خانقاه استاد ابواحمد و مسجد جامع طوس مجلس می گزارد.^۳ و هنگامی که به مرو مسافرت نمود در خانقاه مرو به مجلس گویی پرداخت.^۴

«... یک روز به کاری به کوی عدنی کویان فرو می شدم. بر در خانقاه انبوهی دیدم. پرسیدم که اینجا چه بوده است؟ گفتند کسی آمده است از میهنه، شیخ بوسعید بلخیرش می گویند که پیر و مقتدای صوفیان است و او را کرامات ظاهر. در این خانقاه نزول کرده است و امروز مجلس می گوید و این مردمان به مجلس او رغبت می کنند. این زحمت از آن است. من گفتم: من نیز در شوم تا ببینم که چه مردی است؟ چون از در خانقاه درشدم ستونی بود برکناره رواق. آنجا بایستادم و او برتخت نشسته بود و سخن می گفت...»^۵.

بنا بر شواهدی که در متون حالات و سخنان ابوسعید ابوالخیر و اسرارالتوحید وجود دارد، زمان ابوسعید در مهنه خانقاه وجود نداشته است.

۲-۵-۴ مزار

از جمله محل هایی که به موازات بنای خانقاه ها به وجود آمد، آرامگاه ها و مزار پیران و مشایخ صوفیه بود. وجود این عارفان روشن ضمیر و رهبران آگاه باعث می شد عده ای در زمان

۱ - محمد بن منور: اسرارالتوحید فی مقامات شیخ ابی سعید، ج ۱، و برای مطالعه بیشتر رک: همان، صص ۶۱، ۶۷، ۹۰، ۱۰۷، ۱۱۱، ۱۲۶، ۱۳۱، ۱۹۴، ۲۱۰.

۲ - همان، صص ۸۳، ۲۳۳، ۱۰۵.

۳ - نگاه کنید به: همان، صص ۵۱، ۵۸، ۵۹، ۲۰۰. و نیز رک: عین القضاة همدانی: نامه های عین القضاة، به اهتمام علینقی منزوی و عفیف عسیران، تهران: منوچهری، ۱۳۶۲، ج ۱، صص ۶۳.

۴ - محمد بن منور: اسرارالتوحید فی مقامات شیخ ابی سعید، ج ۱، صص ۱۶۸.

۵ - محمد بن منور: اسرارالتوحید فی مقامات شیخ ابی سعید، ج ۱، صص ۶۷.

حیات دور آنها جمع گردند و از فیوضات معنوی و باطنی ایشان بهره مند شوند و پس از درگذشت این بزرگان غالباً آرامگاهی بر مزار آنها ساخته می شد که مریدان و صوفیان در آنجا گرد هم می آمدند. این آرامگاه نخست از یک گنبد ساده شروع می شد و سپس به دلیل کانون فعالیت های صوفیه در پیرامون آن اتاق ها و حجره هایی بنا می گردید و در طول زمان گسترش می یافت و به صورت یک مجتمع ساختمانی به نام خانقاه، روضه مقدسه و ... مشهور می گردید و با پیگیری راه و روش طریقتی پیر و یا شیخ توسط فرزندان، مریدان و هواخواهان، یاد و خاطره آن بزرگواری ها و شکوه باطنی را گرمی می داشتند. همچنین موضوع زیارت مزار، حصول تبرک و برآوردن حاجات، رفت و آمد عده ای از افراد را سبب می گردید؛ از این رو گاهی مزار عارفان محلی برای برگزاری مجالس وعظ و مجلس گویی سایر پیران و مشایخ صوفیه محسوب می شد.^۱

«پدرم خواجه بوطاهر گفت که نماز پیشین، گندم درویشان به آسیا می بردند... نزدیک شیخ شدم که «گندم به آسیا می برند، با گندم که را فرستم از درویشان؟» شیخ گفت: «پیر شبویی را.» من بیرون آمدم. پیر شبویی را با درویشی چند بفرستادم... ترکمنان به در آسیا آمدند، و در بزدند. در باز نکردند. پیر شبویی فرا پس در شد، و پشت به در باز نهاد. ترکمانی تیری به شکاف در انداخت. برپشت پیرشبویی آمد، و به سینه اش بیرون آمد. و در حال شهید شد. او را برخری نهادند، و در مهنه آوردند و بر در سرای شیخ بنهادند. شیخ بیرون آمد. آن محاسن سپید پیر دید به خون سرخ گشته ... آنگاه بر جنازه او اقبال ها کرد. و دیگر روز برخاک او مجلس گفت ...»^۲

۲-۵-۵ مشهد مقدس

۱ - محسن کیانی، تاریخ خانقاه در ایران، ص ۱۳۵.
۲ - محمد بن منور: اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابی سعید، ج ۱، صص ۱۵۹ و ۱۶۰، و نیز رک: همان، صص ۵۳ و ۵۲.

آن گونه که از شواهد بر می آید، ابوسعید در مهنه مجالس خود را در دو محل مسجد و در سکوی (دکان) مشهد خود برگزار می کرده است. صوفیه به همراه کسانی که علاقه مند به مجالس وی بودند، در این محل تجمع می کردند. یکی از این محل ها که بعداً به نام مشهد مقدس شیخ نام گرفت روبروی محل سکونت وی در سمت دیگر کوچه واقع بود، خانه ای بود که ابوسعید آنجا را خریداری کرده بود و بعدها آنجا را عمارت کرد و مشهد خود نامید، از این رو مریدان وی آن را مشهد مقدس نامیده بودند.^۱ بر در مشهد سکویی (دکان) قرار داشت که بر آن سکو تخت می گذاشتند. و شیخ اغلب اوقات در آن محل یعنی بر در مشهد مقدس مجلس می گفت و طبق وصیت خود در آنجا به خاک سپرده شد و این محل بعداً به آرامگاهی تبدیل گردید.

«شیخ الاسلام ابوسعید روایت کرد که یک روز شیخ در میهنه مجلس می گفت، در میان سخن گفت که «العلماءُ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ» ما به حکم این خبر کلمه ای بخواهیم گفت. درین ساعت کسی در میهنه می آید که خدای و رسول وی را دوست دارد... یک ساعت برآمد. گفت: «یا باطاهر! تو خادم درویشانی. برخیز و یحیی ما را استقبال کن» وی برخاست ... درویشی از کوی پدید آمد. جامه های خَلَق پوشیده... شیخ همچنان بر تخت می بود. یحیی ماوراء النهری را چون چشم بر شیخ افتاد خدمت می کرد تا کنار دوکان که بر در مشهد شیخ است و تخت شیخ بر دوکان بودی. چون به دوکان رسید شیخ اشارت کرد که «بنشین» همانجا بنشست، برزمین ... چون شیخ مجلس به آخر آورد، گفت «غسلی بیاورد...»^۲.

محمد بن منور، در چند مورد به مجلس گویی شیخ در مشهد مقدس اشاره کرده است؛ از

جمله می گوید:

«پدرم نورالدین منور، رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ، گفت که از خواجه بلفتح شیخ، رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ، شنودم

که گفت: روزی شیخ ما ابوسعید، قَدَسَ اللَّهُ رُوحَهُ الْعَزِيزَ، بر دوکانِ در مشهد مقدس مجلس می گفت. در میان مجلس گفت: «نسیمی می رود از خلد برین و آن جز در قدم درویشان نتواند

۱ - فریتس مایر: ابوسعید ابی الخیر(حقیقت و افسانه)، صص ۴۹۹ و ۴۵۰.

۲ - جمال الدین ابوروح: حالات و سخنان ابوسعید ابوالخیر، صص ۱۰۰ و ۹۹.

بود» و به سخن مشغول شد»^۱.

بعد از ابوسعید، بر در مشهد مقدس شیخ گه گاهی مجالسی توسط سایر مشایخ و بزرگان برگزار می گردید. ولی ابوالقاسم قشیری در سفر خود به مهنه به خاطر شدت تأثر از فوت ابوسعید با توجه به درخواست های فراوان صوفیان، بر مشهد شیخ مجلس نگفت بلکه آن را به مسجد جامع منتقل کرد و سه چهار نوبت در آنجا مجلس گفت^۲.

مولانا جلال الدین، درپاره ای از اوقات بنابر دلایل متعدد، موقعیت و شرایط پیش آمده ای که ما از آن بی اطلاع هستیم و یا بر اثر حالات معنوی و درونی اش، در محل های دیگری از جمله در خانه معین الدین پروانه و حسام الدین چلبی به معرفت گویی مبادرت می ورزید:

«همچنان در خانه پروانه معرفت می گفت و در شرح آسمانها و زمین و ستارگان و آفرینش جهان بی نهایت بیانها فرمود و گفت که صورت این عالم اهل حق را و معنی دان را دیدار است؛ همچنان تاج الدین اردبیلی گفت: پس مصطفی، الدنیا جیفه، چرا گفت و این چگونه باشد؟ فرمود که از طالبان او مباش تا ترا جیفه ننماید واز حساب کلاب نباشی؛ ...»^۳.

همچنین مجالسی از وی در محل هایی مانند «چهار سوی شهر»^۴ و یا در «دکان شیخ صلاح الدین زرکوب»^۵ در دست است.

۲-۶ مکان برگزاری

مجالس صوفیه بنا بر مسافرت های متعددی که پیران و مشایخ مجلس گو انجام می دادند در مکان ها و شهرهای مختلفی برگزار می گردید. و این امر فرصت مناسبی را برای افراد علاقه

۱- محمد بن منور: اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابی سعید، ج ۱، صص ۱۶۹ و ۱۶۸ و نیز رک: همان، صص ۳۷۲ و ۲۱۷، ۱۸۵.

۲ - همان، صص، ۳۶۳، ۳۶۲.

۳ - شمس الدین احمد افلاکی: مناقب العارفین، ج ۱، ص ۵۰۴ و نیز رک: همان، ص ۱۶۳، ۱۵۷.

۴ - همان، ص ۱۶۰.

۵ - همان، ص ۱۱۱.

مندی که در شهرهای دیگر اقامت داشتند و به دلیل مسافت طولانی بین شهرها و مشکلات سفر قادر نبودند در جلسات صوفیان شرکت کنند، فراهم می آورد که حتی برای مدتی کوتاه در این مجالس حضور یابند و تحت ارشاد و راهنمایی این مشایخ قرارگیرند و از فیوضات معنوی و سخنان آنان بهره ببرند. این مسأله باعث ایجاد تنوع در مکان های برگزاری مجالس و عظمی گردید. از جمله مکان هایی که ابوسعید ابی الخیر در آن شهرها مجلس گفته است: نیشابور، مهنه، طوس، سرخس و مرو است.

۲-۶-۱ نیشابور

ایالت خراسان در زمان خلافت اعراب یعنی در قرون وسطی به چهار قسمت تقسیم می شد و هر قسمت را یکی از شهرهای بزرگ تشکیل می داد که عبارت بودند از نیشابور، مرو، هرات و بلخ. بعدها که مرکز فرمانروایی به ناحیه شرق برده شد نیشابور مهمترین شهر قسمت های چهارگانه محسوب شد. نام این شهر در زبان عربی نیشابور تلفظ می گردید که از کلمه فارسی قدیم «نیوشاه پور» به معنی کار خوب یا جای خوب شاه، گرفته شده است. از آنجا که بانی اول شهر نیشابور شاپور اول است و در قرن چهارم شاپور دوم پادشاه ساسانی به آبادانی و بنای آن همت گماشت، این نام منسوب به اوست^۱.

نیشابور، در زمان ابوسعید یکی از بزرگ ترین مراکز فرهنگی، علمی و دینی بزرگ عصر بوده که دارای مدرسه ها، حظیره ها، خانقاه ها، مساجد، کاروان سراها، بازارها و میدان های بسیار آباد و گسترده و جایگاهی برای تمام اندیشه ها و آراء فرق و مذاهب مختلف کلامی و فقهی بوده است؛ حتی افراد مذاهب دیگر از جمله زردشتیان، یهودیان و مسیحیان در این شهر اماکن عبادی و مقدّس مخصوص به خود داشتند. از لحاظ فرهنگی و نشر علوم و معارف اسلامی و ادبیات عربی و فارسی نیز دارای اهمیت ویژه ای بوده است و بسیاری از فقها، مفسّرین، محدثین، شعرا، متکلمین،

۱ - لسترنج: جغرافیای تاریخی سرزمین های خلافت شرفی، ترجمه محمود عرفان، چاپ سوم، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۶۷. ص ۴۰۹.

حکما و مشایخ صوفیه در این شهر به نشر و ترویج علوم و تربیت و تهذیب اخلاق مشغول بودند و مجالس بحث و درس و وعظ با حضور انبوهی از افراد به صورت مستمر برگزار می شده و عده زیادی به نیت معرفت اندوزی و کسب فضایل اخلاقی در این مجالس شرکت می کرده اند.^۱

نیشابور، برخلاف مهنه، شهر بزرگ، پر جمعیت و بر سرجاده بزرگ غرب ایران به شرق و آسیای مرکزی واقع بوده، ابوسعید دائماً میان مهنه و نیشابور در رفت و آمد بوده، وی معمولاً تابستان را در نیشابور و زمستان را در مهنه سپری می کرد و در اوایل ورود به نیشابور آن چنان آوازه مجلس های وعظ او در شهر پیچید که گروه های مختلفی مجذوب مجلس گویی های وی شدند و اولین اقامت او در نیشابور یک سال به طول انجامید. از این رو شیخ ابو سعید دایره نفوذ گسترده ای را که در مهنه نمی توانست داشته باشد در نیشابور علی رغم هجوم دو جناح مقتدر و حاکم شهر یعنی کرامی ها و حنفی ها و مبارزاتی که علیه او انجام می دادند، بدست آورد؛ ولی بعد از مدتی فرزندان و نوادگان شیخ که همگی در نیشابور بودند قصد بازگشت به مهنه را کردند، علاوه بر این، مشاجره دو تن از مریدان باعث گشت که شیخ از نیشابور دلسرد گردد و از فرزند بزرگ خود ابوطاهر درخواست کرد وسایل حرکت خود و خانواده را به مهنه فراهم سازد.^۲

جمال الدین ابوروح، ضمن نقل حکایت های مختلف، به مجلس گویی شیخ در نیشابور اشاره کرده است:

«استاد عبدالرحمن گفت: روزی شیخ در نیشابور مجلس می گفت. علوی در مجلس بود. مگر بر دل آن علوی گذر کرد که نسب ما داریم، عزت و دولت همه اینجاست. شیخ روی بدان علوی کرد و گفت: «ای سید! بهتر از این باید.» آنگاه روی به قوم کرد و گفت: «می دانید که آن

۱- نگاه کنید به: محمدرضا شفیعی کدکنی: چشیدن طعم وقت، ص ۲۴ و نیز رک: بدیع الزمان فروزانفر: مقدمه رساله قشیری، ص ۱۷.
۲- فریتس مایر: ابوسعید ابی الخیر(حقیقت و افسانه)، ص ۵۹، و نیز رک: همان ص ۴۹۱.

سید چه می گوید؟ می گوید: نسب اینجا است و دولت آنجا ...^۱. و در حکایتی دیگر، بنا به روایت محمد بن منور چنین آمده است:

«آورده اند که یک روز شیخ ما، قَدَسَ اللهُ رَوْحَهُ الْعَزِيزِ، در نیشابور، مجلس می گفت، و آن روز شیخ دستارچه ای در دست داشت. در میان مجلس گفت: «سیصد دینار نیشابوری می باید که از این دستارچه راست شود که حسن را سیصد دینار اوام است.» پیرزنی آواز داد که «من بدهم...» شیخ گفت: «مبارک باد!» دستارچه به دست حسن مؤدب بدان پیرزن فرستاد ...^۲.

۲-۶-۲ مهنه

در خاور نساء آن سوی کوه، و در حاشیه بیابان مرو، ابیورد قرار داشته، که گاهی آن را «باورد» هم می گفته اند. ولایت ابیورد خابران یا خاوران نیز می گفتند و مرکز آن مهنه، میهنه، مهینه بوده که رایج ترین صورت همان مهنه و محل تولد شیخ ابوسعید ابی الخیر است. بزرگ ترین آبادانی دشت خاوران بوده که در میان بیابان و در دامنه کوه قرار داشته است. نقاط دیگر ولایت خاوران؛ ازجه، باذان، خرو الجبل و شوکان بوده است.^۳

مهنه بر سر راه مرو به سرخس قرار داشته و مسافرانی که از مرو قصد باورد یا بالعکس را داشتند از این شهر عبور می کردند. مهنه از لحاظ سیاسی و حکومتی مرکز دشت خاوران بوده و رئیس مهنه بر سراسر دشت خاوران ریاست داشته است. دوران شکوفایی مهنه همان قرون چهارم و پنجم یعنی مقارن عصر ابوسعید بوده است.^۴

۱ - جمال الدین ابیروح: حالات و سخنان ابوسعید ابی خیر، ص ۱۰۷ و ۱۰۶ و برای مطالعه بیشتر رک: همان، صص ۱۰۵، ۱۰۲، ۹۶، ۹۵، ۹۰، ۸۹.

۲ - محمد بن منور: اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابی سعید، صص ۲۱۶ و ۲۱۵. و برای مطالعه بیشتر رک: همان، صص ۲۶۸، ۲۱۰، ۲۰۹، ۲۰۰، ۱۹۴، ۱۳۰، ۱۲۷، ۱۱۸، ۱۰۷، ۱۰۴، ۱۰۱، ۷۷، ۷۴، ۷۳، ۶۸، ۶۳، ۶۲، ۶۱، ۱۰۶، ۱۲.

۳ - نگاه کنید به: لسترنج: جغرافیای تاریخی سرزمین های خلافت شرقی، ص ۴۲۰. و نیز: _____: حدودالعالم من المشرق الی المغرب، تصحیح منوچهر ستوده، تهران: دانشگاه تهران ۱۳۴۰. ص ۹۰.

۴ - محمد رضا شفیعی کدکنی: مقدمه اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابی سعید، ج ۱، ص ۶۸.

بنابر اشاره جمال الدین ابوروح، برخی از مجالس شیخ در زادگاهش برگزار می شده است:
«چنانک نقل کنند که در عهد شیخ ما، قدس الله روحه، پیری بوده است در میهنه، او را شبوی گفته اند، ... یک روز شیخ مجلس می گفت. جمع بزرگ حاضر بودند و خواجه حمویه، که رئیس میهنه بوده است، حاضر بود. و اهل مجلس از سماع مجلس شیخ خوش گشته بودند و می گریستند ...»^۱.
در اسرار التوحید نیز حکایات بسیاری آمده که به برگزاری مجالس ابوسعید در مهنه اشاره گردیده است:

«هم پدرم گفت، رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ، که در ابتدا حالت شیخ ما، قَدَسَ اللهُ رُوحَهُ الْعَزِيزَ، که هنوز اهل میهنه شیخ را منکر بودند، رئیس میهنه، خواجه حمویه، رَحْمَةُ اللهِ، به تعصب شیخ از سرخس دانشمندی فاضل آورده بود، تا در میهنه مجلس می گفت و فتوی می داد. روزی این دانشمند به مجلس شیخ آمد. کسی از شیخ ما سؤال کرد که «خون کیک تا به چه قدر معفو است؟»... شیخ ما گفت: «امام خون کیک خواجه امام است.» و اشارت بدان دانشمند کرد و گفت: «این چنین مسأله ها از وی پرسید. از ما که پرسید، حدیث او پرسید!»^۲.

۲-۶-۳ طوس

در قرن چهارم دومین شهر مهم ربع نیشابور محسوب می گردید و از دو شهر طابران و نوقان که متصل بهم بودند، تشکیل می شد. و ناحیتی است که در آن شهرک هایی از جمله طوران، نوقان، برغون، رایگان و بنوازه وجود دارد.^۳

۱ - جمال الدین ابوروح: حالات و سخنان ابوسعید ابی الخیر، ص ۸۲ و نیز رک: همان، صص ۱۰۰، ۱۴۵، ۹۹.
۲ - محمد بن منور: اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابی سعید، ج ۱، ص ۲۲۰ و برای مطالعه بیشتر رک: همان، صص ۳۷۲، ۳۰۰، ۲۳۵، ۲۲۴، ۲۱۷، ۱۸۵، ۱۸۲، ۱۷۶، ۱۷۹، ۱۶۶، ۱۶۲، ۱۶۳ و نیز رک ابوسعید ابی الخیر: از میراث عرفانی ابو سعید ابی الخیر، صص ۱۶۳، ۱۶۲.
۳ - نگاه کنید به: لسترنج: جغرافیای تاریخی سرزمین های خلافت شرقی، ص ۴۱۴ و نیز: _____: ؟: حدود العالم من المشرق الی المغرب، ص ۹۰.

به سبب موقعیت مناسب فرهنگی شهر طوس و فعالیت های متصوّفه در این شهر، تعدادی خانقاه برای ارشاد و تربیت و اقامت صوفیان بناگردید. از جمله در زمان سلطنت غزنویان، ارسلان جاذب، فرمانروای طوس، مسجد و خانقاهی ایجاد کرد. همچنین فرد متعهد و پارسایی به نام استاد ابواحمد در طوس خانقاهی داشته، این شهر برای ابوسعید گذرگاه مألوفی بوده که در سفرهای خود بین مهنه و نیشابور، اقامت کوتاهی نیز در آنجا داشته است. و در هنگام مسافرت به طوس بنا به درخواست مردم در خانقاه استاد ابو احمد مجلس وعظ برگزار می کرده است.^۱

جمال الدین ابوروح به برگزاری مجالس ابوسعید در طوس اشاره ای نکرده، ولی محمد بن منور در چند حکایت به مجالس شیخ در طوس پرداخته است:

«شیخ یک بار به طوس رسید. مردمان از شیخ استدعای مجلس کردند. اجابت کرد. بامداد در خانقاه استاد تخت بنهادند. مردم می آمد و می نشست. چون شیخ بیرون آمد مقریان قرآن برخواندند و مردم بسیار در آمدند، چنانک هیچ جای نبود. معرف برپای خاست و گفت: «خدایش بیامزد که هر کسی از آنجا که هست یک گام فراتر آید». شیخ گفت: «صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ أَجْمَعِينَ» و دست به روی فرو آورد و گفت: «هرچه ما خواستیم گفت، و همه پیغامبران بگفته اند، او بگفت که از آنچه هستید یک قدم فراتر آید».»^۲

۲-۶-۴ مرو

مرو، دومین شهر ربع خراسان بود که در امتداد مرغاب یا مرو رود واقع شده بود. این رود از جبال غور واقع در شمال خاوری هرات سرازیر گردیده و پس از رسیدن به مرو کوچک به سمت شمال می رود تا به مرو بزرگ بریزد و از آنجا نهرهای زیادی از آن منشعب می شد و در نهایت در

۱ - محسن کیانی: تاریخ خانقاه در ایران، ص ۱۹۳.

۲ - محمد بن منور: اسرارالتوحید فی مقامات شیخ ابی سعید، ج ۱، ص ۲۰۰ و نیز رک: همان، صص ۵۹ و ۵۸.

ریگستان بیابان غز محو می گردید. مرو شهری بزرگ، خرم و با نعمت بوده است و در قدیم امیر خراسان در این شهر اقامت داشته، ولی بعدها به بخارا تغییر مکان داده است.^۱

تنها در یک مورد محمد بن منور، به برگزاری مجالس ابوسعید در مرو اشاره کرده است: «آورده اند که وقتی شیخ ما ابوسعید، قَدَسَ اللهُ رُوحَه العَزِيز، قصد مرو کرد، خواجه علی خبّاز خادم صوفیان بود، و پیر بوعلی سیاه پیر جمع بود ... پس شیخ ما به شهر در آمد و در خانقاه شد و بر تخت بنشست ... شیخ بوعلی سیاه در آمد»، با جمع خویش. نگاه کرد. شیخ ما را دید بر تخت نشسته و آن هیبت و سلطنت او بدید؛ ... به دل پیر بوعلی سیاه بگذشت که اگر مردمان او را ببینند و سخن او بشنوند و این هیبت و سیاست او ببینند، ولایت رفت و مردمان رفتند» شیخ ما حالی، روی به خواجه علی کرد و گفت: «ای خواجه! بدین بازار شما بیرون شو، ساباطی های نیکو می پزند، یکی نیکو همچون روی خویش بیار» خواجه علی بیرون دوید و حالی ساباطی نیکو بیاورد. شیخ آن ساباطی بستد و روی سوی پیر بوعلی سیاه کرد و گفت: «برو، ما مرو و ولایتش بدین ساباطی با شما فروختیم. و این ساباطی نیز در کار شما کردیم...» و شیخ ما، حالی، از مرو بیرون آمد و هیچ مقام نکرد.^۲

۲-۶-۵ سرخس

ولایتی میان مرو و نیشابور است و در قرن چهارم شهری بزرگ به اندازه نصف مرو بود، آب و هوای معتدل و مناسب داشت و در کوتاهترین راه طوس به مرو بزرگ در ساحل خاوری رودخانه

۱ - نگاه کنید به: لسترنج: جغرافیای تاریخی سرزمین های خلافت شرقی، ص ۴۲۳ و نیز: حدود العالم من المشرق الی المغرب، ص ۹۴.
۲ - محمد بن منور: اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابی سعید، ج ۱، صص ۱۶۸ و ۱۶۷.

مشهد قرار داشته است. ابوسعید در راه رسیدن به نیشابور چند روزی در سرخس اقامت می‌گزید و مجالسی در این شهر برگزار می‌کرد.^۱

«قاضی سیفی از جمله قضاة و ائمه معتبر بوده است، در سرخس، و از جمله اصحاب رأی. و جمله صوفیان را منکر. خاصه شیخ را به غایت منکر بود. و در آن وقت که شیخ ما، ابوسعید، قدس الله روحه العزیز، به سرخس شد تا به نیشابور شود، مدتی آنجا بماند. قاضی ولایت سرخس قاضی سیفی بود. و سخت با نعمت و با حرمت و به کرات کسان راست کرد و مبالغی نعمت قبول کرد تا شیخ ما را هلاک کنند... و بر روزی قرار نهادند که در آن روز خفیه چیزی بر شیخ زند و این روز شیخ ما مجلس می‌گفت. و همین روز نوبت مجلس قاضی سیفی بود. و بر مناره های شهر منادی می‌کردند که «قاضی سیفی به فلان موضع مجلس خواهد گفت. حاضر آیید «مردمان تعجب کردند ... قاضی سیفی از حمام برآمده بود و می‌شد تا مجلس گوید. روستایی بر در حمام فرا رسید... داس بزد و شکم قاضی سیفی بدرید. حالی بیفتاد و هلاک شد. آواز برآمد که «قاضی سیفی را بکشند» و شیخ همچنان مجلس می‌گفت ... شیخ گفت، بیت:

او حکم کرد ما را، او کی بود که ما را ما حکم کردیم او را او کی بود خدا را^۲
بر اساس شواهد، قراین و اطلاعاتی که از زندگی مولانا جلال الدین بلخی داریم، مجالس وعظ و معرفت گویی وی از تنوع مکانی برخوردار نبوده و مجالس تنها در شهر قونیه برگزار می‌گردیده است.

قونیه ولایتی وسیع در وسط آناتولی و در فاصله ۴۵۰ کیلومتری جنوب شرق استانبول واقع است. شهر قونیه پایتخت سلاجقه روم بوده و معروف است که سور و خندق آن را علاءالدین کیقباد بنا ساخته است.^۳

۱ - نگاه کنید به: زکریا بن محمد بن محمود بن قزوینی: آثار البلاد و اخبار العباد، ترجمه جهانگیر میرزا قاجار، تصحیح میرهاشم محدث، تهران: امیر کبیر، ۱۳۷۳. ص ۴۵۹ و نیز رک: لسترنج: جغرافیای تاریخی سرزمین های خلافت شرقی، ص ۴۲۲.

۲ - محمد بن منور: اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابی سعید، ج ۱، صص ۱۷۳ و ۱۷۲.

۳ - جلال الدین همایی: مقدمه ولدنامه، به اهتمام ماهدخت بانو همایی، تهران: هما، ۱۳۶۷. ص ۴.

سلطان العلماء پدر مولوی پس از کوچ کردن از بلخ شهر به شهر و دیار به دیار می رفت تا به بغداد رسید و پس از چندی اقامت در آنجا، راه حج را در پیش گرفت و بعد از آن به ارزجان رفت، زمستانی را در آن شهر گذراند و هنگامی که قصد سفر از آن شهر را داشت علاءالدین کیقباد، قاصدی فرستاد و او را به قونیه دعوت کرد. از اینجا بود که بهاءالدین و خانواده اش در شهر قونیه اقامت گزیده و ماندگار گشتند. از همان آغاز ورود مجالس درس و وعظ وی مورد توجه خاص و عام واقع شد و بعد از سال ۶۲۸ ه. ق که دیار فانی را وداع گفت مولانای ۲۵ ساله بر مسند وعظ و ارشاد پدر نشست و تازمان آشنایی با شمس یعنی سال ۶۴۲ ه. ق در قونیه مجالس وعظ و معرفت گویی برگزار می کرد.^۱

شمس الدین احمد افلاکی در این خصوص نقل کرده است:

«همچنان جماعتی از اصحاب روایت کردند که چون قاضی عزالدین مسجد آدینه را در قونیه تمام کرد، به شکرانه آن اجلاس عظیم کرده دینارها به ارباب علم و اصحاب عمل و حفاظ کرام بخش کرد و از حضرت مولانا استدعا نمود که ابتدا در این مسجد نو تذکیر فرماید؛ اجابت کرده بعد از آنک به تذکیر و نصایح خلق مشغول شد، در اثنای وعظ حکایتی فرمود که در فلان اقلیم مرغکی بود که موی سر نداشت؛ کمال الدین مُعَرَّف تحسین ها می کرد و می گفت که هزار آفرین، ای پادشاه راستین، برای ادبَت میرام،... چه مگر قاضی عزالدین و کمال الدین امیر محفل، هر دو کل بودند و موی سر نداشتند؛ او به طریقی آن حکایت را ادا کرد که گردی در دل ایشان ننشست».^۲

۲-۷ زمان برگزاری

معمولاً مجالس صوفیه، در روزها و اوقات معینی برگزار می شد، و از نظم خاصی پیروی می کرده است.

۱ - نگاه کنید به: همان، صص ۲۴، ۲۳، ۲۲. و نیز رک: عبد الباقی گولپینارلی: مولانا جلال الدین، ص ۹۲. و برای مطالعه بیشتر رک: عبد الحسین زرین کوب: پله پله تا ملاقات خدا، صص ۶۲ و ۶۳. رینولد آلن نیکلسون: مقدمه رومی و تفسیر مثنوی معنوی، ترجمه و تحقیق اوانس اوانسیان، تهران: نشر نی، ۱۳۶۶. صص ۷۴ و ۷۵.

۲ - شمس الدین احمد افلاکی: مناقب العارفین، ج ۱، ص ۱۰۵.

۲-۷-۱ روزها

این گونه که از شواهد بر می آید، ابوسعید در تمام طول هفته، هر روز مجلس داشته است، مگر آنکه در سفر بوده و یا مسأله ای مانع از این امر شده باشد؛ ولی فقط در چهار مورد مستقیماً به روزهای هفته اشاره شده است که دو مورد آن به برگزاری مجالس در روز آدینه^۱ و یک مورد به روز دوشنبه^۲ و پنجشنبه^۳ اشاره دارد.

روز آدینه (جمعه) در بین سایر روزهای هفته از فضیلت و اهمیت خاصی برخوردار است. بنابر روایات خداوند حضرت آدم (ع) را در روز آدینه آفرید و حضرت هود (ع) و حضرت ابراهیم (ع) هر دو در روز جمعه متولد شده اند و می گویند جبرئیل نگین سحرآمیز و جادویی حضرت سلیمان (ع) را در روز آدینه به او داد و در دین اسلام از بین تمام ایام هفته فقط نماز ظهر روز جمعه به صورت هماهنگی و با اصول و فرایض خاص برگزار می شود.^۴

شیخ ابوالحسن خرقانی در اهمیت روز آدینه گفته است: «مومن را همه جایگاه مسجد بُود، و روزش همه آدینه بود و ماهش همه رمضان بود».^۵

در مورد مجلس گویی ابوسعید در روز آدینه، جمال الدین ابوروح چنین روایت می کند:

« بیست و هفتم روز رجب، روز آدینه، از مجلس فارغ شده بود و دیگر روز از آن مجلس

نگفته بود. به آخر مجلس ختم بر این بیت کرد، بیت:

دردا که همی روی به ره باید کرد وین مفرش عشق را دوته باید کرد»^۶

۱ - جمال الدین ابوروح: حالات و سخنان ابوسعید ابی الخیر، ص ۱۳۴. و نیز رک: محمد بن منور: اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابی سعید، ج ۱، صص ۱۱۶، ۳۴۵.

۲ - محمد بن منور: اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابی سعید، ج ۱، ص ۳۴۶.

۳ - همان، ص ۱۸۷.

۴ - آنه ماری شیمیل: تبیین آیات خداوند (نگاهی پدیدار شناسانه به قرآن)، ترجمه عبدالرحیم گواهی، تهران: فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۶، ص ۲۰۲.

۵ - ابوالحسن خرقانی: نورالعلوم، ص ۳۸.

۶ - جمال الدین ابوروح: حالات و سخنان ابوسعید ابی الخیر، صص ۱۳۵ و ۱۳۴.

و محمد بن منور این گونه روایت کرده است:

«ابراهیم ینال برادرکهن سلطان طغرل بود و شحنة نیشابور بود و عظیم بد بود و سخت بیدادگر و شیخ ما به نیشابور بود و در آن مدت که شیخ ما در نیشابور بود، در هر مجلسی در حق او از شیخ ما دعا خواستندی و شیخ دعا نگفتی. گفتم: «نیکو شود». تا روز آدینه ای، شیخ مجلس می گفت. ابراهیم ینال در مجلس شیخ آمد ...»^۱.

در مورد روزهای برگزاری مجالس مولوی اطلاع چندانی در دست نیست فقط در یک مورد افلاکی به مجلس گویی وی در روز جمعه اشاره کرده است:

«از یاران قدیم مروی است که حضرت مولانا در مسجد قلعه، روز جمعه تذکیر می فرمود و مجلس به غایت گرم شده بود و تمامت صدور و بدور حاضر بودند و در بسط کلام و تقریر غرایب تفسیر ید بیضا می نمود و دُرر غرایب و امثال و حکایات و اشعار مناسب آیات نثار می فرمود ...»^۲.

۲-۷-۲ اوقات

آن گونه که در حکایت های مختلف ذکر شده است، شیخ ابوسعید ابی الخیر مجالسش را در بامداد، پگاه و به عبارتی در هنگام صبح برگزار می کرده است. شاید یکی از دلایل این امر برکت و سعادت وافر باشد که در ساعات اولیه روز وجود دارد و بهره گیری از این مجالس را برای حاضران دو چندان می کرده است.

محمد بن منور در طی چندین حکایت به وقت برگزاری مجالس ابوسعید اشاره نموده است: «استاد اسماعیل صابونی گفت که شبی خفته بودم، چون وقت برخاستن بود، به معهود هر شب، با وردی که میعاد بود گزارده شود، نفسم در آن کاهلی می کرد و چشمم فرا خواب می شد. گریه ای به سر بالین بیرون دوید و کوزه ای آب بر سر بالین من نهاده بود، بریخت. من لاحولی بکردم و هم کاهلی کردم ...، خواب بر من بشولید، برخاستم و به ورد مشغول گشتم.

۱ - محمد بن منور: اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابی سعید، ج ۱، ص ۱۱۶.

۲ - شمس الدین احمد افلاکی: مناقب العارفین، ج ۱، ص ۱۷۱.

دیگر روز بامداد به مجلس شیخ شدم، شیخ سخن می گفت. میان سخن روی به من کردگفت:
«بنده همه شب چون نخسبد دیر ترک برخیزد موشی و گربه ای را بفرمایند ... تا او از خواب
بیدار گردد ...»^۱.
در مورد اوقات برگزاری مجالس مولوی اطلاعاتی در دست نیست و به آن اشاره ای نشده
است.

۸-۲ ترتیب

آن گونه که از حکایات و شواهد برمی آید، ابوسعید ابی الخیر زمانی که در مهنه و نیشابور
اقامت داشته، مجالسش به صورت ادواری و منظم برگزار می گردیده است؛ ولی زمانی که در
مسافرت به سر می برده، به اقتضای موقعیت و شرایط سفر نظم و ترتیب در نوبت مجلس گویی
رعایت نمی شده و به صورت پراکنده و غیرمنظم اقدام به برگزاری مجالس می کرده است.
«و شیخ هر روز مجلس می گفت و هر که را چیزی بر دل بگذشتی شیخ در میان سخن روی
به وی کردی و جواب آن چیز که او را در دل بودی به رمزی یا بیتی یا حکایتی بگفتی. چنانک آن
کس را مفهوم شدی و اهل نیشابور به یک بار بر شیخ اقبال کرد و روی به وی نهادند»^۲.
گردآورنده کتاب مجالس سبعه به ترتیب زمانی برگزار شدن مجالس مولانا اشاره ای نکرده
است. این گونه که از روایات افلاکی بر می آید مجالس مولوی به صورت غیرمنظم و براساس
شرایط و موقعیت و حالات درونی وی تشکیل می شده است، ترتیب برگزاری این مجالس از نظم
خاص پیروی نمی کرده است.

۱ - محمد بن منور: اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابی سعید، ج ۱، ص ۱۲۲، و برای مطالعه بیشتر رک: همان،
صص ۷۵، ۷۹، ۱۰۶، ۱۲۶، ۱۶۷، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۶، ۳۴۵
۲ - همان، ص ۶۲. و برای مطالعه بیشتر رک: همان: صص ۳۳۷، ۲۳۵، ۱۳۰، ۱۰۵، ۹۰، ۸۳، ۶۱.

جهت خرید فایل word به سایت www.kandooen.com مراجعه کنید
یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۶۶۴۰۶۸۵۷ و ۰۶۶۴۱۲۶۰-۰۵۱۱ تماس حاصل نمایید

www.kandooen.com

www.kandooen.com

www.kandooen.com

جهت خرید فایل word به سایت www.kandooen.com مراجعه کنید
یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۶۶۴۰۶۸۵۷ و ۰۶۶۴۱۲۶۰-۰۵۱۱ تماس حاصل نمایید

فصل سوم:

واعظان

۳-۱ سخنران مقیم و مدعو

اصل کار واعظان صوفی بر این بود که اغلب مجالس خود را زمانی که در جایی مقیم بودند، طبق ترتیب همیشگی، به صورت منظم برگزار می کردند^۱ و افراد علاقه مند به مجالس ایشان در آنجا حضور می یافتند ولی از آنجا که این پیران روشن ضمیر در بین مردم و تمامی اقشار جامعه از محبوبیت خاصی برخوردار بودند و وجود آنها را مایه خیر و برکت می دانستند، گاهی پیش می آمد که از ایشان استدعا و دعوت می کردند که در محل و یا مکان دیگر به جهت تبرک و تیمن به وعظ و مجلس گویی بپردازند. شیخ ابوسعید زمانی که در مهنة اقامت داشت به طور مرتب در مشهد مقدس مجالس وعظ برگزار می کرد و گاهی اوقات نیز در مسجد به برگزاری مجالس می پرداخت و یا زمانی که در نیشابور اقامت داشت هر روز در خانقاه کوی عدنی کویان به برگزاری مجالس می پرداخت ولی همانطور که قبلاً اشاره شد بنا به درخواست و دعوت استاد امام ابوالقاسم قشیری و یکی از بزرگان نیشابور به نام بوعثمان حیری که هر دو دارای خانقاه بودند، هر هفته یک بار در خانقاه آنها مجلس برپا می کرد و به وعظ و ارشاد طالبان می پرداخت.

«آورده اند که چون استاد امام را با شیخ ما، قَدَسَ اللهُ رُوحَهُمَا، آن انکار و داوری به الفت و یگانگی بدل شد، از شیخ ما درخواست که می باید که در هفته ای یک بار در خانقاه من مجلس گویی. شیخ اجابت کرد و در هفته ای یک روز آنجا مجلس گفتی.»^۲

همچنین بوعثمان حیری نیز از ابوسعید دعوت کرد که هفته ای یک روز در خانقاه وی به برگزاری مجالس بپردازد: «از خواجه اسماعیل عباس شنودم که گفت: بوعثمان حیری از جمله بزرگان نیشابور بوده است و نشست او در محله ملقباد بوده است چون شیخ ما ابوسعید، قَدَسَ اللهُ رُوحَهُ العَزِيزِ، به نیشابور آمد، او از مریدان شیخ ما گشت و شیخ را در خانقاه خویش، در ملقباد، مجلس نهاد و از وی درخواست کرد تا هر هفته ای یک نوبت در خانقاه او مجلس می گوید. اجابت کرد. پس از آنک شیخ مجلس می گفت.»^۳

۱ - یوگنی ادوارد ویچ برتلس: تصوف و ادبیات تصوف، ترجمه: سیروس ایزدی، تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۶. ص ۵۴.

۲ - محمدین منور: اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابی سعید، ج ۱، ص ۸۳. و نیز رک: همان، ص ۲۳۳.

۳ - همان، ص ۱۰۵.

چنانکه قبلاً نیز ذکر گردید، مولوی برای برگزاری مجالس وعظ در مدرسه خود، مستقر می گردید و گاهی اوقات نیز به خانه و یا دکان مریدان و دوستان خود می رفت و برحسب موقعیت و حالات درونی در آنجا به معرفت گویی می پرداخت؛ همچنین به گفته احمد افلاکی، وقتی قاضی عزالدین مسجد آدینه شهر قونیه را تمام کرد، از مولانا استدعای وعظ و تذکیر در آن مسجد را نمود:

«همچنان جماعتی از اصحاب روایت کردند که چون قاضی عزالدین مسجد آدینه را در قونیه تمام کرد، به شکرانه آن، اجلاس عظیم کرده دینارها به ارباب علم و اصحاب عمل و حقاظ کرام بخش کرد و از حضرت مولانا استدعا نمود که البته در این مسجد نو تذکیر فرماید؛ اجابت کرده بعد از آنک به تذکیر و نصایح خلق مشغول شد»^۱.

۲-۳ هیأت ظاهری سخنران

در مورد هیأت ظاهری ابوسعید ابی الخیر و جلال الدین محمد مولوی در حین مجلس گویی، اطلاع چندانی در دست نیست. اما محمدبن منور تنها در یک حکایت به صورت ضمنی به لباس ابوسعید در حین مجلس گفتن اشاره کرده است:

«خواجه امام عماد الدین محمد بلعباس سدید، رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ، گفت: من هفت ساله بودم که از پدر شنودم، رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ، که گفت کدبانو ماهک دختر خواجه حمویه که رئیس میهنه بود که گفت یک روز شیخ ما ابوسعید، قَدَسَ اللهُ رُوحَهُ الْعَزِيزَ، مجلس می گفت در میهنه بر در مشهد مقدس، عَمَّرَهَا اللهُ، و آن روز شیخ ما صوفی سرخ پوشیده بود و دستاری سپید در سر بسته و روی سرخ، سخن می گفت...»^۲.

در خصوص پوشش مولانا هنگام مجلس گویی گفته اند؛ که مولانا هنگام برگزاری مجالس

۱ - شمس الدین احمد افلاکی: مناقب العارفین، ج ۱، ص ۱۰۵.

۲ - محمدبن منور: اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابی سعید، ج ۱، ص ۱۸۵.

وعظ و تذکیر و هدایت مردم به راه راست؛ دستار دانشمندان (فقیهان) خود را می پیچید و ارسال می کرد و بنابر سنت علمای راستین ردای فراخ آستین می پوشید.^۱ ولی گرد آورنده مجالس سبعه و همچنین افلاکی اشاره ای به این مسأله نکرده اند.

۳-۳ وسیله جلوس

یکی از ملزومات سخنرانی و خطابه وسیله جلوس است که سخنران یا خطیب بر آن بنشینند یا بایستند و به سخنرانی پردازد. طبیعتاً واعظان صوفی نیز از این قضیه مستثنی نبودند و در هنگام مجلس گویی، صوفی مجلس گو بر منبر، تخت و یا کرسی قرار می گرفته است و بدین ترتیب بر مخاطبان خود مسلط بوده و برای آنان صحبت می کرده و حاضران نیز که در پایین منبر یا تخت و کرسی حضور داشتند به خوبی شیخ را می دیدند و ارتباط بیشتری با وی در حین صحبت کردن برقرار می کردند و به سخنان او بهتر گوش فرا می دادند.

به گونه ای که از روایات جمال الدین ابوروح و محمد بن منور مشخص است، ابوسعید ابی الخیر، اغلب اوقات برای مجلس گویی بر تخت می نشست؛ چنانکه جمال الدین ابوروح می گوید:

«شیخ الاسلام بوسعید روایت کرد که یک روز شیخ در میهنه مجلس می گفت، در میان سخن گفت که «الْعُلَمَاءُ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ» ما به حکم این خبر کلمه ای بخواهیم گفت. در این ساعت کسی در میهنه می آید که خدای و رسول وی را دوست دارد. یعنی این سخن رسول گفته است در حق امیرالمومنین علی...» یک ساعت برآمد. گفت: «یا باطاهر! تو خادم درویشانی، برخیز و یحیی ما را استقبال کن» وی برخاست و جماعت جمله برخاستند. درویشی از کوی پدید آمد. جامه های خَلَقِ پوشیده، گرد آلوده، با انبان و کوزه ای و شیخ همچنان بر تخت می بود. یحیی ماوراء النهری را چون چشم بر شیخ افتاد خدمت می کرد تا برکنار دوکان که بر در مشهد شیخ است و تخت شیخ بر دوکان بودی. چون به دوکان رسید شیخ اشارت کرد که «بنشین» همانجا بنشست...»^۲.

۱ - بدیع الزمان فروزانفر: رساله در تحقیق احوال وزندگی مولانا، ص ۴۶.

۲ - جمال الدین ابوروح: حالات و سخنان ابوسعید ابی الخیر، صص ۹۹ و ۱۰۰، و نیز رک: همان، صص ۱۰۳، ۹۵.

محمد بن منور در حکایات متعددی به مسأله بر تخت نشستن ابوسعید در هنگام مجلس

گویی اشاره می کند:

«یک روز شیخ ما ابوسعید، قَدْسَ اللهُ رُوحَهُ الْعَزِيزَ، در نیشابور مجلس می گفت. خواجه بوعلی از در خانقاه شیخ درآمد، و ایشان، هر دو، پیش از آن، یکدیگر را ندیده بودند- اگر چه میان ایشان مکاتیب بوده- چون او از در درآمد، شیخ روی به وی کرد و گفت: «حکمت دان آمد.» خواجه بوعلی درآمد و بنشست. شیخ با سر سخن شد. مجلس تمام کرد و از تخت فرود آمد و در خانه شد»^۱.

موضوع بر تخت نشستن ابوسعید در مجالس راه، مورخان نیز نقل کرده اند: «حافظ سلفی اصفهانی از عبدالرحمن بن طاهر نوّه بوسعید نقل می کند که «بوسعید در سال های آخر عمر خویش بر دگّه ای از چوب می نشست و هیچ یک از علمای نیشابور بر آن تخت نمی نشستند جز سه تن که یکی از ایشان اسماعیل صابونی بود» و از شخص دیگری به نام علی بن عیسی واعظ نقل می کند که آن دو تن دیگر، که در کنار بوسعید اجازه برتخت نشستن داشتند، عبارت بودند از ابومحمد جوینی و ابوالقاسم قشیری»^۲.

بعد از فوت ابوسعید تخت چوبین بلندی که در میهنه بر دکان مشهد مقدس قرار داشت و شیخ بر آن مجلس می گفت، به مقابل زاویه مخصوص وی آوردند و جنازه شیخ را بر روی آن غسل دادند و تخت با کرسی های مخصوص در همان جا باقی ماند و همیشه زوّار و ارادتمندان شیخ از جهت تبرک آن را زیارت می کنند.^۳

در روایات و حکایات مختلف جمال الدین ابوروح، محمد بن منور و برخی از مقامات نویسان ابوسعید، به مواردی نیز بر می خوریم که پاره ای از اوقات شیخ ابوسعید بر منبر نیز مجلس می گفته است.

جمال الدین ابوروح چنین حکایت می کند:

۱- محمدبن منور: اسرارالتوحید فی مقامات شیخ ابی سعید، ج ۱، ص ۱۹۴. و نیز رک: همان، ۱۶۸، ۱۵۱، ۱۱۶، ۶۷.

۲۰۲، ۱۸۲، ۱۷۰، ۲۲۴، ۱۰۶، ۳۴۵.

۲ - محمدرضا شفیعی کدکنی: چشیدن طعم وقت، صص ۵۹ و ۶۰.

۳ - فریتس مایر: ابوسعید ابی الخیر(حقیقت و افسانه)، ص ۵۰۴.

«از حسن مؤدب نقل کنند- که مرید خاص و خادم شیخ بوده است- که شیخ، قَدَسَ اللهُ روحه، به ابتدا به نیشابور آمد و مجلس می گفت. قبولی عظیم یافت. مریدان بسیار پدید آمدند. مال ها فدا می کردند، و دران عصر استاد ابوبکر اسحاق مقدم کرامیان بود، و قاضی صاعد مقدم و رئیس اصحاب ابوحنیفه بود. و هر دو، شیخ را منکر بودند و شیخ پیوسته بر سر منبر بیت گفتی. و هر که را واقعه ای بودی به بیته بیرون دادی...»^۱

محمد بن منور در چندین حکایت به این مسأله اشاره کرده است:

«خواجه بلقسم حکیم مردی بزرگ بوده است، در سرخس. و جمعی مریدان داشت، همه مردمانی عزیز. چون آوازه شیخ ما به سرخس رسید و آن حالت های او، هر روز بدیشان می رسید و ایشان را عظیم می بایست که حال شیخ بدانند... یک روز بنشستند و سخن شیخ می گفتند... یحیی ترک مردی بزرگ بود. گفت: «از غیبت سخن گفتن، کار شما نیست. من بروم به میهنه و بدو فرونگرم تا خود او کیست...» یحیی به میهنه آمد. بامداد بود. شیخ بر منبر بود. چون او از در مسجد درآمد، شیخ را چشم بر وی افتاد...»^۲

محمد بن منور در ضمن حکایتی اشاره می دارد که ابوسعید زمانی که به دعوت استاد امام قشیری هفته ای یک بار در خانقاه وی به مجلس گویی می پرداخت، برای شیخ کرسی جامه^۳ می نهادند: «آورده اند که چون استاد امام را با شیخ ما، قَدَسَ اللهُ رُوحَهُما، آن انکار و داوری به الفت و یگانگی بدل شد، از شیخ ما درخواست که می باید در هفته ای یک بار در خانقاه من مجلس گویی. شیخ اجابت کرد... یک روز نوبت شیخ بود. در خانقاه استاد امام کرسی جامه کرده بودند و مردم می آمد و می نشست ... پس شیخ ما ابوسعید، قَدَسَ اللهُ رُوحَهُ العَزِيزِ، درآمد و بر کرسی نشست...»^۴

۱ - جمال الدین ابوروح: حالات و سخنان ابوسعید ابی الخیر، ص ۹۰.

۲ - محمد بن منور: اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابی سعید، ج ۱، صص ۱۶۷ و ۱۶۶. و نیز رک: همان، صص ۲۹۸، ۲۹۳، ۲۰۸، ۱۰۵، ۶۹. ابوسعید ابی الخیر: از میراث عرفانی ابوسعید ابی الخیر، صص ۱۷۸، ۱۸۰.

۳ - کرسی جامه کردن: به معنی فرش کردن و گستردن روی، صندلی یا تخت افکندن، گستردن و فرش روی کرسی افکنده بودند. محمد رضا شفیعی کدکنی: تعلیقات اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابی سعید، تهران: آگاه، ۱۳۶۷، ج ۲، ص ۵۱۵.

۴ - محمد بن منور: اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابی سعید، ج ۱، صص ۸۴ و ۸۳.

به گفته افلاکی مولوی مانند پدرش، بهاء الدین ولد،^۱ در حین برگزاری مجالس بر منبر می نشست و به معرفت گویی و موعظه می پرداخت:

«همچنان نقل است که حضرت مولانا در اوایل جوانی روزی در میان موعظه بر سر منبر مگر حکایت خضر و موسی را، علیهما السلام، تقریر می کرد و یار ربانی مفخر الابرار شمس الدین عطار در گوشه مسجد به حضور تمام نشسته بود...»^۲.

روایتی از نشست مولانا جلال الدین محمد بر تخت، کرسی و... در هنگام مجلس گفتن در دست نیست.

۳-۴ طرز قرار گرفتن سخنران

آن گونه که از دو کتاب حالات و سخنان ابوسعید ابی الخیر و اسرارالتوحید فی مقامات شیخ ابی سعید برمی آید، ابوسعید همیشه در حالت نشسته به مجلس گویی می پرداخته است، که در مبحث قبل توضیح داده شد، و در یک جا محمد بن منور ذکر می کند که ابوسعید در هنگام بر تخت نشستن همچون سلاطین بر چهار بالش که بر اطراف تخت قرار داشته تکیه می داده و به سخن گفتن می پرداخته است:

«آورده اند که یک روز شیخ ما ابوسعید، قَدَسَ اللهُ رُوحَهُ الْعَزِيزِ، مجلس می گفت. مدعی آمده بود و در پس ستونی از آن مجلس نشسته و نظاره می کرد. شیخ را دید بر تخت نشسته و چهار بالش نهاده و کرامات ظاهر می گفت. و آن مرد، پوشیده، نظاره سخن شیخ می کرد و به باطن انکار می کرد...»^۳

همانطور که ذکر شد در خصوص مولانا گفته شده که در هنگام مجلس گفتن بر بالای منبر می نشست و به معرفت گویی می پرداخت؛ ولی بنابر روایت افلاکی، به دو مورد بر می خوریم که

۱- شمس الدین احمد افلاکی: مناقب العارفین، ج ۱، صص ۴۴، ۳۶، ۱۵، ۱۱.

۲- همان، ج ۱، ص ۳۳۳. و برای مطالعه بیشتر رک: همان، ج ۲، ص ۷۰۹.

۳- محمد بن منور: اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابی سعید، ج ۱، ص ۱۶۴.

مولانا در حال ایستاده و یا قدم زدن به معارف و لطایف گفتن می پردازد:

«همچنان منقول است که روزی حضرت مولانا، قَدْ سَنَا اللهُ بِسِرِّهِ الْأَعْلَى، در چهارسویی ایستاده بود؛ معانی و اسرار می فرمود و تمامت خلائق شهر هنگامه ای کرده بودند...»^۱.

۳-۵ نحوه شروع و ختم مجالس

معمولاً رسم مشایخ صوفیه در آغاز مجلس گویی بدین گونه بوده است که بعد از ورود شیخ به مجلس و قبل از آغاز سخن قاری آیه و یا آیاتی از قرآن را تلاوت می کرده^۲ و شیخ سخنان خود را پیرامون همان آیه یا آیات بیان می کرده است و گاهی یکی از حاضران مجلس سؤالی را به صورت کتبی و یا شفاهی مطرح می کرده و شیخ جواب سؤال را موضوع سخن خود قرار می داده، و گاه حدیثی و یا بیت شعری در ابتدای مجلس می خواندند و باز همین باعث می شد که شیخ در مورد موضوع آن حدیث و یا نکته ای که در شعر وجود داشت، صحبت کند، در اصل، سخن گفتن مشایخ در مجالس صوفیان به صورت ارتجالی بوده یعنی مشایخ معمولاً از قبل موضوعی را در نظر نمی گرفتند و موضوع سخنرانی به اصطلاح فی المجلس به ذهن ایشان خطور می کرده است و در مورد آن به صحبت و موعظه می پرداختند و در پایان مجلس اغلب با دعا و صلوات بر حضرت محمد (ص) و در برخی مجالس با درود بر خاندان آن حضرت، مجلس را ختم می کردند.

ابوسعید ابی الخیر نیز، معمولاً بدین گونه مجالسش را آغاز می کرد که ابتدا مقری آیه یا آیاتی از قرآن کریم را تلاوت کرده و اغلب ابوسعید در ارتباط با آیات تلاوت شده به سخن گفتن می پرداخت.

محمد بن منور در چندین حکایت به قرآن خواندن مقری و یا مقریان در آغاز مجالس ابوسعید اشاره کرده است:

۱- شمس الدین احمد افلاکی: مناقب العارفين، ج ۱، ص ۱۶۰ و نیز رک: همان، ص ۱۶۳.
۲- نگاه کنید به: همان، ج ۱، ص ۱۷۱، ۱۳۵ و برای مطالعه بیشتر رک: یوگنی ادوارد ویچ برتلس: تصوف و ادبیات تصوف، ص ۵۴. و نیز: عبدالحسین زرین کوب: پله پله تا ملاقات خدا، ص ۳۱.

«شیخ یک بار به طوس رسید. مردمان از شیخ استدعای مجلس کردند. اجابت کرد. بامداد در خانقاه استاد تخت نهادند. مردم می آمد و می نشست. چون شیخ بیرون آمد مقریان قرآن برخواندند و مردم بسیار درآمدند، چنانک هیچ جای نبود...»^۱

بنا به روایت محمد بن منور، زمانی که ابوسعید در نیشابور اقامت داشته مقری مجالس شیخ استاد عبدالرحمن قوال بوده است:

«استاد عبدالرحمن گفت، که مقری شیخ ما بود، که روزی شیخ ما در نیشابور مجلس می گفت. علوی بود در مجلس شیخ. مگر بر دل علوی بگذشت که نَسَب ما داریم و عزّت و دولت شیخ دارد...»^۲

در پایان مجلس شیوه معمول ابوسعید به این طریق بود که اول بر حضرت محمد (ص) صلوات می فرستاد و بعد دست بر صورت خود می کشید و مجلس را ختم می کرد.

محمد بن منور چنین روایت می کند:

«پدرم منور، رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ، روایت کرد که روزی شیخ ما، قَدَسَ اللَّهُ رُوحَهُ الْعَزِيزِ، مجلس خواست گفت. چون بیرون آمد و بر تخت نشست و مقریان قرآن برخواندند، جمعی بسیار آمده بودند، از سایلان. هر کسی از نوعی دیگر سؤالی کردند، و مسایل بسیار مختلف پرسیدند و شیخ نظاره می کرد و خاموش می بود، تا بسیار پرسیدند. آخر شیخ گفت، بیت:

«گر من به چنین زیار وا دارم دست باورد و نسا و طوس یار من بس»

و صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ أَجْمَعِينَ و دست به روی فرود آورد و از تخت فرو آمد و آن روز بیش از این نگفت.»^۳

بنا به روایت جمال الدین ابوروح، در آخرین مجلس یعنی مجلس وصیت که دیگر بعد از آن ابوسعید مجلس نگفت، در پایان نصایح و سخنان مجلس را بر این بیت ختم کرد:

۱- محمد بن منور: اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابی سعید، ج ۱، ص ۲۰. و برای مطالعه بیشتر رک: همان، صص ۲۴۲، ۲۲۰، ۲۱۹، ۲۰۹، ۱۳۰، ۱۰۱، ۳۰۱.

۲- همان، ص ۱۰۱.

۳- همان، صص ۲۲۰ و ۲۱۹. و نیز رک: همان، صص ۸۴، ۱۰۵، ۱۶۹، ۱۶۰، ۳۳۸ و ۲۶۸.

«دردا که همی روی به ره باید کرد وین مفرش عشق را دو ته باید کرد»^۱

در مورد نحوه شروع و ختم مجالس مولانا آن گونه که در مجالس سبعة مشاهده می کنیم، هر هفت مجلس به شیوه اهل وعظ با خطبه ای عربی شروع می شود که بیشتر عبارات آن مسجع است، و در بین آن آیاتی از قرآن مجید در بیان حکمت و قدرت حضرت حق آمده و با درود بر رسول اکرم (ص) و ستایش چهار خلیفه اهل سنت و همچنین در مجلس هفتم علاوه بر آنان با درود بر حسنین (علیهما السلام) خطبه را به پایان می رساند، و به نظر می رسد که به هنگام گردآوری کتاب در اصل خطبه ها تغییراتی صورت گرفته است.

«الحمد لله الذی آلف بین عجائب الفطر، الغالب علی الکنون بما قضی و قدر قسم المواهب علی البشر نافذ مشیّه و انقاد کل جبار فی زمام الذل بحسن تقدیره و استکان کل کائن فی میادین صنعه و تدبیره احمده و الحمد مدعاه لزوايد نعمه و اشکره و الشکر مستزید لغرائب کرمه، و اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمد رسول الله الملك الخلاق المبعوث الی مکارم الاخلاق الباعث بحسن العمل، الناهی عن اتباع الهوی و الزلل صلی الله علیه و علی آله و اصحابه و ازواجه الطیبین الطاهرین و سلم تسلیماً کثیراً»^۲.

بعد از خطبه عربی، مناجاتی به زبان فارسی که شامل دعا و استغاثه به درگاه حق تعالی است، جای می گیرد که بیشتر جملات آن مسجع و بسیار زیبا است.

«ملکا و پادشاهها! آتش های حرص ما را به آب رحمت خویش بنشان. جان مشتاقان را شراب وحدت بچشان. ضمیر دل ما را به انوار معرفت و اسرار وحدت، منور و روشن دار. دام های امید ما را که در صحرای سعت رحمت تو بازگشاده ایم به مرغان سعادت و شکارهای کرامت مشرف و مکرم گردان، آه سحرگاه سوختگان راه را به سمع قبول و عاطفت استماع کن. دود دل بیدلان را که از

۱ - جمال الدین ابوروح: حالات و سخنان ابوسعید ابی الخیر، ص ۱۳۵.

۲ - سپاس بر خدایی که شگفتی های آفرینش را با هم الفت داد. خدایی که بر هر چه اراده کند، تواناست. موهبت هایی بر بشر عطا کرد. با حسن تدبیر تمام جباران را رام کرد و همه آفریده ها در میدان های صنع و تدبیر او سر تواضع فرود آوردند. او را سپاس می گویم زیرا که شکر، کرم ها و احسان های نادیده او را می افزایشد و شهادت می دهد که خدایی جز او نیست، یگانه است، شریکی ندارد شهادت می دهد که محمد(ص) فرستاده سلطان جمله مخلوقات است. برای مکارم اخلاق مبعوث شده است. انسان ها را به اعمال نیک بر می انگیزد و از پیروی خواهش های نفس و لغزش ها باز می دارد. سلام و درود خدا بر او و خاندان و یاران و همسران پاک و پاکیزه او باد.

۳ - جلال الدین محمد مولوی: مجالس سبعة، ص ۶۱. برای مطالعه بیشتر رک: همان، صص ۲۰ و ۲۱، ۷۷، ۸۷، ۹۷، ۱۰۷ و ۱۱۳ و ۱۱۴.

سوز فراق آن مجمع ارواح، هر دم آن دود بر تابخانهٔ فلک بر می آید، به عطر وصال معطر گردان.^۱

بعد از این مناجات حدیثی ذکر می شود^۲ که حکایات، آیات، داستان ها، احادیث و ابیات عربی و فارسی بیان شده، در طول مجلس برای شرح و توضیح و تفسیر حدیث اول است. در آخر مجلس اول و دوم تفسیر بسم الله آمده است^۳ و مجالس اول، پنجم، ششم و هفتم با حمد و ثنای ذات اقدس الهی به پایان می رسد^۴ و گاه آیه ای متناسب از قرآن کریم یا ذکر جمله ای نظیر «الحمد لله رب العالمین»^۵ پایان بخش مجلس است. و مجالس دوم، سوم و چهارم با درود و صلوات بر رسول اکرم (ص) و خاندان مطهر آن حضرت پایان می گیرد.^۶ شمس الدین افلاکی اشاره ای به چگونگی نحوه شروع و ختم مجالس مولانا نکرده است.

۳-۶ حالات درونی سخنران

۳-۶-۱ قبض و بسط

سالک طریق حق و حقیقت، وقتی که مقام محبت را پشت سر بگذارد به مرحله محبت خاص می رسد و از جمله اصحاب قلوب و ارباب احوال به شمار می آید و حالت قبض و بسط برای وی به وجود می آید، خداوند قلب او را همواره میان این دو حال روحانی متقلب می گرداند تا به طور کلی حضور او را از او قبض کند و از نور خود، وی را منبسط گرداند.^۷

- ۱ - جلال الدین محمد مولوی: مجالس سبعة، ص ۲۰. برای مطالعهٔ بیشتر رک: همان، صص ۶۱ و ۶۲، ۷۶، ۸۸، ۹۸ و ۱۰۸، ۱۰۹.
- ۲ - همان، صص ۱۱۴، ۱۰۹، ۹۹، ۸۸، ۷۶، ۶۳، ۲۱.
- ۳ - همان، صص ۵۷ و ۵۸ و ۷۱ و ۵۹ و ۷۲ و ۷۳.
- ۴ - همان، صص ۱۲۴، ۱۱۱، ۱۰۶، ۵۹.
- ۵ - همان، ص ۵۹. و برای مطالعهٔ بیشتر رک: همان، صص ۷۳، ۸۶، ۹۶، ۱۰۶، ۱۱۱، ۱۲۴.
- ۶ - همان، صص ۸۶، ۷۳.
- ۷ - عزالدین محمود کاشانی: مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه، ص ۲۹۵.

«حالت قبض نتیجه یک حال روحانی است که در آن نفس در غلبه است در حالی که حالت بسط زمانی دست می دهد که قلب (به عنوان یک اندام ادراک روحانی) در غلبه باشد»^۱ این دو حالت هیجان آمیز برای ظهور خود نیازمند برخی شرایط اولیه هستند. به عقیده برخی صوفیان، صوفی در تکامل روحانی خود ابتدا حالت قبض و پس از آن حالت بسط را تجربه می کند؛ ولی شرایط و موقعیت های خاصی وجود دارد که این نظم تغییر می کند و در حالت بسط که صوفی احساس فرح و سر مستی می کند، حالت قبض پدیدار می گردد؛ بنابراین پدید آمدن این حالات و تغییرات روحی و معنوی برای صوفیان در شرایط و موقعیت متفاوت رخ می دهد. طبیعتاً به وجود آمدن این حالات در حین مجلس گویی نیز امری طبیعی است و به صورت متعاقب و متناوب برای شیخ به وجود می آید.

ابوسعید ابی الخیر دست به کارهایی می زد که او را سرشار از شادی و نشاط کند و یا کششی نسبت به آنها در او ایجاد کند. عملی که از یک نیاز درونی سرچشمه نمی گرفت در نظر او کذب و بی اهمیت جلوه می کرد. می توان رفت و آمدهای مداوم وی بین میهنه کوچک و آرام و نیشابور بزرگ و پرجمعیت را نیز نشانه ای از نیاز باطنی وی به ایجاد تنوع و نشاط در زندگی دانست.^۲

ابوسعید عادت داشت که در مواقع قبض و افسردگی به زیارت پیر خود ابوالفضل در سرخس برود. وی تمایل داشت که در صورت لزوم عواطف را بر عوارف اولویت بخشد، به طور مثال وی سفر حج را وقتی که احساس می کرد دیگر کششی به آن سوی ندارد ناگهان قطع می کرد و زیارت خاک پیران و مشایخ صوفیه را به مریدان توصیه می کرد زیرا این عمل را روح افزا و شادی بخش می دانست.

شیخ پس از فوت استادش، ابوالفضل حسن سرخسی، نیز هرگاه که دچار قبض می شد همچنان سفرهای خود را بین میهنه و سرخس ادامه می داد، و از آن زمان به بعد، او حالت انبساط را از مزار شیخ خود می جوید. حتی اگر این حالت قبض در حین برگزاری مجالس برای وی رخ

۱ - علی اصغر حلبی: مبانی عرفان و تصوف، ص ۵۰۳.

۲ - فریتس مایر: ابوسعید ابی الخیر(حقیقت و افسانه)، ص ۳۳۶.

می داد، شیخ برای رسیدن به حالت انبساط و نشاط درونی به زیارت خاک استادش می رفت و از باطن وی مدد می طلبید. جمال الدین ابوروح این مسأله را چنین روایت می کند:

«خواجه بوطاهر گفت، رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ، روزی شیخ مجلس می گفت و آن روز در قبض بود و گریان بود و جماعت جمله در قبض بودند و همچنان می گریستند با وی. شیخ گفت: «هرگاه ما را قبضی بود روی به سوی خاکِ پیر بوالفضل کنیم تا بسط بدل گردد، ستور زین کنیت.» در وقت ستور آوردند. شیخ بر نشست و جمله جمع با وی برفتند. چون به صحرا رسیدند، شیخ گشاده گشت و صفتِ وقتِ بَدَل شد. درویشان به نعره و فریاد درآمدند و شیخ را سخن می رفت در هر معنی. چون به سرخس رسیدند، از راه، به سر خاکِ پیر شد و این بیت درخواست، بیت:

معدن شادی است این و معدن جود و کرم قبله ما روی دوست قبله هر کس حَرَم
و شیخ اجل را، قَدَسَ اللَّهُ رُوحَهُ، دست گرفته بودند و گردِ خاک شیخ ابوالفضل طواف می کرد و نعره می زد. و درویشان سر و پای برهنه در زمین می گشتند. چون آرامی پدید آمد و شیخ گفت: «این روز را تاریخ سازید که نیز این روز را باز نیابید.»^۱

تا جایی که از شخصیت و روحیات مولانا اطلاع داریم، وی سعی داشته که همواره روح خود را با شادی ها قرین سازد و این احساس شادی و سرخوشی را در زندگی استمرار بخشد. عواملی که او را در به دست آوردن و بیان این حالت یاری می کردند شعر، موسیقی و سماع بود. مولانا برای این سرور قلبی و معنوی خود شکرگزار حق بود و می گفت «بسم الله علی سرور قلبی. بسم الله علی سکری و شکری»^۲ و به استناد یکی از احادیث منسوب به پیامبر (ص) می گفت: «چون نور خدا در دل مؤمن درآید دل باز شود و فراخ شود»^۳ و می گفت پیامبر (ص) این انبساط باطنی را به حرکت آب تشبیه می کند که چون سنگی در آن بیفکنند آن آب از هم باز می شود.»^۴

۱ - جمال الدین ابوروح: حالات و سخنان ابوسعید ابی الخیر، صص ۶۹ و ۷۰. و نیز رک محمد بن منور: اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابی سعید، ج ۱، صص ۸۲، ۸۳
۲ - شمس الدین احمد افلاکی: مناقب العارفین، ج ۱، ص ۲۸۶.
۳ - همان، ص ۱۶۰.
۴ - همانجا.

مولانا از درک مفهوم دلتنگی و غمزدگی نیز شانه خالی نمی کند، وی هم مسخر شوق حق و هم مسخر خوف حق است. به گونه ای که افلاکی روایت می کند، روزی مولانا پسر خود، سلطان ولد، را در حالت قبض و افسردگی می یابد، با حرکتی لطیف و خنده آور او را به سر نشاط می آورد و سپس با یادآوری این نکته که قبض و بسط واردی الهی است به وی چنین می گوید: «آن محبوبی که ترا به غایت شادان می داشت و از او در بسط بودی و نشاط می کردی، هم او است که غمگینت می دارد و از او مقبوض گشته ای؛ همه اوست و از او فایض می شوی.

شعر

گر لباس قهر پوشد چون شرر بشناسمش کو بدین شیوه بر ما بارها مست آمدست
پس چرا بی فایده غمناک می شوی و در قبضه قبض فرو می مانی شعر:

قبض دیدی چاره آن قبض کن ز آنک سرها جمله می روید ز بن
بسط دیدی بسط خود را آب ده چون برآید میوه با اصحاب ده^۱
با وجود شناختی که از مشرب مولانا و روحیه سرشار از نشاط و خوشدلی وی داریم و با توجه به عدم اشاره افلاکی و گردآورنده مجالس سبعة، به ایجاد حالت قبض برای مولانا در حین برگزاری مجالس، به احتمال زیاد اغلب مجالس مولانا مانند مجالس ابوسعید در حالت انبساط و وجد باطنی برگزار می گردیده و این حالت بسط و سرخوشی بر همه مجالس حاکم بوده است.

۳-۶-۲ ضمیر خوانی

سالکانی که قدم از مرتبه اسلام به مرحله ایمان می نهند، وارد سلوک الی الله می گردند تا به مرحله کمال برسند، چهار سفر روحانی و معنوی را پیش رو دارند که به «اسفار اربعه» مشهور است و به ترتیب عبارتند از:

۱ - شمس الدین احمد افلاکی: مناقب العارفين، ج ۱، ص ۲۳۵.

سفر اول؛ سفر من الخلق الی الحق که در این سفر، سالک مراتب سلوک یا هفت شهر عشق را طی می کند و در انتهای آن به مقام فنا فی الله می رسد.

سفر دوم؛ که «سفر بالحقّ فی الحقّ» است، سیر در اسما و صفات الهی برای وی حاصل می گردد. سفر سوم؛ که مشهور به «سفر من الحقّ الی الخلقِ بالحقّ» است، برخلاف سفر اول که در قوس صعودی بود، در قوس نزولی طی می شود و سالک پس از آگاه شدن به حقایق، حامل خبر و پیام الهی گشته و در آخر موفق به سیر نهایی می گردد.

سفر چهارم؛ که «سفر بالحقّ فی الحقّ» است سالک به مقام عارف کامل می رسد و از جانب خداوند مأموریت می یابد که در زمین به ارشاد و هدایت خلق بپردازد. و خداوند متعال ضمیری آینه گون به او عطا می کند که آینه تمام نمای انوار و الطاف الهی می گردد، و آنچه که در نظر عوام مستور است، برای وی مکشوف می شود، که از آن به اشراف بر ضمائر و ضمیرخوانی تعبیر می کنند.

این نیروی معجزه آسای درونی که مشایخ صوفیه از آن برخوردارند، استعدادی مافوق طبیعی است که در علم روان شناسی از آن به عنوان روشن بینی، تله پاتی، قدرت خواندن افکار دیگران و... نام برده اند.

همانگونه که از حکایات مختلف به روایت جمال الدین ابوروح و محمد بن منور و سایر مقامات نویسان بر می آید، ابوسعید ابی الخیر در خواندن فکر دیگران قدرت شگفت انگیزی داشت. وی با قدرتی که در اشراف بر ضمائر داشت، به خصوص در حین مجلس گویی پیوسته از انکار و داوری مخالفان و نیات باطنی مریدان و هواداران خود، با توانایی های مافوق حسّیات آگاهی حاصل می کرد و در پاره ای اوقات آن مسأله ای را که به صورت باطنی درک کرده بود به صورت تعریض و با خواندن شعری و یا حدیثی که فقط شخص مورد نظر متوجه شود، بیان می داشت، ولی در اکثر مواقع، به صورت صریح و بدون هیچ پرده پوشی فکر و اندیشه فرد را در میان جمعیت حاضر در مجلس مطرح می کرد.

این ضمیرخوانی های متعدد ابوسعید در مجالس باعث تحول درونی و از بین رفتن بسیاری از خصومت های منکران، مخالفان و مدعیان می شد، تا جایی که برخی از آنان فی المجلس توبه می کردند و تا پایان عمر از مریدان مخلص وی می گشتند.

جمال الدین ابوروح در بیان چگونگی مرید شدن حسن مؤدب که در اثر ضمیرخوانی شیخ در حین مجلس گویی از مریدان و خادمان بسیار مخلص ابوسعید گردید، چنین می گوید:

«از حسن مؤدب نقل کنند که وی گفت که ابتدا شیخ به نیشابور آمد و مجلس می گفت خبر در شهر افتاد که پیری از صوفیان آمده است و... از اسرار بندگان خبر می دهد. و من صوفیان را دشمن داشتمی. گفتم: «صوفی علم نداند. مجلس چون گوید؟ و علم غیب حق، تعالی، به هیچ کس نداد است. او چگونه خبر دهد؟» ... روزی بر سبیل امتحان به مجلس او آمدم. و در پیش تخت او بنشستم. جامه های فاخر پوشیده و دستاری فوطه طبری در سر، با دل پرانکار ... شیخ سخن آغاز کرد. چون شیوه سخن شیخ بشنیدم واله و متحیر بماندم ... از بهر درویشی جامه ای خواست هر کسی چیزی بدادند. مرا در دل افتاد که دستار خود بدهم. باز گفتم: «مرا این از آمل فرستاده اند هدیه، ده دینار قیمت این است. ندهم». دیگر بار شیخ حدیث دستار کرد. مرا دیگر بار در دل افتاد که بدهم. باز رد کردم و ندادم. پیری در پهلوی من نشست بود. گفت: «یا شیخ! حق با بنده سخن گوید؟» گفت: «برای دستاری را دوبار پیش نگوید. با این مرد که در پهلوی تو نشسته است، دو بار گفت این دستار بده به درویش، وی می گوید: قیمت این ده دینار است و مرا از آمل فرستاده اند.» حسن گفت: برخاستم و قدم شیخ بوسه دادم و دستار و جامه جمله بدادم و جمله مال فدا کردم و همه عمر پیش شیخ و فرزندانش به خدمت ایستادم.»^۱

محمد بن منور نیز در حکایت های بسیار زیبا و مختلفی، مسأله ضمیرخوانی ابوسعید در حین مجلس گویی را روایت کرده است که هر کدام از این حکایات لطف و حالات خاص خود را دارد.

« جدم شیخ الاسلام ابوسعید، رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ، گفت که روزی شیخ ما ابوسعید... در نیشابور

۱ - جمال الدین ابوروح: حالات و سخنان ابوسعید ابی الخیر، صص ۹۴ و ۹۵، و برای مطالعه بیشتر رک: همان، صص، ۸۹ و ۹۰، ۱۰۷.

مجلس می گفت. دانشمندی فاضل حاضر بود. با خود اندیشید که این سخن که این مرد می گوید، در هفت سبع قرآن نیست. شیخ، حالی، روی بدان دانشمند کرد و گفت: «ای دانشمند! بر ما پوشیده نیست اندیشه خاطر تو. این سخن که ما می گوئیم در سبع هشتم است!» آن دانشمند گفت: «سبع هشتم کدام است؟» شیخ گفت: «هفت سُبُع آن است که (... یا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ) ^۱ و هشتم سُبُع آن است که (فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ) ^۲ شما می پندارید که سخن خدای عزّ و جل معدود و محدود است...» ^۳.

مولانا نیز مانند ابوسعید، قدرت شگفت انگیزی در اشراف بر ضمائر داشت و به گونه ای که افلاکی در چندین حکایت ذکر می کند، در حین برگزاری مجالس و معرفت گویی، قادر بوده است که ضمیر و اندیشه حاضران در مجالس اعم از مریدان، مدعیان، منکران و... را بخواند و به افکار آنها پی ببرد.

«همچنان هم از خدمت مذکور منقول است که در میان ائمه دین تقریر کرد که روزی در مدرسه حضرت مولانا اجتماعی عظیم بود و تمامت امرا و اکابر حاضر... و مدرسه ما نیز در آن حوالی بود... برخاستم و مختصر جامه پوشیده از میان ازدحام خلق به مدرسه آمده و در گوشه در پس مردم به تلاوت سوره سجده مشغول گشتیم؛ همانا که چون به آیت سجده رسیده، حضرت مولانا در حال سجده کرد، گفتم: شاید اتفاقی باشد، سوره دیگر خواندم الی آخر السجدهات؛ همچنان سجده ها می کرد؛ یقینم شد که نظر مبارک ایشان بر لوح محفوظ است و لوح محفوظ باطن فاطن اوست و اشارتِ مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى ^۴ عبارت از این است؛ در این تفکر و تحیر بودم که گریبان مرا گرفته کشان کشان پیش کشید؛ فرمود که این سجدهات اهل عادات نیست، بلکه سجدهات اهل سعادات است» ^۵.

۱ - مائده (۵): ۶۷، ای پیغمبر آنچه از خدا بر تو نازل شد به خلق برسان.

۲ - النجم (۵۳): ۱۰، پس خداوند به بنده خود وحی می فرمود.

۳ - محمد بن منور: اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابی سعید، ج ۱، صص ۱۰۱ و ۱۰۲ و برای مطالعه بیشتر رک: همان، صص ۱۱۰ و ۱۱۱، ۱۸۶، ۱۶۴، ۱۸۵، ۱۰۴، ۱۵۹، ۱۲۲، ۶۲، ۱۲۷، ۱۰۵، ۱۰۴، ۸۰، ۷۹ و ۱۲۸ و ۱۲۷، ۷۵ و ۷۴، ۱۲۱ و ۱۲۰، ۱۸۲، ۱۶۸، ۱۶۷، ۱۳۰، ۱۶۰، ۱۵۹، ۶۳ و ۶۲، ۵۹، ۲۰۹، ۸۴ و ۸۳، ۱۰۵. و نیز رک: ابوسعید ابی الخیر: مقامات کهن و نو یافته از میراث عرفانی ابو سعید ابی الخیر مندرج در چشیدن طعم وقت، صص ۱۴۸ و ۱۴۹، ۱۵۹ و ۱۵۸.

۴ - النجم (۵۳): ۱۱، آنچه در عالم غیب دید و دلش حقیقت یافت، کذب و خیال پنداشت.

۵ - شمس الدین احمد افلاکی: مناقب العارفين، ج ۱، ص ۳۲۷، و برای مطالعه بیشتر رک: همان، صص ۱۷۱، ۱۴۳ و ۱۴۴، ۴۲۲، ۴۲۱.

۳-۶-۳ بیخود شدن

در پاره ای از اوقات برای شیخ یا پیر حالتی به وجود می آید که آنان را از خود بیخود می کند و برخی از عارفان در این حالت بیخودی به صورت ناخودآگاه شروع به نعره زدن، گریه کردن یا جامه چاک دادن می کنند.

محمد بن منور در ضمن حکایتی روایت می کند که ابوسعید در حین مجلس گفتن به خاطر سخنی که یکی از مریدان بیان می دارد بسیار متحول می گردد و چنان انقلابی در ضمیر وی به وجود می آید که شروع به نعره زدن می کند:

«از جدم شیخ الاسلام ابوسعید، روایت کردند که یک روز شیخ ما ابوسعید، قَدَسَ اللهُ رُوحَه العَزِيزِ، مجلس می گفت. در میان سخن گفت: ... در این ساعت کسی در میهنه می آید که خدای و رسول را دوست دارد و او خدای و رسول را دوست دارد... یک ساعت بود. گفت: «یا باطاهر! تو خادم درویشانی برخیز و یحیی ما را استقبال کن.»... درویشی از سرکوی درآمد، ... و شیخ همچنان بر تخت می بود. یحیی ماوراء النهری را چون چشم بر شیخ افتاد خدمت می کرد تا به کنار دوکانی که بر در مشهد مقدس است ... سه روز پیش شیخ مقام کرد. هر روز در مجلس شیخ بنشستی. شیخ در میان سخن روی به وی آوردی و سخنی دیگر بگفتی. یحیی خدمتی بکردی. روز چهارم برپای خاست و گفت: «ای شیخ! اندیشه فرو سو می بود» یعنی حج. شیخ گفت: «مبارک باد! سلام ما بدان حضرت برسان.» وی خدمتی بکرد و برفت ... دیگر سال، همان وقت، شیخ در میان مجلس گفت یحیی ما را استقبال کنید... یحیی می آمد، ... تا به کنار دوکان. و شیخ بر تخت بود. فراپیش شیخ آمد و دست شیخ بوسه داد... شیخ گفت: «یا یحیی! فتوح چنان حضرتی رستی نتوان کرد. آنچه آورده ای با جمع در میان باید نهاد و ایشان را فایده داد.» سر برآورد یحیی و گفت: «یا شیخ! رفتیم و شدیم و یافتیم و یار آنجا نه!» شیخ نعره ای بزد، گفت: «دیگر بار بگوی» دیگر بار گفت. شیخ نعره ای دیگر بزد و گفت: «دیگر بار بگوی» سه دیگر بار بگفت. شیخ نعره ای بزد... و گفت: «ورای صدق این مرد، صدقی نیست. از وی شنوید.»^۱

۱- محمد بن منور: اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابی سعید، ج ۱، صص ۱۵۱ و ۱۵۲.

جهت خرید فایل word به سایت www.kandoo.cn.com مراجعه کنید
یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۶۶۴۰۶۸۵۷ و ۰۶۶۴۱۲۶۰-۰۵۱۱ تماس حاصل نمایید

گردآورنده مجالس سبعة و افلاکی هیچ اشاره ای به بیخود شدن مولانا در حین معرفت

گویی و برگزاری مجالس نکرده اند.

www.kandoo.cn.com
www.kandoo.cn.com
www.kandoo.cn.com

جهت خرید فایل word به سایت www.kandooch.com مراجعه کنید
یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۶۶۴۰۶۸۵۷ و ۰۶۶۴۱۲۶۰-۰۵۱۱ تماس حاصل نمایید

فصل چهارم:

سخنان واعظان

۴-۱ محتوا

یکی از مسائل اصلی این گونه مجالس محتوای سخنان واعظان است، یعنی پیام و مطلبی که صوفی مجلس گو در حین مجلس گویی بیان می دارد و به مستمعان انتقال می دهد. سبک و سیاق سخن شیخ صوفی تا حدودی حول محور ذوق و سلیقه مستمعان دور می زند یعنی رعایت کامل حال و هوای مجلس؛ نکته ای بسیار ظریف و دقیق است که نشان دهنده مهارت واعظ، در تشخیص آمادگی مجلس و رعایت مقتضای «حال و مقام» حاضران است. به عبارت دیگر سواد و بینش و دل آگاهی حاضران، در میزان ارزیابی و سنجش شیخ، فراز و فرودی سنجیده دارد.

۴-۱-۱ ارشاد مریدان

عامه مردم به ویژه نسل جوان، در مجالس پیران و مشایخ صوفیه با تأثیرپذیری از سخنان گرم و گیرا و مواعظ و اندرزهای گران بهای ایشان به هر چه نابسامانی، بزه مندی و تبه کاری است، پشت پا زده و به صلاح و پارسایی و پیراستگی روی می آوردند. در مجالس صوفیان، که ظاهراً استثنایی برای آن نمی توان قائل شد، جنگ و جدل با نفس بهیمی، و نبرد جانانه و تمام عیار و مبارزه ای بی امان و تخفیف نیافتنی با خواست ها و کشش های نفس اهریمنی از طریق خوار داشت و سرکوبی آن وجود دارد. بزرگان صوفیه در تعالیم خود ضمن برشمردن زیان های فراوان پیروی از نفس، مریدان را به برقراری رابطه ای روحانی بین انسان و خدا، به هدف تهذیب اخلاق و پرهیز از ریا و ظاهرسازی تشویق می کنند. این اخلاط و مواد انسان ساز به صورت معجونی مفرح و شفابخش، چاشنی برنامه های تعلیمی و تربیتی این مجالس برای ارشاد مریدان بود.

مطالعه در تعالیم ابوسعید نشان می دهد که وی در همه کارها و گفتار خود یک مسأله را اساس قرار داده و آن «اجتناب از نفس» و مبارزه با «ریا» است، ابوسعید در زندگی خویش این نظر را تا سر حد کمال اجرا نموده و به آن عمل کرده است. وی در سراسر عمر خویش، حتی یک بار

کلمه «من» را به کار نبرده و در مکالمات و ارتباط روزانه، از خود به «ایشان» تعبیر می کرده و این «ایشان» از غیبت «من» و دوری از «نفس» خبر می دهد و حتی در محاورات عربی نیز از ضمیر متکلم وحده «أنا» پرهیز می کرده و «هُم» را به جای آن به کار می برده است.^۱

ابوسعید معتقد بود که همه رنج های انسان از اهمیت دادن به خودخواهی و کشش های نفس است و همه مشکلات خود و مریدان را از طریق اخلاص و مبارزه با «ریا» حل می کرد و معتقد بود که همه رنج ها و مصائب انسان نتیجه خودخواهی و ظاهرسازی است و در رفتاری که ابوسعید با یکی از مریدان خود به نام حسن مؤدب دارد این نکته به خوبی روشن می گردد.^۲

فی الجملة اصل اولیه تعلیمات او نفی خویشتن خواهی، کشش های نفسانی، خودشیفتگی و سرانجام گامی فراتر نهادن از مزبله تاریک خاکدان «من» است که اساس تعالیم مجالس وی را تشکیل می داده به طوریکه محمد بن منور در حکایتی نقل می کند:

«شیخ یک بار به طوس رسید. مردمان از شیخ استدعای مجلس کردند. اجابت کرد. بامداد در خانقاه استاد تخت بنهادند. مردم می آمد و می نشست. چون شیخ بیرون آمد مقریان قرآن برخواندند و مردم بسیار درآمدند، چنانک هیچ جای نبود. معرف بر پای خاست و گفت: «خدایش بیامرزاد که هر کسی از آنجا که هست یک گام فراتر آید.» شیخ گفت: «وَصَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ أَجْمَعِينَ» و دست به روی فرود آورد و گفت: «هر چه ما خواستیم گفت، و همه پیغامبران بگفته اند، او بگفت که از آنچه هستید یک قدم فراتر آید.» کلمه ای نگفت و از تخت فرود آمد و بر این ختم کرد مجلس را.»^۳

در کنار این اصل اساسی در تعلیمات صوفیانه ابوسعید، خدمت به خلق، احسان، محبت، فداکاری، جان نثاری، بخشش و ایثار در راه حق، جایگاهی ممتاز و مقامی شامخ داشت. شیوه رفتار توأم با محبت وی در مجالس، شوق طلب را در نهاد جویندگان حقیقت و دوستداران تصوّف پدید می آورد. ابوسعید در سایه خردمندی و روشن بینی خاص خود و نیز اخلاص و ترویج ایثار نقش

۱ - محمد رضا شفیعی کدکنی: مقدمه اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابی سعید، ج ۱، صص ۸۷ و ۸۸.

۲ - محمد بن منور: اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابی سعید، ج ۱، صص ۱۹۷ و ۱۹۶ و ۱۹۵.

۳ - همان، ص ۲۰۰.

اساسی در تربیت مردم ایفاء می کرد. از سراسر گفته های شیخ، صدق و صفا آشکار است. وی با قلبی سرشار از ایمان و فکری مملو از مصلحت خواهی و خیراندیشی، ریشه مفاسدی را که باعث گمراهی و عذاب روحی آنها می شد با تدبیر و هوشیاری به آنها یادآوری می کرد و سعی داشت که آن را از وجودشان برکند. وی به مستمعان مجالس خود می آموخت که اراده و خواست خداوند بالاتر و برتر از هر نیرو و قدرتی است. و هر چه که مشیت خداوند بر آن قرار بگیرد انجام می پذیرد و هر آنچه را که خداوند نخواهد و اراده آن را نکند انجام نمی پذیرد. و در نهایت تقریباً در اکثر مجالس محتوای سخنان شیخ به گونه ای جنبه ارشادی و تربیتی دارد که جمال الدین ابوروح محمد بن منور تحت حکایات بسیار متعددی به جنبه های ارشاد، نصیحت، تربیت مریدان و حتی عوام، توسط شیخ در حین برگزاری مجالس وعظ اشاره کرده اند. از جمله جمال الدین ابوروح چنین نقل می کند:

« یک روز شیخ ابوسعید در مجلس گفت: «ما به نیشابور بودیم. به روستا بیرون شدیم. در آن روستا دیهی است. تربت پیری عزیز در آن دیه. آنجا رفتیم و زیارت کردیم و آسایش عظیم یافتیم... پرسیدیم که «هیچ کس مانده است که این پیر را بدیده است؟» گفتند: «یک کس مانده است». طلب کردند و آوردند، پیری بود معمر. گفت: من کودک بودم که این پیر را دیدم و هیچ سخن از وی یاد نیست الا آن که یک روز در خانقاه او بودم، درویشی درآمد و گفت: «یا شیخ! بسیار دویدم و قدم فرسودم و بسیار طلب کردم، نه آسودم و نه آسوده ای را دیدم.» پیر متعیر شد و گفت: «یا عاقل جوان چرا آن خویش در باقی نکردی تا هم بیاسودیی هم به تو بیاسودندی.» ما گفتیم... و رای این سخن نیست. پس شیخ روی به جماعت کرد و گفت: همه وحشت ها از نفس است اگر تو او را نکشی او ترا بکشد. اگر تو او را قهر نکنی، او تو را مقهور و مغلوب خود کند»^۱.

محمد بن منور در این حکایت، نمونه ای از ارشاد خلق را که بسیار زیبا و دلنشین است این گونه روایت می کند:

۱ - جمال الدین ابوروح: حالات و سخنان ابوسعید ابی الخیر، صص ۱۲۰ و ۱۱۹. و برای مطالعه بیشتر رک: همان، صص ۱۱۸، ۱۲۴ و ۱۲۳.

«در آن وقت که شیخ ما، قَدَسَ اللهُ رُوْحَه العَزِيزِ، به نیشابور بود، یک سال مردمان سخن منجمان و حکمی که ایشان کرده بودند بسیار می گفتند و عوام و خواص خلق به یک بار در زبان گرفته بودند که امسال چنین و چنین خواهد بود. یک روز شیخ ما مجلس می گفت و خلق بسیار آمده بودند، چنانکه معهود مجلس او بوده است. و بزرگان و ائمه نیشابور جمله در آنجا بودند. به آخر مجلس شیخ ما گفت: «ما امروز شما را از احکام نجوم سخن خواهیم گفت.» همه مردمان گوش و هوش به شیخ دادند تا چه خواهد گفت. شیخ گفت: «ای مردمان! امسال همه آن خواهد بود که خدای خواهد همچنانک پار همه آن بود که خدای، تعالی، خواست. ... و مجلس ختم کرد. فریاد از خلق برآمد.»^۱

مولانا نیز در مجالس خود به ارشاد و تربیت مریدان و حاضران در مجلس می پرداخت و سعی داشت بسیاری از مسائل که لازمه تربیت مریدان بود را در جلسات وعظ و تذکیر خطاب به جمع بیان دارد و بدین ترتیب مجالس محلی مناسب برای این امر بود و تمامی حاضران در مجلس مورد ارشاد و راهنمایی قرار می گرفتند و به دلیل ارادتی که نسبت به مولانا داشتند همه سخنان او را با گوش جان می پذیرفتند و سعی می کردند آن را سرلوحه زندگی خود قرار دهند. از آن جمله در مجالس سبعة مولانا با طرح داستان ها و حکایات و روایات گوناگون به ارشاد و موعظه و تربیت حاضران مجلس می پردازد:

«آورده اند که روباهی در بیشه ای رفت. آنجا طبلی دید آویخته در پهلوی درخت افکنده، و هر باری که بادی بجستی، شاخ درخت بر طبل رسیدی، آواز بلند به گوش روباه آمدی. روباه چون بزرگی طبل بدید و بلندی آواز بشنید، از حرص طمع در بست که گوشت و پوست او در خور شخص و آواز او باشد. همه روز تا به شب بکوشید و به هیچ کاری التفات نکرد تا به حیلۀ بسیار به طبل رسید که گرد طبل خارها بود و خصمان بودند. چون بدان جا رسید و آن را بدید، هیچ چربویی نیافت. همچون عاشقان دنیا به شب هنگام مرگ، نوحه آغاز کرد که:

صیدم بشد و درید دام این بتر است می، دُرد شد و شکست جام این بتر است

۱. محمد بن منور: اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابی سعید، ج ۱، ص ۲۶۸. و برای مطالعه بیشتر رک: همان، صص ۲۱۰، ۲۱۹، ۲۹۰، ۲۸۹، ۲۰۸، ۲۹۲ و ۲۹۱، ۱۷۱ - ۱۶۹.

دل سوخته گشت و کار خام این بتر است دین ضایع و دنیا نه تمام، این بتر است»^۱
و افلاکی نیز چنین روایت می کند:

«همچنان منقول است که خدمت مولانا شمس الدین ملطی گفت که روزی حضرت مولانا در مدرسه خود معانی می گفت؛ در اثنای معرفت فرمود که من شمس الدین را عظیم دوست می دارم، اما یک عیب دارد؛ ... فی الحال من بنده سر نهادم و تضرع عظیم نمودم که عجا آن عیب چه باشد؟ فرمود که آن که در هر وجودی تصوّر می کنی که خدا آنجا است و در پی آن خیال بی حقیقت می دوی:

چون بسی ابلیس آدم روی هست پس به هر دستی نشاید داد دست
چون ترا آن چشم باطن بین بود گنج می پنداری اندر هر وجود
همانا که به صدق تمام از آن حالت استغفار کردم.. مرا در اوایل کار عادت چنان بود
که گرد تمامت اکابر و شیوخ و گوشه نشینان و درویشان می گشتم و استمداد و استعانت
می طلبیدم... چون حضرت مولانا آنچه نمود و دیده مرا گشود، از صحبت همه شان تبراً نموده و
حقیقت حق را معین دیدم و سرّ آن حقیقت بر من مبین شد.»^۲

۴-۱-۲ تفسیر قرآن

یکی دیگر از کارهای علمی صوفیان تفسیر قرآن مجید است، مریدان مبتدی و معمولی به حفظ کردن و آموختن و قرائت آن می پرداختند و صوفیان دانشمند آن را تفسیر و در فهم نکات آن دقت خاص به کار می بستند و به منظور تطبیق مقصود خویش با مدلول قرآن بدان استناد می جستند و چون کار صوفیان بیشتر توجه به اخلاق و معنویات انسانی بود بیشتر به آیاتی

۱ - جلال الدین محمد مولوی: مجالس سبعة، ص ۶۶.

۲ - شمس الدین احمد افلاکی: مناقب العارفین، ج ۱، صص ۱۵۵ و ۱۵۶. و برای مطالعه بیشتر رک: همان، صص ۴۹۴ و ۴۹۳، ۱۵۵، ۴۶۴، ۱۷۵ و ۱۷۴، ۱۸۵ و ۱۸۴، ۵۰۶ و ۵۰۵، ۱۱۲، ۵۰۴، ۱۵۳ و ۱۵۲، ۴۵۶.

توجه داشتند که از باطن آدمی و احوال او سخن می گوید و از روی تفسیر آیات قرآن می خواستند نوعی شناخت نفسانی برای انسان ترتیب دهند.

توجه به جنبه های باطنی و معانی عرفانی در آیات قرآن و داستان های قرآنی و بیان لطایف آن مطالبی است که در سراسر مجالس ابوسعید ابی الخیر و مولانا جلال الدین دیده می شود. محمد بن منور در چند حکایت به تفاسیر ابوسعید در حین مجلس گویی اشاره کرده است:

«در مجلسی که از وی پرسیدند ازین آیت: (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَّذْكُوراً)¹... شیخ ما گفت: «قالب آدم چهل سال میان مگه و طایف افتاده بود (إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَبْتَلِيهِ)² اخلاط در وی نهادیم، اخلاط های ابتلا و بلا او را این شرک ها و شک ها و منیت ها و داوری و انکار و خصومت و وحشت و حدیث خلق و من و تو در سینه او نهادیم (حِينَ مِنَ الدَّهْرِ) به چهل سال نهادیم، اکنون (بَلَّغَ أَشُدَّهُ وَ بَلَّغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً)³ به چهل سال و بیرون کنیم از سینه دوستان خویش تا ایشان را پاک گردانیم. و این معاملات خود به چهل سال تمام شود»⁴. و یکی دیگر از مقامات نویسان ابوسعید چنین روایت می کند:

«نقل است که مسجدی داشت بر کنار میهنه، بُنی عَنَاب در آنجا یک روز در آن مسجد مجلس می گفت. مؤذنی داشت موسی نام. این آیت بر خواند که «مِن شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ أَنْ يَا مُوسَى إِنِّي أَنَا اللَّهُ»⁵. یکی پرسید که معنی این آیت چیست؟ گفت: «مِن شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ» اشارت به دشت خاوران است «فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ» اشارت است بدین مسجد «مِنَ الشَّجَرَةِ» اشارت است بدین درخت عَنَاب «أَنْ مُوسَى» اشارت به مُقَرِّی «إِنِّي أَنَا اللَّهُ» اشارت

۱ - الانسان (۷۶): ۱، آیا بر انسان روزگاری نگذشت که چیزی لایق ذکر هیچ نبود؟

۲ - همان سوره: ۲، ما او را از آب نطفه مختلط خلق کردیم و دارای قوای چشم و گوش گردانیدیم.

۳ - الاحقاف (۴۶): ۱۵، (تا وقتی که) طفل به حد رشد رسید آدمی چهل ساله گشت.

۴ - محمد بن منور: اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابی سعید، ج ۱، صص ۵۱ و ۵۰ و برای مطالعه بیشتر رک: همان، صص ۲۴۲، ۱۰۲ و ۱۰۱، ۳۳.

۵ - القصص (۲۸): ۳۰، چون موسی به آتش نزدیک رسید شد و او از جانب وادی ایمن در آن بارگاه مبارک از آن درخت مقدس ندایی رسید که ای موسی هوش دار که منم خدای یکتا.

است بدیشان و دست به سینه زد و در آن ساعت که اشارت به درخت غناب کرد جمله مجلسیان صریح شنودند از آن درخت که «آئی انا الله» قیامتی پدید آمد که صفت نتوان کرد»^۱.

و در برخی موارد ابوسعید با اشعار عاشقانه به تفسیر آیات قرآن می پرداخت و این امر باعث شورش دشمنانش و افراد ظاهرین بر علیه وی می گردید.

«پیش شیخ ما مقری این آیت برخواند (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَانَتْ لَهُمْ جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلًا خَالِدِينَ فِيهَا لَا يَبْغُونَ عَنْهَا حِوَلًا)^۲ شیخ ما گفت، بیت:

جز درد دل از نظاره خوبان چیست آن را که دو دست و کیسه از سیم تهی ست
مقری دیگر برخواند: (فَأُولَئِكَ يَبْدَلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ)^۳ شیخ ما گفت:

ما را به سر چاه بری دست زنی لا حول کنی و دست بر دست زنی^۴

بر اساس شواهدی که در مجالس سبعة و مناقب العارفين می بینم، مولانا از جمله صوفیانی است که برای مسأله تفسیر قرآن در حین مجلس گویی و معارف گفتن اهمیت ویژه ای قائل بوده است و در جلسات مختلف به تفسیر و توضیح آیات متعددی از قرآن مجید پرداخته است. مولانا در تفسیر آیات از تعبیرات و اشارات و اشعار زیبایی عرفانی و حکایات پرمحتوا و لطائف قرآنی بسیار بهره می جست و گاهی این لطائف باعث شور و وجد شنوندگان در مجلس می شده است:

« فی معنی بسم الله الرحمن الرحيم

بسم: اتفاق مفسران است که اینجا مضمی هست، که عرب به حرف «با» ابتدا نکنند، اما

اختلاف است میان مفسران که آن مضمی چیست.

گویند که: آن مضمی، امر است از حق، تعالی، که ای بنده من، چون پناه می گیری از شیطان، به نام من آغاز کن این چیز را تا از شر او پناه یابی، و بعضی مفسران گویند که: آن مضمی

۱- ابوسعید ابی الخیر: از میراث عرفانی ابوسعید ابی الخیر، صص ۱۶۲ و ۱۶۳. و برای مطالعه بیشتر رک: همان، ص ۱۸۶.

۲- الکهف (۱۸): ۱۰۷ و ۱۰۸. و آنان که ایمان آورده و نیکوکار شدند البته در بهشت منزل خواهند یافت همیشه در آن منزل یافته و هرگز از آنجا انتقال نخواهند یافت.

۳- الفرقان (۲۵): ۷۰. خدا گناهان آنها را بدل به حسنات گرداند که خداوند آمرزنده و مهربان است.

۴- محمد بن منور: اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابی سعید، ج ۱، ص ۳۰۱.

اخبار است از بنده که ای خدا! فریاد می کنم از شیطان به تو و پناه می گیرم و پناه گرفتن به تو، جز این نمی دانم که آغاز کار خود به نام تو کنم و در نام تو گریزم و عمل خود را و کار خود را در نام تو گریزانم که هر کاری که آغاز آن به نام تو مبارک نبود، آن کار ناقص و آبر بماند و ثمره ای حاصل نباشد»^۱.

افلاکی در مناقب العارفين چنین ذکر می کند:

«ولی پنهانی عارف همدانی سراج الدین مثنوی خوان ... ، که از اکابر یاران بود...، روایت کرد که روزی حضرت مولانا در معنی این آیت که إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيداً وَ نَرَاهُ قَرِيباً^۲ معرفت می فرمود؛ گفت که حضرت حق، تعالی، را سرمه دانی هست که از آن هر که را خواهد سرمه چوبی در چشم ظاهر و باطن او می کشد، تا بر جمع مکنوناتِ مکتوباتِ مَطَّلَعِ گشته غیوبِ غیبِ الغیب بر او کشف می شود و عین الیقین مخفیات کنوز الهی را کَمَا هِيَ مشاهده می کند و اگر چنانکه آن عنایت را در حق او نکند و از آن سرمه به چشم او نکشد، چه اگر تمامتِ مغیبات در نظر حسّ او حاضر آیند هیچ یکی را نبیند و نداند»^۳.

۴-۱-۳ تفسیر حدیث

علاوه بر تفسیر قرآن تفسیر احادیث نیز در این مجالس توسط مشایخ صوفیه بیان می شده است. جمال الدین ابوروح و محمد بن منور به تفسیر احادیث توسط ابوسعید در مجالس اشاره ای نکرده اند و متأسفانه در این زمینه اطلاع واثقی در دست نیست، ولی گردآورنده مجالس سبعه و افلاکی در چندین مورد به تفسیر احادیث توسط مولانا در جلسات وعظ و معرفت گویی اشاره صریح کرده اند.

۱ - جلال الدین محمد مولوی: مجالس سبعه، ص ۵۷.

۲ - المعارج (۷۰): ۶-۷، که این مردم آن روز را دور بینند و ما نزدیک می بینیم.

۳ - شمس الدین احمد افلاکی: مناقب العارفين، ج ۱، ص ۱۶۲ و برای مطالعه بیشتر رک: همان، صص ۱۷۱، ۵۰۴ و ۵۰۳، ۵۱۰ و ۵۰۹، ۵۱۴، ۵۰۸ و ۵۰۹، ۵۴۷ و ۵۴۶، ۱۱۵ و ۱۱۴، ۵۲۹ و ۵۲۸.

در مجالس سبعة، مولانا در هر مجلس اخبار رسول اکرم (ص) را شرح و تفسیر کرده است و برای درک و تفهیم بهتر مخاطبان، از آیات، اشعار، حکایات و تمثیلات عرفانی بسیار زیبا نیز بهره جسته است.

« افتتاح مقالات به حدیثی کنیم از احادیث مصطفوی، صلوات الله علیه، ... انه قال لحارثه صباح یوم: «کیف اصبحت یا حارثه؟ قال: عزلت نفسی عن الدنیا فاضمأت نهاری و اسهرت لیلی فکأنی انظر الی عرش ربی بارزاً و کأنی انظر الی اهل الجنة یتزاوون و الی اهل النار یتغاوون^۱ فقال النبی: «اصبت فالزم»: یافتی، راه راست دیدی. آنچه می بینی هم بر این روش محکم باش، تا آنچه دیدی مقام تو شود و ملک تو شود، زیرا دیدن دیگر است و ملک شدن دیگر. بعد از آن رسول، صلی الله و علیه و سلم، رو به یاران کرد و فرمود: «هذا عبد نور الله قلبه بنور جلاله»: این بنده، آن بنده است که خدای، عز و جل، ... چشم دل این مرد را سرمه معرفت کشیده است و چشم دل او را منور گردانیده است^۲».

افلاکی در مناقب العارفین بدین گونه روایت کرده است؛ که اغلب مستمعی در مجلس از سبب نزول حدیث و یا تفسیر آن، سؤال می کرد و بعد مولانا به شرح و توضیح و تفسیر حدیث می پرداخت.

«همچنان روزی در مجمع کبار سبب نزول این حدیث را بیان می کرد که، مَا رَأَى الْمُسْلِمُونَ حَسَنًا فَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ حَسَنٌ^۳؛ فرمود که روزی صحابه کرام پیش رسول، علیه السلام، گفتند که اوقات از همسایگان خود گنده خمیرمایه می ستانیم و باز می دهیم جایز است یا نی؟ زیرا که در قدیم بوده است؛ فرمود که چون به اتفاق در میان شما تراضی هست، رواست؛ و در مذهب ابو یوسف نان

۱- آن حضرت، سحرگاه از حارثه پرسید که: حارثه شب را چگونه گذراندی؟ پاسخ داد که: با ایمان سحر کردم. فرمود: هر سخن درستی، نشانه ای دارد، نشانه ایمان تو چیست؟ گفت نفس خود را از دنیا باز داشتم. روز را با تشنگی سپری کردم و شب را با بی خوابی گذراندم. گویی عرش الهی را آشکارا می دیدم و انگار به بهشتیان نظاره می کردم که همدیگر را زیارت می کردند و دوزخیان را می دیدم که فریاد می زدند.

۲- جلال الدین محمد مولوی: مجالس سبعة، صص ۷۷ و ۷۸. و برای مطالعه بیشتر رک: همان، صص ۲۱، ۶۳، ۸۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۹، ۱۱۴.

۳- آنچه مسلمانان زیبا دیدند، نزد خداوند نیز زیبا است.

را به وزن دادن و سندن رواست و پیش محمد معدود دادن و گرفتن هم جایز است»^۱

۴-۱-۴ تبلیغ شریعت

یکی از مباحث مهمی که در این گونه مجالس مطرح می شد، مسأله تبلیغ و ترویج شریعت و مسائل شرعی بود.

با مطالعاتی که روی عقاید و شخصیت و افکار ابوسعید انجام یافته است، می توان نظر وی را در مورد شرع و شریعت دریافت؛ چنانکه بر اساس دو کتاب حالات و سخنان ابوسعید و اسرارالتوحید، این گونه برداشت می شود که ابوسعید در مجالس خود به بحث در مورد مسائل شرعی نمی پرداخته و آنچنان خود را ملزم به تبلیغ شریعت در مجالس نمی کرده است. تنها در چند مورد نظر وی را راجع به شریعت می توان مشاهده کرد:

«آورده اند که استاد بلقسم قشیری، قَدَسَ اللهُ رُوْحَه العَزِيزِ، یک شب با خود اندیشه کرد که فردا به مجلس شیخ شوم و از وی بپرسم که «شریعت چیست و طریقت چیست؟» تا چه گوید. دیگر روز، پگاه، به مجلس شیخ آمدم و بنشستم. شیخ در سخن آمد. پیش از آنک استاد امام سؤال کردی، شیخ گفت: ای کسی که می خواهی که از شریعت و طریقت بپرسی بدانک ما جمله علوم شریعت و طریقت به یک بیت باز آورده ایم و آن بیت این است:

از دوست پیام آمد کاراسته کن کار اینک شریعت

مهر دل پیش آر و فضول از ره بردار اینک طریقت»^۲

و در مجلس دیگری که از شریعت، طریقت و حقیقت سؤال کرده اند، ابوسعید گفته است: «این اسامی منازل است و منازل، بشریت را بود. شریعت همه نفی و اثبات بود بر قالب و هیكل، و طریقت همه محو کلی است، و حقیقت همه حیرت است»^۳.

۱- شمس الدین احمد افلاکی: مناقب العارفین، ج ۱، صص ۵۲۸ و ۵۲۷. برای مطالعه بیشتر رک: همان، صص ۲۸۰، ۵۲۷، ۵۴۵ و ۵۴۴، ۵۱۴ و ۵۱۳.

۲- محمد بن منور: اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابی سعید، ج ۱، صص ۷۹ و ۸۰.

۳- همان، صص ۳۱۲ و ۳۱۳.

ولی مولانا بیشتر از ابوسعید در مجالس خود به مسأله تبلیغ شریعت و بیان مسائل شرعی در حین معرفت و معانی گفتن می پرداخته است و افلاکی ضمن چند حکایت به توجّه مولانا به مسائل شرعی در حین مجلس گفتن اشاره کرده است:

«همچنان از مستوران قباب حضرت یکی روایت کرد که روزی حضرت مولانا در بیان فضیلت نماز و نمازکاران با نیاز معانی می فرمود؛ حکایتی کرد که در شهر بلخ درویشی بود که در الله اکبر گفتن مؤذن بر سر پا برخاستی و تواضع و تذلل عظیم نمودی تا مؤذن اذان را تمام کرد؛ چون ساعت نفس آخرین او پیش آمد و نفس نفیس پاک او تسلیم شد، از ناگاه مؤذن اذان کردن گرفت، درحال به اذن الله تعالی برخاست و همان اکرام خود را به جای آورد، حق تعالی به برکت آن تعظیم، سكرات موت را بر وی شیرین گردانیده، چون وی را در لحد نهادند و منکر و نکیر گرد آن فقیر برآمدند و به سؤال کردن مشغول شدند، خطاب عزت در رسید که بنده ما را سهل گیرید و به ادب باز گردید که پیوسته در قید حیات خود نام عزیز ما را عزت کردی و تواضع نمودی»^۱

۴-۱-۵ فرمان دادن

در برخی اوقات پیر یا شیخ یکی از حاضران در مجلس اعم از مریدان و عوام را دستور به انجام کار یا عملی می داد. اغلب این فرمان ها بر اساس نیروی غیب دانی مشایخ بود که با قدرت باطنی و معنوی خود با خبر می شدند که قرار است اتّفاقی بیفتد و یا فردی نیاز به کمک دارد یا انسانی مرتکب کار خلافی می شود و... ولی چون خود در حین مجلس گویی و سخنوری بودند و نمی توانستند جلو آن پیشامد را بگیرند، به فردی از حاضران مجلس که اغلب فرد امین شیخ و از مریدان خالص و راستین بود، فرمان می دادند که به آن مکان برو و آن کار را انجام بده، و مرید یا فرد منتخب شیخ، بدون اینکه اطلاعی از باطن امر داشته باشد، آن کار را انجام می داد

۱ - شمس الدین احمد افلاکی: مناقب العارفین، ج ۱، صص ۱۹۷ و ۱۹۸. و برای مطالعه بیشتر رک: همان، صص ۱۹۵ و ۱۹۴، ۱۵۷ و ۱۵۶.

و بعداً سرّ فرمان و دستور شیخ برای انجام آن کار بر وی و گاهی اوقات بر جماعتی فاش می شد و متوجه حکمتی که در آن دستور یا فرمان از جانب شیخ بوده می شدند.

چنانکه در حالات و سخنان و اسرارالتوحید می خوانیم ابوسعید ابی الخیر نیز به دفعات در مجالس مختلف، به برخی از مریدان و یا افراد عوام حاضر در مجلس دستور به انجام کار یا عملی می داده و در تمام موارد در ورای آن فرمان ساده حکمتی عظیم و زیبا نهفته بوده است که شیخ بر اساس کرامت و پیش گویی و غیب دانی خود از آن امر اطلاع حاصل کرده و فردی را مأمور به انجام کاری شایسته و یا ممانعت از انجام عملی ناشایست می کرده است.

جمال الدین ابوروح در یک مورد به فرمان دادن شیخ در حین مجلس گویی اشاره کرده است: «شیخ الاسلام بوسعید روایت کرد که یک روز شیخ در میهنه مجلس می گفت، در میان سخن گفت که «الْعُلَمَاءُ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ» ما به حکم این خبر کلمه ای بخواهیم گفت. در این ساعت کسی در میهنه می آید که خدای و رسول وی را دوست دارد. یعنی این سخن رسول گفته است در حق امیرالمؤمنین علی ... یک ساعت برآمد. گفت: «یا باطاهر! تو خادم درویشانی. برخیز و یحیی ما را استقبال کن.» وی برخاست و جماعت جمله برخاستند. درویشی از کویی پدید آمد. جامه های خلق پوشیده، گردآلود، با انبان و کوزه ای و شیخ همچنان بر تخت می بود. یحیی ماوراء النهری را چون چشم بر شیخ افتاد خدمت می کرد تا بر کنار دوکان که بر در مشهد شیخ است و تخت شیخ بر دوکان بودی...»^۱

محمد بن منور در حکایات مختلف و بسیار زیبا و جالب به بیان این مسأله پرداخته است:

«هم حسن مؤدب گفت، رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ، که چند روز بگذشت که در خانقاه، هیچ گوشت

نیاورده بودم، که وجه آن نداشتم ... یک روز شیخ ما ابوسعید، قَدَسَ اللَّهُ رُوحَهُ الْعَزِيزَ، مجلس می گفت. مرا گفت: «برخیز یا حسن و بر آن بُرنا شو» و به انگشت اشارت کرد. من فرا نزدیک آن بُرنا شدم شیخ گفت: «ای جوان! آن دُرست که بر بند داری، دیناری و حبه ای است، بدو ده!» آن جوان دست به بند کرد و دُرست به من داد. من بشدم و با پیش شیخ آوردم. شیخ گفت: «می شو

۱ - جمال الدین ابوروح: حالات و سخنان ابوسعید ابی الخیر، صص ۹۹ و ۱۰۰.

تا به سرِ اسپریس، جوانی قصاب برّه ای شیر مست بر دست دارد، تکلفها کرده. آن را به دیناری
بخر و بازو، هم، شو به شوّله و آن بره را در آن گو انداز تا چهار پایان گو دهانی چرب کنند.» من
برفتم و همه راه، به اندرون، داوری می کردم که چند روز است در خانقاه گوشت نبوده است و
شیخ برّه شیر مست پرورده به سگان می فرستد. چون به اسپریس آمدم... آن دُرست به وی دادم و
آن برّه بخریدم و آن جوان را با خود ببردم و پیش سگان انداختم... آن جوان به گریستن ایستاد، و
گفت: «مرا پیش شیخ بر.» من او را پیش شیخ آوردم. او در پای شیخ افتاد و می گفت: «ای شیخ
توبه کردم.» شیخ مرا گفت: «ای حسن! چهار ماه است تا این جوان در آن برّه رنج می برد دوش
بمرد. این مرد را دریغ آمد که بیندازد ما روا نداشتیم که آن مردار به حلق مسلمانی رسد...»^۱
گردآورنده مجالس سبعة و افلاکی به مسأله فرمان دادن مولانا در حین مجلس گویی اشاره
ای نکرده اند و در این زمینه اطلاعی در دست نیست.

۴-۱-۶ کرامت

کرامات کارهای خارق العاده ای هستند که برخلاف قوانین طبیعت، به اراده اولیای راستین
حق، انجام می گیرد. در اصل فرقی بین معجزه و کرامت نیست، زیرا هر دو از جمله کارهای مافوق
طبیعی هستند، ولی برای فرار از اعتراض اهل ظاهر که معجزه را مختص به پیامبران می دانند
صوفیه خوارق عادات صادر از اولیا را «کرامت» نام نهاده اند.^۲
به عقیده برخی ممکن است ولی بر صدور کرامت خود واقف و باخبر باشد، اما هیچ وقت به
زبان نمی آورد که فلان کرامت را ابراز داشته ام، بلکه می گوید فلان کرامت به من عطا شده است.
اکثریت صوفیان بر این اعتقادند که در زمان صدور کرامت ولی کاملاً تحت اراده الهی است و از
خود بی خبر است و در این حالت خود از میان برخاسته و در خدا محو شده است و هر کس که در

۱ - محمد بن منور: اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابی سعید، ج ۱، صص ۱۱۰ و ۱۰۹. و نیز رک: همان، صص
۱۵۱، ۱۶۷ و ۱۶۶، ۱۷۰، ۱۶۹، ۱۳۲ و ۱۳۱، ۱۰۷.

۲ - قاسم غنی: تاریخ تصوف در اسلام، چاپ دوم، تهران: نقش جهان، ۱۳۳۰. ص ۲۶۰.

آن حال با او مخالفت کند با خدا مخالفت کرده است، زیرا در آن حالت خداوند در وجود او تجلی کرده و انجام آن کرامت به اراده حق صورت پذیرفته است و ظهور این گونه اعمال خارق العاده و کرامات در مکان و زمان مشخص رخ نمی داد بلکه در هر لحظه و هر مکان امکان صدور کرامت از جانب اولیا وجود داشته است. طبیعتاً در حین مجلس گفتن نیز این امکان وجود داشت که از شیخ مجلس گو بنا بر مقتضای حال کرامتی به ظهور رسد و همگان شاهد آن باشند.

ابوسعید ابی الخیر به عنوان مشهورترین صاحب کرامات در بین مردم مشهور گشته است و به مرور زمان دیگران قصه هایی از قبیل تحت فرمان داشتن درندگان، اژدها و امثال این را بر آن افزوده اند. که اگر اژدها را سمبل نفس آدمی بگیریم؛ نقل این گونه کرامات به تحقق می پیوندد زیرا تسلط بر نفس از هر اژدهایی دشوارتر است.^۱

صدور برخی از کرامات ابوسعید در حین مجلس گویی بوده است، یکی از کراماتی که از وی در زمان برگزاری مجالس بسیار به وقوع پیوسته است؛ قدرت خارق العاده او در پیش بینی حوادث آینده، و اشراف ضمیر وی بر اموری است که در گذشته اتفاق افتاده و کسی از آن مطلع نبوده است. ابوسعید این موهبت الهی را در حد بالایی دارا بوده است و این قدرت در نظام روحی وی که فارغ از هر نوع قید و بند عقل خیره سر بوده به بهترین وجهی جای گرفته است.^۲

از جمله کرامت هایی که برای ابوسعید ابی الخیر نقل کرده اند پیش گویی فوت خود در آخرین مجلس، یعنی مجلس وداع بود:^۳

«در مجلس آخر شیخ ... روی به خواجه حمویه آورد و گفت: یا خواجه! تو دانسته ای که ترا حمویه چرا نام کرده اند؟ برای آنک تا خلق را حمایت کنی و گوش با خلق خدای داری و گوش با شغل ما دار که روز آدینه ما را از اینجا بخواهند برد. روز بازار ما خواهد بود و در آن روز زحمت ها خواهد بودن؛ ... و جهد کن تا ما را از سرای به خاک سپاری کی عقبه ای عظیم در پیش است»^۴

۱ - شفیعی کدکنی: مقدمه اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابی سعید، ج ۱، ص ۹۹.

۲ - فریتس مایر: ابوسعید ابی الخیر(حقیقت و افسانه)، ص ۳۳۸.

۳ - یدالله جلالی پندری: «ابوسعید ابی الخیر»، مندرج در دانشنامه ادب پارسی، به سرپرستی اسماعیل سعادت، تهران: انتشارات فرهنگستان زبان و ادبیات فارسی، ۱۳۸۴، ص ۱۳۷.

۴ - جمال الدین ابوروح: حالات و سخنان ابوسعید ابی الخیر، صص ۱۳۳ و ۱۳۲. و برای مطالعه بیشتر رک: همان، صص ۱۷۷ و ۱۷۶، ۱۱۰ و ۱۱۱، ۱۴۵، ۹۹ و ۱۰۰.

و سرانجام بر طبق پیش بینی خودش در روز پنجشنبه چهارم شعبان ۴۴۰ هـ. ق درگذشت و صبح جمعه روز بعد در مشهد مقدس (در مهنه) به خاک سپرده شد.

محمد بن منور نیز حکایات بسیاری از کرامات شیخ را نقل کرده است، از آن جمله پیش گویی های بسیار جالب شیخ در هنگام مجلس گویی است:

«هم از شیخ عمر شوکانی شنیدم که گفت: در اژجاه درویشی بود حمزه نام، ... و مردی عزیز و عاشق و سوزان و گریان و گرم رو بود. و هر روز که نوبت مجلس شیخ ما بودی، سحرگاه، از اژجاه بیامدی، پیاده، چنانک آن وقت را که شیخ بیرون آمدی از صومعه تا مجلس گوید، حمزه آنجا رسیده بودی و چون شیخ مجلس تمام کردی حمزه بازگشتی و به اژجاه باز شدی، ... یک روز به میهنه می آمد، به مجلس شیخ، دُرستی زر بر بند داشت. چون به کنار میهنه رسید با خود اندیشید که اگر این درست با خود در مجلس شیخ برم، اگر کسی از شیخ چیزی خواهد، هر آینه، شیخ خواهد دانست که من بر بند چیزی دارم، خواهد گفت: «ای حمزه! دُرستی زر بر بند داری، به وزن چندینی، بدین درویش ده» و مرا به حکم اشارت شیخ ببايد داد و فرزندانم بی برگ بمانند. آن دُرست را از بند باز کرد و در زیر شاهدیوار میهنه گردی خاک باز کرد و آن را پنهان کرد و او به مجلس شیخ ما آمد. چون شیخ در سخن آمد و مجلس به نیمه رسید، در میان سخن، روی به حمزه کرد و گفت: «ای حمزه! برخیز که آن دُرست زر که در زیر آن شاهدیوار، پنهان کرده ای همین ساعت دزد ببرد.» حمزه برخاست و آمد تا آنجا که زر پنهان کرده بود، مردی را دید که آن موضع می شورید و نزدیک آن رسیده بود ... حمزه فراز آمد و آن زر برگرفت و آمد و پیش شیخ آورد و بنهاد و بعد از آن چنان شد که بی خدمت شیخ صبر نتوانست کرد»^۱.

همچنین از دیگر کرامات شیخ همانطور که ذکر شد اشراف وی بر وقایعی است که در گذشته رخ داده و کسی از آن مطلع نبوده است:

«شیخ عبدالصمد بن حسن القلانسی السرخسی الصوفی ... گفت: من در خدمت شیخ به نیشابور بودم. شبی به خواب دیدم که شیخ جایی نشسته بود که معهود او نبود، در مثل، آن جایگاه نشستن. من شیخ را گفتمی: ای شیخ چیست که بر جایگاه خویش نشسته ای؟ شیخ گویدی:

۱- محمد بن منور: اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابی سعید، ج ۱، صص ۱۷۶ و ۱۷۷.

«من بر جایگاه خویشم» ... شیخ گفت: «مرا مکان نیست و نه تحت و نه فوق و نه یمین و نه شمال و نه جهت. و این که ما در مکان می نشینم برای مصالح مردمان است و برای آنک تا حوایج خلق از ما روا شود. و کار ایشان به سبب ما برآید». من از خواب بیدار شدم ... بامداد در مجلس بودم نشسته که شیخ از صومعه بیرون آمد و بر تخت نشست... و گفت: «یا عبدالصمد! بیار آن خواب که دوش دیده ای ما را حکایت کن، همچنان که دیده ای» من از آن تعجب کردم که من آن خواب با هیچ آفریده نگفته بودم. سر فرا گوش شیخ بردم و آن خواب آهسته آغاز کردم ... شیخ بلند آواز کرد و گفت: «آواز بلند کن تا مردمان بشنوند که ما در مکان ایشان و برای قضاء حوائج ایشان می نشینم و الا ما را مکان نیست» فریاد بر من افتاد و آواز بلند کردم...^۱

مولانا نیز از جمله عارفانی است که کرامات بسیاری را به وی نسبت داده اند، ولی خود وی کرامت اصلی را کرامتی می دانست که در روح اثرگذار باشد. احتمال می رود که وی ملاقات انسان کامل، و قدرشناسی از انسان را بالاترین کرامات می دانسته و از این رو شاید کرامات و خوارق عاداتی که از او نقل کرده اند به عقیده و شاید عرفی متکی باشد. گفته های مولانا، نظر او را درباره کرامت به وضوح بیان می دارد:

«یکی از اینجا به روزی یا به لحظه ای به کعبه رود چندان عجیب نیست و کرامت نیست، باد سموم را نیز این کرامت هست به یک روز و به یک لحظه هر کجا خواهد برود. کرامت آن باشد که ترا از حال دون به حال عالی آرد و از آنجا به اینجا سفر کنی و از جهل به عقل و از جمادی به حیات...»^۲

در مجالس سبعة نشانی از کرامات مولانا در مجلس گفتن وجود ندارد و اشاره ای به آن

۱ - محمد بن منور: اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابی سعید ، ص ۱۰۶. و برای مطالعه بیشتر رک: همان، صص ۷۸ و ۷۷، ۱۷۳ و ۱۷۲، ۱۲۷ و ۱۲۶، ۹۰، ۳۳۹، ۵۸، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۱۷ و ۱۱۶، ۱۶۱ و ۱۶۲، ۵۴ و ۵۳، ۱۲۸ و ۱۲۷، ۱۶۷ و ۱۶۶، ۱۱۰ و ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۰۴، ۱۳۲ و ۱۳۱، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۷۰ و ۱۶۹، ۱۸۴ و ابوسعید ابی الخیر: مقامات کهن و نو یافته از میراث عرفانی ابوسعید ابی الخیر، مندرج در چشیدن طعم وقت، ص ۱۵۴.

۲ - عبدالباقی گولپینارلی: مولانا جلال الدین، ص ۳۷۶.

۳ - جلال الدین محمد مولوی: فیه ما فیه، به تصحیح و حواشی بدیع الزمان فروزانفر، چاپ هشتم، تهران؛ امیرکبیر، ۱۳۸۰، ص ۱۸.

نشده است؛ ولی افلاکی در مناقب العارفين کراماتی از مولانا ذکر کرده است که در دو مورد این کرامات حین معرفت گویی و برگزاری جلسات و عطا از او صادر گشته است:

«همچنان خدمت مولانا سراج الدین مثنوی خوان ... روایت کرد که روزی به باغ حضرت چلبی حسام الدین رفته بودم؛ دستارچه ای پرگل احمر به خانه تبرک آوردم؛ مگر که حضرت مولانا در خانه چلبی بوده است و مرا معلوم نبود؛ بغته در آمدم و سرنهادم، می بینم که اصحاب عظام زیر و بالا پر نشسته اند و حضرت مولانا در صحن خانه سیر می کند و از معارف و لطایف منظوم و منثور هر چه می گوید یاران می نویسند و من از غایت دهشت و حیرت دستارچه را فراموش کردم و از دور در صف نعال فرو کشیدم؛ حضرت مولانا به جانب من نگران گشته فرمود که هر که از باغ بیاید تبرک گل آرد و هر که از دکان حلوایی مثنوی حلوا؛ سر بر قدم مبارکش نهاده گل ها را فرو ریختم؛ یاران نعره ها زدند و گل ها را یغما کردند»^۱.

۴-۱-۷ درخواست بخشش

گاهی اوقات در حین مجلس گویی شیخ یا پیر، از حاضران مجلس برای شخصی نیازمند تقاضای وام، هدیه و بخششی می کرد و حاضران بنابر دارایی و وسع خود به فرد محتاج بخشش کمک می کردند و پول یا کالای تقاضا شده را به شیخ تقدیم می کردند و وی به دست فرد نیازمند می رساند.

در مجالس ابوسعید بر طبق روایت جمال الدین ابوروح و محمد بن منور این نکته به وضوح به چشم می خورد. ابوسعید در مجلس تقاضای وجهی یا متاعی برای یکی از حاضران می کند و در همان مجلس فرد یا افرادی که توان مالی پرداخت وجه را دارند و یا متاع خواسته شده را به همراه داشتند با رضایت و کمال میل به ابوسعید تقدیم می کردند و او در همان جا به فرد نیازمند می داد.

۱ - شمس الدین احمد افلاکی: مناقب العارفين، ج ۱، ص ۱۶۳. و نیز رک: همان، ص ۳۳۳.

جمال الدین ابوروح در حکایتی به مسأله درخواست بخشش توسط ابوسعید در مجالس اشاره کرده است:

«از حسن مؤدب نقل کنند که وی گفت که ابتدا که شیخ به نیشابور آمد و مجلس می گفت خبر در شهر افتاد که پیری از صوفیان آمده است و مجلس می گوید ... روزی بر سبیل امتحان به مجلس او آمدم. و در پیش تخت او بنشستم. جامه های فاخر پوشیده و دستاری فوطه طبری در سر. با دل پرانکار. شیخ سخن آغاز کرد... از بهر درویشی جامه ای خواست. هر کسی چیزی بدادند. دستاری خواست. مرا در دل افتاد که دستار خود بدهم. باز گفتم: «مرا این از امل فرستاده اند هدیه. ده دینار قیمت این است. ندهم.» دیگر بار شیخ حدیث دستار کرد... باز رد کردم و ندادم. پیری در پهلوی من نشسته بود. گفت: «یا شیخ! حق با بنده سخن گوید؟» گفت: «برای دستاری را دوبار بیش نگوید...» حسن گفت: برخاستم و قدم شیخ بوسه دادم و دستار و جامه جمله بدادم و جمله مال فدا کردم!».

محمد بن منور در چندین حکایت به زیبایی این مسأله را روایت کرده است:

«آورده اند که یک روز شیخ ما، قَدَسَ اللهُ رُوحَهُ العَزِيزِ، در نیشابور مجلس می گفت. و آن روز شیخ دستارچه ای در دست داشت. در میان مجلس گفت: «سیصد دینار نیشابوری می باید که از این دستارچه راست شود که حسن را سیصد دینار اوام است» پیرزنی آواز داد که «من بدهم.» گفتند: «ای پیرزن! سیصد دینار نیشابوری است تو از کجا آری؟» گفت: «می دانم. چون شیخ این سخن بگفت، ... من اندیشه می کردم: آنچه از خانه خویش به خانه شوهر برده بودم و آنچه شوهر به من داده بود، حساب برگرفتم سیصد دینار است، در وجه گفت شیخ نهادم.» شیخ گفت: «مبارک باد!» دستارچه به دست حسن مؤدب بدان پیرزن فرستاد»^۲

در مناقب العارفین و مجالس سبعة، از این رسم صوفیانه در حین مجلس گویی مولانا اثری نمی بینم و اشاره ای به این موضوع توسط گردآوردنده مجالس سبعة و افلاکی نشده است.

۱ - جمال الدین ابوروح: حالات و سخنان ابوسعید ابی الخیر، صص ۹۴ و ۹۵.

۲ - محمد بن منور: اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابی سعید، ج ۱، صص ۲۱۵ و ۲۱۶. و برای مطالعه بیشتر رک: همان، صص ۱۴۸ و ۱۴۷، ۶۳ و ۶۲.

۴-۱-۸ وصیت

از جمله کارهایی که پیران و مشایخ صوفیه در اواخر عمر همانند سایر مردم انجام می دادند وصیت به افراد خانواده، مریدان، هواداران و... بود و گاه این وصایا در حین مجلس گویی انجام می پذیرفت یعنی پیر یا شیخ در اواخر عمر در مجلسی که اغلب آخرین مجلس بود و شیخ دیگر بعد از آن مجلس نمی گفت به حضران در مجلس وصایای خود را می گفت و با آنان وداع می کرد. ابو سعید ابی الخیر نیز در مجلسی که به گفته جمال الدین ابوروح و محمد بن منور در ۲۷ رجب روز آدینه برگزار کرد به وصیت، نصیحت و وداع با فرزندان، مریدان و... پرداخت و در این مجلس سخنان بسیار زیبایی را به صورت وصیت بیان کرد.

جمال الدین ابوروح یک باب از کتاب خود را به وصایای ابوسعید اختصاص داده است و این

گونه بیان می دارد:

«از جدم شیخ الاسلام، رَحْمَةُ اللهِ، شنیدم که شیخ در آخر عهد به مدت یک سال در هر مجلسی بگفتی: «ای مسلمانان! قحط خدای می آید.» و در مجلس آخر که نیز بعد از آن مجلس نگفت روی به جمع کرد و گفت: «اگر فردا شما را سؤال کنند که شما کئید چه خواهی گفت؟» گفتند: «شیخ بگوید» گفت: «مگوئیت مؤمنانیم، مگوئیت صوفیانیم، مگوئیت مسلمانیم که هر چه گوئیت حجت آن از شما طلب کنند و شما عاجز شوی. بگوئیت ما کهترانیم. مهتران ما در پیش اند. ما را به نزد مهتران بریت کی جواب کهتر بر مهتر بود. جهد کنیت تا مهتران خود را دریابیت که اگر شما را به شما باز مانند ای بسا رسوائی ها و قبائح که از شما آشکار گردد»^۱.

و در همان مجلس وداع به مریدان خود از جمله حسن مؤدب، خواجه حمویه و خواجه نجار این گونه وصیت می کند:

«در مجلس آخر شیخ، حسن مؤدب را گفت: یا حسن! برپای خیز. برخاست. گفت بدانیت

کی ما شما را به خود دعوت نکردیم. ما شما را به نیستی شما دعوت کردیم. گفتیم که او هست

۱- جمال الدین ابوروح: حالات و سخنان ابوسعید ابی الخیر، ص ۱۳۰.

بس است. شما را برای نیستی آفریده است... روی به خواجه حمویه آورد و گفت: یا خواجه! تو دانسته ای که تو را حمویه نام کرده اند؟ برای آنک تا خلق را حمایت کنی و گوش با خلق و گوش با شغل ما دار که روز آدینه ما را از اینجا بخواهند برد... جهد کن تا ما را از سرای به خاک سپاری که عقبه ای عظیم در پیش است... پس خواجه نجار گفت: یا شیخ! آن قوم را ... کیانند؟ گفت: یا احمد! بدانک سه کس از خلفاء رسول علیه السلام بر جنیان خلیفه کرده بود دیدم: عمرو و بحر و عقب را...^۱ محمد بن منور نیز در فصل دوم از باب سوم کتاب خود به بیان وصیت ها و نصایح شیخ قبل از وفات پرداخته است:

«شیخ ما در آخر عهد در وصیت روی به جمع کرد و گفت: «به خدمت درویشان مشغول باید بود و خدمت ایشان را میان در باید بست. کودکان را بازی نباید کرد. جوانان را بلعجی نباید کرد. پیران را قرآبی و مرایی نباید کرد. علم هر دو جهان در این کلمات گفته شد (إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ) قحط خدای آمد قحط خدای آمد قحط خدای آمد. در ما نگرید که این سخن بر ما ختم شد.» و دست به روی فرود آورد و ختم کرد»^۲.

و به روایت محمد بن منور در مجلس وداع می گوید:

«شیخ ما گفت در مجلس وداع که در کودکی ما پیش بومحمد عنّازی بودیم قرآن می آموختیم. چون تمام بیاموختیم گفتند: «به ادیب باید شد» استاد را گفتیم: «ما را بحل کن» وی گفت: «تو ما را بحل کن و این لفظ از ما یاد دار: أَنْ تَرَدَّ هِمَّتَكَ إِلَى اللَّهِ طَرْفَةً عَيْنٍ خَيْرٌ لَكَ مِمَّا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ، یعنی یک ساعت همت با حق داری بهتر از کل دنیا» و ما شما را هم بدین وصیت می کنیم. از حق غایب مباشید»^۳

همانطور که قبلاً ذکر شد، مولانا زمانی بر مسند پدر خویش، بهاء ولد، به وعظ و تدریس پرداخت که تنها ۲۵ سال داشت و بعد از ارشاد و تربیت توسط پیرو و مرشد طریقتی خود، برهان الدین محقق ترمذی، به عنوان واعظ صوفی به برگزاری مجالس وعظ و معرفت گویی می پرداخت و زمانی که شمس تبریزی به قونیه آمد، مولانا کمتر از سی و هشت سال داشت و با ملاقات وی

۱ - جمال الدین ابوروح: حالات و سخنان ابوسعید ابی الخیر، صص ۱۳۲ و ۱۳۳. و برای مطالعه بیشتر رک: همان، صص ۱۳۰-۱۳۵.

۲ - محمد بن منور: اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابی سعید، ج ۱، ص ۳۳۸.

۳ - همان، صص ۳۳۸ و ۳۳۹. و برای مطالعه بیشتر رک: همان، صص ۳۴۰ و ۳۳۹، ۳۳۷-۳۴۳.

دچار انقلاب روحی و معنوی شد که پس از آن ترک وعظ و تدریس و تصدّی مناصب ظاهر را کرد، بنابراین؛ در زمانی که مولانا مجالس رسمی وعظ و موعظه صوفیانه را برگزار می کرد، در عنفوان جوانی به سر می برد (ص ۴۳ همین پایان نامه) و دلیلی برای وصیت کردن در این مجالس وجود نداشته است؛ به همین سبب در مجالس سبعة و مناقب العارفین نشانه ای از وصیت کردن مولانا در حین مجلس گویی آن هم در اوج جوانی به چشم نمی خورد.

۴-۱-۹ شرح مسائل عرفانی

یکی دیگر از مواردی که در مجالس صوفیه بسیار به آن پرداخته می شد و محتوای مجالس را تشکیل می داد؛ شرح، بیان و توضیح نکات و مسائل عرفانی بود.

تا جایی که در حالات و سخنان و اسرارالتوحید ملاحظه می کنیم، ابوسعید در حین برگزاری مجالس به شرح و بیان مسائل عرفانی نمی پرداخت و محتوای مجالس وی را سایر مسائل تشکیل می دادند؛ ولی به روایت افلاکی مولانا در مجالس وعظ و معانی گفتن به بیان نکات و دقایق عرفانی پرداخته است. از جمله مسائلی نظیر نوع رفتار و وظایف مرید نسبت به مراد، کتمان اسرار حق، بیان مقام درویش راه حق، عشق و محبت به حق تعالی، ارزش و مقام شیخ کامل، فرق میان معجزات انبیا و کرامات اولیاء و

«همچنان روزی در میان مجمع اکابر در بیان معجزات انبیا و کرامات خواص اولیا معانی می فرمود؛ گفت: فرق میان معجزات و کرامات آن است که معجزات افعال و سُنن انبیا است و کرامات آثار و انوار اولیا است؛ معجزات اخراج شیء است از عدم و تقلیب اعیان است و کرامات صفت انوار باطن اولیا است ... همانا که بعضی کاملان سبیل طریقت و شاریان سلسبیل حقیقت از اظهار کرامات به نفرت تمام احتراز و اجتناب واجب دانند بلکه مشغولی آن را عین حجاب انگارند؛ چنانکه به خدمت جُنید، رَضی اللهُ عَنْهُ، نقل کردند که فلان درویش بر سر شطّ سجّاده انداخته نماز

می کند و در هوا می پرد و بوالعجب کلمات می گوید؛ شیخ فرمود که درینا که او به بازیچه مشغول شده است و بدان قانع گشته؛ ... او را بخواند و بیاگاهانید و از آن حالت باز آورد»^۱.

۴-۱-۱۰ مناجات

یکی از مباحث محتوایی مجالس صوفیان مسأله مناجات هایی است که شیخ واعظ معمولاً در ابتدای مجلس و یا در اواسط آن خطاب به حضرت باری، تعالی، بیان می داشت. این مطلب توسط جمال الدین ابوروح و محمد بن منور در مجالس ابوسعید ابی الخیر ذکر نگردیده است و افلاکی نیز به این موضوع اشاره ای نکرده، ولی در مجالس سبعه مولانا، این موضوع به وضوح آشکار است و بسیار به آن پرداخته شده است. مولانا در تمام مجالس خود (جز در مجلس هفتم)، بعد از قرائت خطبه عربی مناجاتی مسجع و بسیار زیبا به زبان فارسی بیان داشته است. ویژگی کلی این مناجات ها، این است که بیشتر جنبه دعا و استغاثه دارند و معمولاً با یک یا چند شبه جمله ندایی آغاز می گردند. همراه با این شبه جمله ها ممکن است وصفی و نعتی هم آورده شود. در مناجات های آغازین روی سخن با خداوند است اما مناجات های میانه کلام؛ ممکن است خطاب به پیامبر گرامی اسلام باشد.

مناجات ها معمولاً با جمله هایی مانند «یا اله العالمین و یا خیرالناصرین برحمتک یا ارحم الراحمین»^۲ پایان می یابد. لحن مناجات ها بیشتر عاطفی و احساسی است و در پاره ای موارد مختل هستند و بدین ترتیب بر میزان شعرگونگی آن افزوده گردیده است.^۳

«ملکا و پادشاه! در این لحظه و در این ساعت، تحف تحیات و صلوات صلوات به روان پاک سید المرسلین، چراغ آسمان و زمین، محمد رسول الله در رسان. بیضه های اعمال نهاده ایم بر خاشاک، از آسیب چنگال گربه شهوت نگاه دار. ماهرویان عمل، کاهربایی دارند در دل ما، خداوندا

۱ - شمس الدین احمد افلاکی: مناقب العارفین، ج ۱، صص ۳۵۸ و ۳۵۹. و برای مطالعه بیشتر رک: همان، صص ۴۴۴، ۳۲۲ و ۳۲۳، ۴۳۶ و ۴۳۷، ۲۹۷، ۵۱۲ و ۵۱۳، ۳۰۰ و ۳۰۱، ۴۴۷ و ۴۴۸.

۲ - جلال الدین محمد مولوی: مجالس سبعه، ص ۶۲.

۳ - محمد غلامرضایی: «مجلس گویی و شیوه های آن بر اساس مجالس سبعه مولانا»، در دست انتشار، ص ۸.

ما را هنگی و قوتی بخش تا ربوده نشود. تن شوره گشته ما را که از آب شور حرص شوره گشته است به توفیق مجاهده، پاک و طیب گردان. دل ما را که از خیل خیال وسوسه ها پای کوب گشته است به باران توفیق و خضر طاعات مزین گردان. تابه طبع ما را از صدمه سنگ سنگین دلان نگاه دار. به وقت مرگ چون مرغ جان ما را از قفس قالب، بیرون خواهد رفتن، شاخ های درخت سبز سعادت، مرغ روح ما را بنما تا در آرزوی آن، پر و بال خوش بزند و به نشاط بی اکراه بیرون پرد^۱.
از آنجا که این موضوع در تمام مجالس تکرار شده است، بیانگر رسم و سنت مجلس گویی آن روزگاران است.

۴-۱-۱۱ شطحیات

شطحیات سخنانی است که در حال سُکر و شدت وجد و سرور بر زبان صوفیان جاری می شود؛ چون «سُبْحَانَ مَا أَعْظَمَ شَأْنِي»^۲.^۳ شطحیات که اغلب موجب خشم و لعنت عامه نسبت به صوفیه می گردید غالباً عبارت بود از دعوی وحدت و اتحاد و حلول و اتصال و... تنها در مجالس سماع و وجد گفته نمی شد، حتی در مجالس وعظ و معرفت گویی هم بر زبان صوفیان می رفت و همین نکته بود که باعث می گشت مجالس عارفانی از جمله ابوسعید ابی الخیر و مولانا جلال الدین، مظنون و مطعون متشرعه و فقها قرار بگیرد و بر علیه آنان شورش کنند.^۴ ولی به گفته عین القضاة همدانی «اینها گفتار عاشقانه است که روایت کردنی نیست و نباید گوینده چنین سخنانی مؤاخذه شود»^۵.

۱- جلال الدین محمد مولوی: مجالس سبعه، ص ۷۶. و نیز رک: همان، صص ۲۱، ۵۶، ۴۵، ۲۷، ۶۱، ۷۶، ۸۸، ۶۳، ۹۷، ۱۰۸.

۲- شطح معروف بایزید بسطامی. برای مطالعه بیشتر رک: ابوالفرج ابن جوزی: تلبیس ابلیس، ترجمه علی رضا ذکاوتی قراگزلو، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۸. ص ۳۴۴.

۳- قاسم انصاری: مقدمه دفاعیات عین القضاة همدانی ترجمه شکوی الغریب، تهران: کتابخانه منوچهری، ۱۳۶۰. ص ۲۳.

۴- عبدالحسین زرین کوب: ارزش میراث صوفیه، ص ۵۶.

۵- قاسم انصاری: مقدمه دفاعیات عین القضاة همدانی ترجمه شکوی الغریب، ص ۲۳.

ابوسعید ابی الخیر نیز گه گاه در مجالس سخنان شطح گونه ای به زبان جاری می کرده است. جمال الدین ابوروح از شطحیات ابوسعید در مجالس روایتی نکرده است؛ ولی محمد بن منور و یکی دیگر از مقامات نویسان ابوسعید به چند مورد از شطحیات وی در مجالس وعظ اشاره کرده اند؛ محمد بن منور چنین می گوید:

«شیخ ما گفت: هر که را می او را باید، اینجا باید آمد تا بوی او شنود و آن مجلس های دیگر مجلس علم است و این مجلس حق است. ایشان می در آن کلاه و جاه و عز جویند و اینجا می کلاه و جاه و عز فرو نهند. ایشان آن عز جستن که می جویند و غلط می جویند.»^۱ و در حکایتی دیگر می خوانیم:

«شیخ ما مجلس می گفت، روزی در میهنه. کاروانی بدانجا برگذشت. شیخ گفت: «فرخ این کاروان!» سگکی بدانجا بگذشت. شیخ گفت: «فرخ این سگ! فردا او را در قیامت بر سگ اصحاب الکهف شرف خواهد بود که او این سخن را بشنود»^۲.

یکی از مقامات نویسان ابوسعید چنین روایت می کند:

«نقل است که یک روز مجلس می گفت. چون در سخن گرم شد. در میان سخن گفت: «لَيسَ فِي الْجَبَّتِي سَوَى اللَّهِ!»^۳ و انگشت مُسَبَّحَه برآورد در زیر جُبّه که پوشیده داشت، آنجا که سینه او بود، از آنجا برآمد و بسیار ائمه و مشایخ حاضر بودند چون امام بو محمد جوینی و استاد ابوالقاسم قشیری و استاد اسماعیل صابونی که کس بر این سخن اعتراض نکردند و به دل هیچ انکار نمودند بل که همه بی خویش گشته بودند. به موافقت شیخ همه خرقه ها در میان نهادند و شیخ بر در تخت نشست. کسی گفت: «شیخا! این سخن حسین منصور گفت و او را بر دار کردند و ترا بر تخت نشانند» گفت: «آری او عاشق بود و ما معشوقیم و او خزانه دار بود و ما خلعت بخشیم»^۴.

۱ - محمد بن منور: اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابی سعید، ج ۱، ص ۲۹۹.

۲ - همان، ص ۳۰۰. و برای مطالعه بیشتر رک: همان، صص ۲۸۶، ۲۰۲ و ۲۰۱.

۳ - در جُبّه من جز خدا نیست.

۴ - ابوسعید ابی الخیر: مقامات کهن و نو یافته از میراث عرفانی ابوسعید ابی الخیر مندرج در چشیدن طعم وقت، ص ۱۶۲.

گردآورنده مجالس سبعة، اشاره ای به شطحیات مولانا در مجالس نکرده است؛ ولی افلاکی

شطح گفتن مولانا در حین مجلس گویی را چنین روایت می کند:

«همچنین کرام یاران از یارانِ کرام، رَضَى اللهُ عَنْهُمْ، چنان روایت کردند که روزی حضرتِ خداوندگار، قَدَّسَ اللهُ سِرَّهُ الْعَزِيزِ، در معرفت مست شده بود، فرمود که در قیام قیامت که صفوفِ انبیا و صفوفِ اولیا ایستاده باشند و مؤمنانِ اُمَّتِ فوج فوج جمع آمده، من و شمس الدین هر دو دستِ همدیگر گرفته خرامان و نازان به جَنَّتِ رویم»^۱.

۴-۱-۱۲ طنز

یکی از مسائلی که در مجالس ابوسعید به چشم می خورد و در مجالس مولانا اثری از آن نمی بینیم طنز ابوسعید در حین مجلس گفتن است. طنزی لطیف و دلنشین که در طول تاریخ این سخنان از نمونه های برجسته در نوع خود به شمار می روند. ابوسعید علاوه بر اینکه خود دارای طبعی طنز بود، از طنز دیگران نیز بسیار لذت می برد.^۲ از زیباترین سخنان طنزآمیز او پاسخی است که به خواجه امام مظفر حمدان، از صوفیه برجسته عصر، داد:

«خواجه امام مظفر حمدان در نوقان یک روز می گفت که «کار ما با شیخ بوسعید همچنان است که پیمانۀ ای ارزن. یک دانه شیخ بوسعید و باقی من.» مریدی از آن شیخ ما ابوسعید آنجا حاضر بود، از سر گرمی برخاست و پای افزار کرد و پیش شیخ ما آمد و آنچه از خواجه مظفر حمدان شنوده بود با شیخ حکایت کرد. شیخ گفت: «خواجه امام مظفر را بگوی که آن یک هم تویی ما هیچ نیستیم»^۳.

طنزهای ابوسعید حول دو محور اصلی می چرخید: یکی نوع عادی و رایج کنایه، که همان ذکر ملزوم و اراده لازم است از قبیل داستانی که محمد بن منور نقل می کند:

۱ - شمس الدین احمد افلاکی: مناقب العارفين، ج ۱، ص ۶۷۹.

۲ - محمدرضا شفیعی کدکنی: مقدمه اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابی سعید، ج ۱، ص ۱۰۳.

۳ - محمد بن منور: اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابی سعید، ج ۱، ص ۱۹۲.

«در آن وقت که شیخ ما ابوسعید، قَدَسَ اللهُ رُوحَهُ العَزِيزِ، به نیشابور بود، روزی مجلس می گفت: و استاد امام بلقسم قشیری، قَدَسَ اللهُ رُوحَهُ العَزِيزِ، در مجلس شیخ بود و به چند روز میان استاد امام و دهقانی در آسیایی، که به دیه حسین آباد بود، مقالتی می رفته بود که آن دهقان در آن آسیا دعوی می کرد و استاد امام می گفت: «از آن من است. مقری در مجلس شیخ برخواند (لِمَنْ الْمَلِكُ الْيَوْمَ) ^۱ شیخ ما گفت: «با مَنَّتِ راست است با استاد امام راست کن که می گوید: آسیای حسین آباد از آن من است» ^۲.

نوع دوم «در شکل تصویر هنری اجتماع نقیضین، که به نظر ما محور همه طنزهای واقعی است، مجسم می شود» ^۳ از نمونه های آن داستانی است که محمد بن منور در اسرار التوحید روایت کرده است:

«هم پدرم گفت، رَحْمَةُ اللهِ عَلَیْهِ، که ابتداء حالت شیخ ما، قَدَسَ اللهُ رُوحَهُ العَزِيزِ، که هنوز اهل میهنه شیخ را منکر بودند، رئیس میهنه، خواجه حمویه، رَحْمَةُ اللهِ، به تعصب شیخ از سرخس دانشمندی فاضل آورده بود، تا در میهنه مجلس می گفت و فتوی می داد. روزی این دانشمند به مجلس شیخ آمد. کسی از شیخ ما سؤال کرد که «که خون کیک معفو است؟ و تا به چه مقدار روا بود که بازان نماز کنند؟» شیخ ما گفت: «امام خون کیک، خواجه امام است.» و اشارت بدان دانشمند کرد و گفت: «این چنین مسأله ها از وی پرسید. از ما که پرسید، حدیث او پرسید!» ^۴.

۴-۲ زینت های سخنوری

یکی از شیوه های سخنوری صوفیان در مجالس، استفاده از زینت های سخنرانی و وعظ

- ۱ - المؤمن (۴۰): ۱۶، در آن روز سلطنت عالم با کیست؟
- ۲ - محمد بن منور: اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابی سعید، ج ۱، ص ۲۰۹. برای مطالعه بیشتر رک: همان، ص ۲۰۸.
- ۳ - محمد رضا شفیعی کدکنی: مقدمه اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابی سعید، ج ۱، ص ۱۰۴.
- ۴ - محمد بن منور: اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابی سعید، ج ۱، ص ۲۲۰. برای مطالعه بیشتر رک: همان، صص ۱۰۱ و ۱۰۲. و نیز رک: جمال الدین ابیروح: حالات و سخنان ابوسعید ابی الخیر، صص ۱۱۶ و ۱۱۷.

است. این زینت ها به منظور زیبایی و دلنشینی هر چه بیشتر کلام و درک و دریافت بهتر و بیشتر مخاطبان به کار برده می شدند. همانطور که می دانیم، اگر کلامی به آیه و حدیث مزین گردد، مستمع آن را با جان و دل می پذیرد و باور می دارد؛ زیرا درستی و صحت آن باعث می شود که به صحت و ثوق کلام اطمینان پیدا می کند، همچنین اگر سخنی با شعر و یا حکایت و تمثیلی بیان گردد آن سخن در ذهن جایگزین می شود و فهم و درک محتوای آن کلام برای شنونده سریعتر و راحتتر امکان پذیر می شود؛ بنابراین صوفیان نیز که هدف اصلی ایشان از تشکیل این گونه مجالس ارشاد و وعظ مخاطبان و هدایت آنان به سوی خیر و نیکی است؛ از این روش مهم و با ارزش در سخنوری استفاده می کردند.

۴-۲-۱ آیات قرآن

دلنشین ترین زینت سخنوری در مجالس صوفیه به کاربردن آیات زیبای قرآنی در لابلای کلام است که لطف و ارزش سخن را افزایش داده و تأثیر کلام بر مخاطبان را دو چندان می گرداند.

ابوسعید ابی الخیر را به هنگام مجلس گویی، در لباس اندرزگویان خشک نمی بینیم، بلکه غالباً با همگان چون دوستی مشفق سخن می گوید. او در مجالس خود واعظ غمخواری ها و اظهار ندامت ها نبود و به ندرت در مواعظش از آیاتی یاد می کرد که در آنها به عذاب دوزخ تهدید شده است^۱ بلکه در تأویل و تفسیر آیات قرآنی همواره جنبه های مثبت و امیدبخش آن نامه آسمانی را مدنظر داشته است؛ چنانکه محمد بن منور در اسرارالتوحید نیز بیان کرده است:

«وقتی از اوقات شیخ ما قرآن می خواند و در آخر عهد هر چه آیت رحمت بود می خواند و هر چه آیت عذاب بود می گذاشت. یکی گفت: «ای شیخ! این چنین نظم قرآن شود» شیخ گفت: ساقی تو بده باده و مطرب تو بزن رود تا می خورم امروز که وقت طرب ماست می هست و درم هست و بت لاله رُخان هست غم نیست و اگر هست نصیب دل آعداست

۱ - غلامحسین یوسفی: دیداری با اهل قلم، چاپ سوم، تهران: علمی، ۱۳۷۰، ج ۱، ص ۲۷۰.

پس گفت: «آن ما همه بشارت و مغفرت آمده است به چه خواهیم عیب کردن!»^۱. و در مجلسی از وی سؤال کردند که اخلاص چیست؟ گفت: «سری است از اسرار حق در دل بنده که نظر پاک حق بدان سر است و مدد آن سر از نظر پاک سبحان است و آن مدد رقیب آن سر است و مؤخّذ، که مؤخّذ است، بدان سر است و آن سر لطیفه ای است از الطاف حق چنانک گفت: قوله تعالی: «اللَّهُ لَطِيفٌ بِعِبَادِهِ»^۲ و آن لطیفه به فضل و رحمت حق پیدا آید نه به کسب و فعل بنده»^۳. همچنین ابوسعید روزی در میان مجلس گفت: «الْحَيَوَةُ بِالْعِلْمِ وَالرَّاحَةُ فِي الْمَعْرِفَةِ وَالذُّوقُ فِي الذِّكْرِ وَ ثَوَابُ التَّوْحِيدِ النَّظَرُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى فِي الْجَنَّةِ وَ ثَوَابُ إِدَاءِ الْأَمْرِ الْجَنَّةُ وَ ثَوَابُ اجْتِنَابِ النَّهْيِ الْخُلَاصُ مِنَ النَّارِ»^۴ ثمَّ قَرَأَ الشَّيْخُ: يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْعَنِيُّ الْحَمِيدُ إِنْ يَشَاءُ يُدْهِبْكُمْ وَ يَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ وَ مَا ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ^۵.

بر اساس روایت افلاکی و آنچه که در مجالس سبعة مشاهده می کنیم، مولانا نیز آیات بسیاری در حین مجلس گویی به کار می برده است؛ به طوری که هر هفت مجلس از مجالس سبعة با خطبه ای عربی آغاز شده و در تجاویف خطبه، برای استدلال آیاتی در قدرت و عظمت الهی آمده است: «الحمد لله المقدس عن الاضداد و الاشكال المنزه عن الأنداد و الأمثال، المتعالي عن الفناء و الزوال، القديم الذي لم يزل و لا يزال، مقلب القلوب و مصرف الدهور و القضاء و محول الاحوال لا يقال متى و الى متى فاطلاق هذه العبارة على القديم محال، ابدأ العالم بلا اقتدا و الامثال، خلق آدم و ذريته من الطين الصلصال فمنهم للنعيم و منهم للابعاد، و منهم من سقى شربة الادبار و منهم من

- ۱ - محمد بن منور: اسرار التوحيد في مقامات شيخ ابي سعيد، ج ۱، صص ۲۰۰ و ۲۰۱.
- ۲ - شوری (۴۲): ۹۲، خدا را به بندگان لطف بسیار است.
- ۳ - جمال الدين ابوروح: حالات و سخنان ابوسعید ابي الخير، صص ۱۱۹ و ۱۱۸. و برای مطالعه بیشتر رک: همان، صص ۱۳۳، ۱۲۲.
- ۴ - زندگی به علم است و آسایش در معرفت و ذوق در ذکر است و ثواب توحید نظر به خداوند است در بهشت و ثواب ادای فرمان او بهشت است و ثواب اجتناب از نهی، رهایی از آتش است.
- ۵ - فاطر (۳۵): ۱۷-۱۵، ای مردم شما به خدا محتاجید و تنها خداست که بی نیاز است، اگر بخواهد همه شما را به دیار عدم فرستد و خلقی از نو به عرصه وجود آرد، هیچ این کار بر خدا دشوار نیست.
- ۶ - محمد بن منور: اسرار التوحيد في مقامات شيخ ابي سعيد، ج ۱، ص ۳۰۸. و برای مطالعه بیشتر رک: همان، صص ۳۰۹، ۲۸۹، ۱۰۱، ۲۷۰.

کسی یناب الاقبال، قطع الالسنه عن الاعتراض من المثال.^۱ قوله تعالی: (لا یُسئَلُ عَمَّا یَفْعَلُ وَ هُمْ یُسئَلُونَ)^۲ «^۳

علاوه بر این در کل مجالس سبعة، مولانا، جا به جا برای استناد سخنانش از آیات قرآن کریم استفاده کرده، و ۱۵۷ آیه را در این مجالس، بر شنوندگان عرضه داشته است.^۴ و آن قدر این آیات و کلمات قرآنی را به زیبایی در لابلای سخنان خود جای داده است که روح انسان سرگشته این کلام می گردد:

«... ای قطره بیچاره، خاک خصم تو، باد خصم تو، تاب آفتاب خصم تو، مقصدت که دریاست سخت دورست، ای قطره بی دست و پا، در میان چندین اعدا، جانب دریا چون خواهی رفتن؟ قطره به زبان حال می گوید که: در جان من که قطره ای ام و ضعیفم، شوقی است از تأثیر عنایت دریای بی پایان که «وَوَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا»^۵ اندر این بیابان که سیل ها می لرزند از بیم فروماندن که: «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا»^۶ ... جان آدمی که قطره ای است، میان به خدمت بربست»^۷.

همچنین شمس الدین احمد افلاکی نیز در چندین حکایت به کار بردن آیات قرآن توسط مولانا در مجالس وعظ و معرفت گویی اشاره کرده است:

۱ - سپاس بر خدایی که از ضدّ و همانند، منزّه و از داشتن شبیه و نظیر مبرّأ است، از نابودی و فانی شدن برتر است، قدیمی که پاینده و بی زوال است، تغییر دهنده دل ها است و زمان ها و سرنوشت ها را تحول می بخشد، حال ها را دیگرگون می کند. در قبال او نتوان گفت که کی و تا کی؟ بر خدای قدیم گفتن چنین عباراتی محال است جهان را بدون الگو و پیروی از کسی پدیدار کرد. آدم و خاندان او را از کلوخی بد بو بیافرید. برخی از آنان اهل بهشت و برخی اهل جهنمند، گروهی رانده از درگاه الهی هستند دسته ای شایسته وصالند. برخی شربت بدبختی سر می کشند و بعضی جامه نیک بختی بر تن می کنند.

۲ - انبیاء (۲۱): ۲۳، آنچه خدا انجام دهد بازخواستی ندارد.

۳ - جلال الدین محمد مولوی: مجالس سبعة، ص ۱۰۷. و برای مطالعه بیشتر رک: همان، صص ۱۹، ۸۷، ۹۷.

۴ - توفیق هاشم پورسبحانی: مقدمه مجالس سبعة، ص ۴.

۵ - الاحزاب (۳۳): ۷۲، و انسان ناتوان پذیرفت و انسان هم بسیار ستمکار و نادان است.

۶ - همان سوره، همان آیه، ما بر آسمان ها و زمین و کوه های عالم عرض امانت کردیم، همه از تحمل آن امتناع ورزیدند و اندیشه کردند.

۷ - جلال الدین محمد مولوی: مجالس سبعة، ص ۲۵. و برای مطالعه بیشتر رک: همان، صص ۱۲۴، ۱۲۲، ۱۲۱، ۱۱۷، ۱۱۶، ۱۱۵، ۱۱۴، ۱۱۱، ۱۱۰، ۱۰۹، ۱۰۷، ۱۰۵، ۱۰۴، ۱۰۲، ۱۰۱، ۹۹، ۹۸، ۹۶، ۹۵، ۹۲، ۹۰، ۸۸، ۸۷، ۸۵، ۸۱، ۸۰، ۷۶، ۷۲، ۷۱، ۷۰، ۶۹، ۶۸، ۶۷، ۶۶، ۶۴، ۶۳، ۶۰، ۵۹، ۵۸، ۵۷، ۵۶، ۵۵، ۵۴، ۵۳، ۵۲، ۵۱، ۴۹، ۴۸، ۴۴، ۴۳، ۴۲، ۴۱، ۴۰، ۳۹، ۳۸، ۳۶، ۳۵، ۳۳، ۳۲، ۳۱، ۳۰، ۲۹، ۲۸، ۲۷، ۲۵، ۲۴، ۲۳، ۲۲، ۲۱، ۲۰، ۱۹.

«همچنان روزی حضرت مولانا در میان معرفت فرمود که این آب جویی که ماهیان در وی مقیم اند، تا نان ریزه ای در وی نریزی ماهیان سر برون نمی کنند و بدان نان پاره ها نمی پیچند؛ همچنان جوی حکمت ما که در جوی روان ما روان است تا صدق طلب و اعتقاد درست و اخلاص بی ریا در وی نریزی ماهیان معانی ... از این جوی سر نمی کنند، و گرفتار شصت هیچ صیادی نمی شوند، همانا که تذلل و افتقار عظیم می باید که اضطرار موجب استحقاق است اَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ»^۱

آنچه که کاملاً به وضوح مشخص است، کاربرد آیات قرآنی در نزد مولاناست، و تعداد آیات به کار برده شده در مجالس سبعة بیشتر از آن است که افلاکی در کتاب خود از مجالس مولانا روایت کرده است.

۲-۲-۴ احادیث

احادیث که عبارت از سخنانی است که پیامبر اکرم (ص) و ائمه اطهار به زبان آورده اند و یا افعالی است که انجام داده اند، در مرتبه دوم بعد از قرآن قرار دارد. آنچه در قرآن به طور اجمالی بیان گردیده، در احادیث توضیح و تفصیل می یابد. احادیث از قرن دوم هجری مدوّن گردیده و از نظر بلاغت جایگاه رفیعی دارند. از لحاظ بیانی بسیار زیبا هستند و در لغت و ادب عرب اثری عظیم نهاده اند؛^۲ از این رو صوفیان نیز در مجالس خود، در مرتبه بعد از بیان آیات قرآنی برای زیبایی کلام و استدلال سخنانشان، از احادیث دینی در مجالس خود بهره می جستند.

ابوسعید ابی الخیر نیز گه گاه در بین کلامش از احادیث استفاده می کرد؛ از جمله جمال الدین ابوروح روایت می کند که:

۱ - النمل (۲۷): ۶۲، آیا آن کیست که دعای بیچارگان مضطر را به اجابت می رساند.
۲ - شمس الدین احمد افلاکی: مناقب العارفین، ج ۱، ص ۴۰۰. و برای مطالعه بیشتر رک: همان، صص ۳۹۳ و ۳۹۲، ۲۷۱، ۱۱۴، ۱۵۸، ۱۵۷، ۱۹۵، ۱۹۴، ۳۲۳ و ۳۲۲.
۳- حنا الفاخوری: تاریخ ادبیات زبان عربی، صص ۱۶۴ و ۱۶۵.

درویشی در مجلسی از شیخ سؤال کرد: «الْفَقْرُ أَتَمُّ أَمْ الْغَنَى؟»^۱ شیخ تبسم کرد و... گفت: ای درویش! اتم و افضل و اکمل در شریعت است. چون نظر سبحانی به خود پیدا کند، فقرش غنا گردد و غنایش فقر. بشریت آینه ربوبیت است و هر چه آفریدی بدان نظر نکرد جز با آدمی «ان الله تعالی لم ينظر الى الدنيا منذ خلقها بغضاً لها»^۲ تا دنیا را بیافریده است پادشاه عالم از دشمنی وی بوی نگاه نکردست. چون به حدیث آدمیان رسید گفت: «ان الله لا ينظر الى صوركم و لكن ينظر الى قلوبكم»^۳ همه عالم را در آفرید که امری بس بود...»^۴.

محمد بن منور نیز چنین نقل می کند:

«جدّم شیخ الاسلام ابوسعید، رَحِمَهُ اللهُ عَلَيْهِ، گفت که روزی شیخ ما ابوسعید، قَدَسَ اللهُ رُوحَهُ الْعَزِيزَ، در نیشابور مجلس می گفت: دانشمندی فاضل حاضر بود، با خود اندیشید که این سخن که این مرد می گوید، در هفت سبع قرآن نیست. شیخ، حالی روی بدان دانشمند کرد و گفت: «ای دانشمند! بر ما پوشیده نیست اندیشه خاطر تو، این سخن که ما می گوییم در سبع هشتم است!» آن دانشمند گفت: «سبع هشتم کدام است؟» شیخ گفت: «هفت سُبُعِ آن است که (يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ)^۵ و هشتم سُبُعِ آن است که (فَأَوْحِيَ إِلَى عَبْدِهِ مَا أَوْحَى)^۶ شما می پندارید که سخن خدای، عَزَّ وَجَلَّ، معدود و محدود است... اما آنچه به دل های بندگان می رساند در حصر و عَد نیاید... چنانک رسول صلی الله علیه و سلّم گفت: اِتَّقُوا فِرَاسَةَ الْمُؤْمِنِ فَإِنَّهُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ»^۷.

بر اساس آنچه که در مجالس سبعة و مناقب العارفين می بینیم، مولانا در مجالس خود بسیار از احادیث استفاده می کرد. البته تعداد احادیثی که مولانا در مجالس سبعة به کار برده است،

- ۱ - فقر تمام تر یا غنا؟
- ۲ - خدای تعالی از آن روز که جهان را آفرید بدان ننگریست از خشم خویش نسبت بدان.
- ۳ - خدای به صورت های شمایان نمی نگرد بلکه به دلهاشان می نگرد.
- ۴ - جمال الدین ابوروح: حالات و سخنان ابوسعید ابی الخیر، ص ۱۲۱ و ۱۲۲. و برای مطالعه بیشتر رک: همان، صص ۱۱۷، ۱۲۲.
- ۵ - المائدة (۵): ۶۷، ای پیغمبر آنچه از خدا بر تو نازل شد به خلق برسان.
- ۶ - النجم (۵۳): ۱۰، پس خدا به بنده خود وحی می فرمود.
- ۷ - بهره‌یزید از فراست مؤمن که او به نور خدا می نگرد.
- ۸ - محمد بن منور: اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابی سعید، ج ۱، صص ۱۰۱ و ۱۰۲. و برای مطالعه بیشتر رک: همان، صص ۳۰۹ و ۳۰۸، ۳۰۷، ۲۰۳، ۲۰۱.

تا آنچه که افلاکی روایت کرده بیشتر است. مولانا در مجالس سبعة ۴۰ حدیث از رسول اکرم (ص) و حدیثی از امیرالمؤمنین حضرت علی (ع) را به کار برده است^۱ و بسیار زیبا و دلنشین احادیث نبوی را در تجاویف سخن خود درج کرده است:

«ابتدای تذکیر به خبری کنیم از اخبار مصطفوی، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، آن بشیر نذیر و آن نذیر بی نظیر، سید المرسلین، چراغ آسمان و زمین، ... انه قال: كَسَادُ أُمَّتِي عِنْدَ فِسَادِ أُمَّتِي، إِلَّا تَمَسَكَ بِسُنَّتِي فَلَهُ أَجْرُ مِائَةِ أَلْفِ شَهِيدٍ»^۲ صدق رسول الله. رسول کونین، پیشوای ثقلین، خاص الخاص «لَعَمْرُكَ»^۳، مشرف تشریف «لولاک»^۴، فصیح «أَنَا أَفْصَحُ الْعَرَبِ وَالْعَجَمِ»^۵، پیشوای «آدَمَ وَ مِنْ دُونِهِ تَحْتَ لِوَائِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ لَا فَخْرَ الْفَقْرِ فَخْرِي»^۶، چنین می فرماید که: کساد امت من به هنگام فساد امت من باشد»^۷

همچنین افلاکی چنین روایت می کند:

«روزی حضرت مولانا در شرح نیستی و انکسار و تواضع معانی می فرمود و دلایل معقول و منقول و مکشوف می گفت: مثال فرمود که چون شاخ های درختان بی بار باشند، مثل صنوبر و سرو و شمشاد و سپیددار دایم سر بالا می دارند و اغصان خود را به بالا می کشند و چون درختان بارور باشند؛ تمام شاخ هاشان سر زیر می آرند، متواضع و متذلل می باشند؛ از این رو حضرت پیغمبر ما... به غایت متواضع بود که شجره وجود مبارکش جامع ثمره اولین و آخرین بود تا لاجرم

۱ - توفیق هاشم پورسبحانی: مقدمه مجالس سبعة، ص ۴.

۲ - بی رونقی کار امت من، هنگام فاسد شدن امت است. مگر کسانی که هنگام فساد به شیوه من تمسک کنند. در این حال آنان را پاداش صد هزار شهید خواهند داد.

۳ - به جان تو که آنان در مستی خود حیران بودند.

۴ - اگر تو نبودی افلاک را نمی آفریدم.

۵ - من فصیح ترین مرد عرب و عجمم.

۶ - آدم و پیامبران دیگر روز قیامت تحت حمایت من خواهند بود اما این برای من افتخاری ندارد، فقر افتخار من است.

۷ - جلال الدین محمد مولوی: مجالس سبعة، ص ۲۱. و برای مطالعه بیشتر رک: همان، صص ۱۲۳، ۱۲۱، ۱۱۹، ۱۱۷، ۱۱۵، ۱۱۴، ۱۱۰، ۱۰۹، ۱۰۶، ۱۰۵، ۱۰۱، ۱۰۰، ۸۳، ۸۸، ۸۲، ۷۸، ۷۷، ۷۰، ۶۷، ۶۵، ۶۳، ۵۸، ۵۰، ۴۰، ۳۷، ۳۵، ۳۴، ۳۳، ۳۲، ۲۹، ۲۸، ۲۳، ۲۱، ۲۲.

از جمیع انبیاء و اولیاء متواضع تر و خاکی تر و درویش تر و خمول تر بود چنانک فرمود امیرت
بمُداراتِ الناسِ وَ خُلِقِ الحسَنِ وَ ما أَوْذَى نَبِيٌّ مِثْلَ ما أَوْذَيْتَ؛^۱ چنانک سر و دندان مبارکش
شکستند و او از غایت کرم بی نهایت خود اللّهُمَّ اِهْدِ قَوْمِي فَإِنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ می گفت.^۲

یکی از شیوه های مولانا در به کار بردن آیات و احادیث به هنگام مجلس گفتن این بود که
چون آیه یا حدیثی از نظر طرح مطلب و سیر سخن اهمیت خاصی داشت، آن را به پارسی ترجمه
می کرد، تا مخاطبانی که عربی نمی دانند از مفهوم آن آگاه شوند^۳ این گونه ترجمه دست کم دو
شیوه داشت: نخست آنکه پس از خواندن حدیث، ترجمه کلی آن را می آورد، و ترجمه ممکن است
با بعضی توضیحات همراه باشد.

«قالَ النَّبِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: كُلُّ أَمْرٍ ذِي بَالٍ لَمْ يُبْدَأْ بِاسْمِ اللَّهِ فَهُوَ أَبْتَر. می فرماید مصطفی، علیه
السَّلَام، که: هر کاری که در او خطری باشد و عزتی باشد و فایده ای باشد چون به نام خدا پناه
نگیرد در آغاز آن کار، هرچند که جهد کنند آن کار تمام نشود و عاقبت سر به پشیمانی و خسارت
بیرون کند.»^۴

شیوه دوم این است که آیه یا حدیث را بخش بخش می خواند و همراه با هر بخش ترجمه
آن را می آورد. در این شیوه نیز ممکن است بعضی توضیحات با ترجمه آورده شود:

«قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ» ... قُلْ: بگو، ای قال تو
بهتر از حال، ای قال تو کمال کمال. «یا عبادی» یا، ندای بعید است، یعنی ای دور افتادگان از

۱- فرمان داده شدم به مدارا کردن با مردم و نیک خلقی در حالی که آزار ندید هیچ پیغمبری به اندازه ای که من
آزار دیدم.

۲- پروردگارا قوم مرا هدایت کن زیرا که آنها نمی دانند.

۳- شمس الدین احمد افلاکی: مناقب العارفین، ج ۱، صص ۱۵۲ و ۱۵۳. و برای مطالعه بیشتر رک: همان، صص
۵۰۴، ۲۷۱، ۱۵۹ و ۱۵۸، ۱۸۵ و ۱۸۴.

۴- محمد غلامرضایی: «مجلس گویی و شیوه های آن بر اساس مجالس سبعه مولوی»، در دست انتشار، ص ۷.

۵- جلال الدین محمد مولوی: مجالس سبعه، ص ۵۸.

۶- الزمر (۳۹): ۵۳، بدان بندگانم که اسراف بر نفس خود کردند بگو هرگز از رحمت خدا ناامید مباشید.

جادهٔ راه به وسوسهٔ دیو سیاه ... رتبا ظلمنا: ظلم کردیم، از راه سخت دور افتادیم. عجب باشد اگر ما خلاص یابیم. الذین اسرفوا: ای بندگان حق که اسراف کردید و از راه سخت دور افتادید ... علی انفسهم. این ظلم بر خود کردید و پنداشتید که به دیگران می کنید...»^۱.

۴-۲-۳ اقوال بزرگان

از جمله مواردی که مشایخ صوفیه به عنوان زینت های سخنرانی در مجالس از آن استفاده می کردند اقوال و سخنان خود یا سایر بزرگان و مشایخ صوفیه به زبان عربی بود که بسیاری از این اقوال پرمحتوا و گران بها هستند.

ابوسعید ابی الخیر در مجالس خود گاهی سخنانش را به صورت جملات عربی بیان می داشت، برخی از این جملات از آن مشایخ و بزرگان دیگر بود و شیخ عیناً همان جملات را نقل می کرد و این امر بر زیبایی کلام وی می افزود.

در حالات و سخنان ابوسعید ابی الخیر این گونه اقوال را کمتر مشاهده می کنیم و در اسرارالتوحید تعداد این گونه اقوال عربی بیشتر است و محمد بن منور نسبت به جمال الدین ابوروح به این موضوع بیشتر توجه داشته است.

«شیخ الاسلام گفت: یک روز بر سر منبر بر زبان شیخ برفت «لَا يَجِدُ السَّلَامَةَ أَحَدٌ حَتَّى يَكُونَ فِي التَّدْبِيرِ كَأَهْلِ الْقُبُورِ»^۲ بدین لفظ بیان کرد که سلامت در بی اختیاری است و از راه تدبیر دور بودن و خود را در عجز با اهل گورستان برابر کردن.»^۳

محمد بن منور در اسرارالتوحید چنین روایت می کند:

«شیخ ما ابوسعید، قَدَسَ اللهُ رُوحَهُ الْعَزِيزَ، گفت، در میان مجلس، که ما را به خواب دیدند مرده و زنج بر بسته و سخن می گوئیم. کسی گویدی که «فرا مردمان نگویی که

۱- جلال الدین محمد مولوی: مجالس سبعة، صص ۳۶ و ۳۷ و ۳۸.
۲- هیچ کس روی سلامتی نبیند تا آنگاه که در تدبیر همچون اهل قبور بود.
۳- جمال الدین ابوروح: حالات و سخنان ابوسعید ابی الخیر، ص ۱۱۸. و برای مطالعهٔ بیشتر رک: همان، ص ۱۲۴.

سخن می گویند اگر گویند چنین گویند» شیخ گفت: «آنگاه که بمردی او بماند. پس، مات العبد و هُوَ لَمْ يَزَلْ لَمْ يَزَلْ^۱»^۲

بی تردید مولوی به زبان عربی تسلط کامل داشت، به زبان عربی کتاب می خواند، شعر می سرود، موعظه می کرد و در مجالسش نیز سخنان و عبارات عربی خود و دیگر بزرگان را بسیار به کار برده است؛ البته تعداد این گونه اقوال عربی در مجالس سبعة از آنچه که در مناقب العارفين افلاکی ذکر گردیده، بسیار بیشتر است و مولانا با مهارت استادانه و تسلطی که بر زبان فارسی و عربی دارد بسیار زیبا و شایسته این اقوال عربی را در میان گفتار فارسی خود جای داده است، به گونه ای که در مجالس سبعة می خوانیم:

«دل کیست کو حدیث خودو درد خود کند پیدا بود که جنبش دل تا کجا رسد»

«لَا تَكُونُوا مِنْ أبنَاءِ الْعَمَلِ وَ كُونُوا مِنْ أبنَاءِ الْأَزَلِ»^۳ زاهدان از عمل اندیشند که چنین کنیم و چنان کنیم. عارفان از ازل اندیشند که حق چنین کرد و چنان کرد و از های و هوی عمل خود نیندیشند.

«عارفان چون دم از قدیم زنند های و هو را میان دو نیم زنند»

«الزَّاهِدُ يَقُولُ كَيْفَ أَصْنَعُ وَ الْعَارِفُ يَقُولُ كَيْفَ يَصْنَعُ»^۴.

افلاکی نیز در مناقب العارفين چنین روایت می کند:

«همچنان در خانه پروانه، معرفت می گفت و در شرح آسمان ها و زمین و ستارگان و

آفرینش جهان بی نهایت بیان ها فرمود و گفت که صورت این عالم اهل حق را و معنی دان را

دیدار است؛ همچنان تاج الدین اردبیلی گفت: پس مصطفی، الدنیا جیفه، چرا گفت و این چگونه

باشد؟ فرمود که از طالبان او مباش تا تو را جیفه نماید و از حساب کلاب نباشی؛ چه به غیر از

محبت حق تا هر چه مشغول شوی جیفه است و از جیفه بتر؛ هماره طالب حق باش و او را طلب،

۱ - بنده مرد و او همچنان جاودانه است.

۲ - محمد بن منور: اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابی سعید، ج ۱، ص ۲۴۱. و برای مطالعه بیشتر رک: همان، صص ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۰۹، ۲۹۳، ۲۸۹، ۲۰۳.

۳ - فرزند عمل مباشید و فرزند ازل باشید.

۴ - زاهد گوید: چه کنم؟ ولی عارف گوید: او چه کند؟

۵ - جلال الدین محمد مولوی: مجالس سبعة، صص ۷۸ و ۷۹. و برای مطالعه بیشتر رک: همان، صص ۱۰۵، ۱۱۰، ۹۶، ۹۵، ۹۴، ۸۹، ۷۹، ۷۸، ۷۷، ۶۷، ۵۵، ۵۴، ۵۱، ۴۶، ۴۲، ۳۵، ۳۴، ۲۸، ۲۲.

تا لایق دیدار باشی و در همه اشیا او را توانی دیدن و نظرٍ ما رأیتُ شیئاً إلاّ و رأیتُ اللهَ فیهِ^۱ ملکِ
یمین تو باشد»^۲.

۴-۲-۴ اشعار فارسی

موضوع شعر و شعرخوانی یکی از کارهای هنری صوفیان است، و تا جایی که به خانقاه
مربوط می شود، شعرخوانی و شعرسرایی از جمله عوامل ضروری طریقت به شمار می رود. نیاز
صوفیان به شعر عرفانی و وجود شاعران عارف در زمره صوفیان و پذیرش آنها از سوی توده مردم،
سبب می گردید که شعر عرفانی گسترش یابد و به حد اعلاّی کمال خود برسد و از ارزش والایی
برخوردار گردد به گونه ای که بخش مهمی از ادبیات رسمی زبان فارسی شامل اشعار صوفیانه و
عرفانی است و بی تردید مسلک طریقت و خانقاه در به وجود آمدن و حفظ و نگهداری این گنجینه
اشعار سهم بسزایی دارد.^۳ اما شعر صوفیه تنها نتیجه سکر و وجد نیست و فقط جذبات و غلبات
روحانی و معنوی را بیان نمی دارد، زیرا در مجالس وعظ و تذکیر بیان معانی به گونه ای دیگر
است، و از این رو معانی مربوط به مناجات و موعظه و مضامین راجع به شریعت نیز در شعر
صوفیانه منعکس شد و این نوع معانی نثر تعلیمی صوفیه را پدید آورده است، که عالی ترین و قوی
ترین مظاهر آن در اشعار سنایی، عطار، مولوی و... پدیدار گردیده است.^۴

شعر صوفیانه فارسی حدوداً در اوایل قرن پنجم هجری، توسط ابوسعید ابی الخیر و سایر
بزرگان در خراسان معمول و متداول گردید.^۵ و از قدیمی ترین نمونه های شعر تعلیمی صوفیه
قطعات و رباعیاتی است که شیخ ابوسعید در جواب مسائل و مطالب مریدان خوانده است و در
اسرارالتوحید و حالات سخنان ابوسعید آمده است.^۶

۱- من هیچ چیز ندیدم جز اینکه خداوند را در آن مشاهده کردم.

۲- شمس الدین احمد افلاکی: مناقب العارفين، ج ۱، ص ۵۰۴. و برای مطالعه بیشتر رک: همان، صص ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۵۲، ۱۵۳.

۳- محسن کیانی: تاریخ خانقاه در ایران، ص ۳۸۱.

۴- عبدالحسین زرین کوب: ارزش میراث صوفیه، ص ۱۴۴.

۵- سید محمد دامادی: ابوسعید نامه، ص ۷۱.

۶- عبدالحسین زرین کوب: ارزش میراث صوفیه، ص ۱۴۴.

ابوسعید، نخستین شیخ عارفی بود که در مجالسش بیشتر از به کار بردن آیات و احادیث به خواندن اشعار توجه داشت.^۱ و همین امر باعث برانگیخته شدن خشم معاندین و مخالفین علیه او گردیده بود؛ چنانکه جمال الدین ابوروح روایت می کند:

«از حسن مؤدب نقل کنند، که مرید خاص و خادم شیخ بوده است، که شیخ، قدس الله روحه، به ابتداء، به نیشابور آمد و مجلس می گفت. قبولی عظیم یافت. و مریدان بسیار پدید آمدند. و مال ها فدا می کردند. و در آن عصر استاد ابوبکر اسحاق مقدم کرامیان بود. و قاضی صاعد مقدم و رئیس اصحاب ابوحنیفه بود و هر دو شیخ را منکر بودند و شیخ پیوسته بر سر منبر بیت گفتی و هر که را واقعه ای بودی به بیت بیرون دادی و ایشان می شنیدند و بدان اعتراض می کردند».^۲

همچنین خواندن شعرهای عامیانه و سروده های مردم کوچه بازار که غالباً مردم لابلای آنها را به زبان می آوردند، از خصایص عمده مجالس وی بوده است. به گونه ای که یکی از زنان زاهده و اشرافی نیشابور که مشتاق مجالس ابوسعید بود و خود نمی توانست در مجلس او شرکت کند دایه خود را به مجلس وی فرستاد و از او خواست پس از بازگشت، سخنی از گفته های شیخ برای وی بازگو کند، هنگامی که دایه برگشت، کدبانو پرسید چه تحفه آورده ای گفت، این بیت:

«من دانگی سیم داشتم حبه کم دو کوزه می خریده ام پاره کم
بر بریط من نه زیر مانده است و نه کم تا کی کوی قلندری و غم غم»

آن کدبانو چنان آشفته شد که دایه را وادار کرد دهان خود را بشوید البته بعدها چنان شیفته ابوسعید شد که هر چه داشت در راه تصوف خرج کرد.^۳

ابوسعید در فهم و نقد اشعار طبعی لطیف داشت و دلبستگی وی به شعر چنان بود که گاهی با شنیدن یک شعر، ناگهان تغییر حالتی عظیم در او ایجاد می گردید^۴ چنانکه روزی «قوال پیش شیخ ما، قدس الله روحه العزیز، این بیت می خواند:

۱ - همو: تصوف ایرانی در منظر تاریخی آن، ترجمه مجد الدین کیوانی، تهران: سخن، ۱۳۸۳. ص ۴۲.

۲ - جمال الدین ابوروح: حالات و سخنان شیخ ابوسعید ابی الخیر، ص ۹۰.

۳ - همان، ص ۲۶.

۴ - محمدرضا شفیعی کدکنی: مقدمه اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابی سعید، ج ۱، ص ۱۰۸.

اندر غزل خویش نهان خواهم گشتن تا بر دو لب ت بوسه دهم چونش بخوانی
شیخ از قوال پرسید که این بیت کراست؟ گفت: عمّاره گفته است. شیخ برخاست و با جماعت
صوفیان به زیارت خاک عمّاره شد.^۱

ابوسعید اشعار بسیار زیادی به فارسی و عربی در مجالس خود انشاد می کرد، که تقریباً تمام
آنها از کلام متقدمان وی بوده است. آن گونه که از حالات و سخنان شیخ ابوسعید برمی آید،
بیشتر اشعار فارسی که وی در مجالس خود، بر منبر می خوانده، از پیر ابوالقاسم بشر بن یاسین
(متوفی ۳۸۰ هـ.ق) بوده است که از مشایخ دوران جوانی وی به شمار می رفته است. و با وجود
اینکه بشر و صوفیان پیش از ابوسعید، شعر می سروده اند، قبل از شیخ در بین صوفیه خراسان
شعر چندان رواج نداشته است.^۲

جمال الدین ابوروح چنین روایت می دارد که شیخ ابوسعید در مجلس آخر روی به پسرش
ابوطاهر کرد و گفت: «یا باطاهر! برپای باش» برخاست. جامه او بگرفت و به خود کشید و گفت:
تو را و فرزندان تو را به خدمت صوفیان وقف کردم. این نصیحت ما را گوش دار. و این بیت بگفت،
بیت:

«عاشقی خواهی که پایانش بری بس که بپسندید باید ناپسند
زشت باید دید و انگارید خوب زهر باید خورد و انگارید قند»^۳

در مرکز اشراف بر ضمایر و کرامات ابوسعید، که قبلاً در مورد آن توضیح داده شد، بیان
اشعار رمزی و شعرخوانی وی قابل توجه است. در بسیاری از حکایات که تلقی کرامت یا
ضمیرخوانی از طرف ابوسعید گردیده، سخنی بوده است که شیخ به صورت مجمل و یا بیتی شعر
بیان می کرده، و صاحب واقعه داستان آن را با توجه به زمینه روحی خود بر مشکل و یا نیت

۱ - محمد بن منور: اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابی سعید، ج ۱، ص ۲۶۷.

۲ - عبدالحسین زرین کوب: جستجو در تصوف ایران، ص ۶۳. و نیز محمدرضا شفیعی کدکنی: چشیدن طعم وقت،
ص ۱۸.

۳ - جمال الدین ابوروح: حالات و سخنان ابوسعید ابی الخیر، ص ۱۳۴. و برای مطالعه بیشتر رک: همان، صص ۹۰،
۱۰۶، ۱۲۳، ۱۲۱، ۹۶، ۱۲۰، ۱۱۹، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۳۵.

باطنی خویش تفسیر کرده است؛ بنابراین سهم شعرخوانی های ابوسعید را در کرامت وی نمی توان از یاد برد.^۱

محمد بن منور، داستان کرامتی از ابوسعید، و بیان شعری متناسب در حین مجلس گویی را چنین روایت می کند:

«درویشی بود، در نیشابور او را عظیم به دنیا میلی بود و پیوسته چیزی جمع می کردی و بر جمع و اذخار حرص داشتی. یک شب وی را دزد در شد و هر چه در خانه داشت جمله ببرد، مگر مرقع آن درویش که پوشیده داشت و نقدی که داشت، در آنجا دوخته بود. بماند. دیگر روز برخاست، رنجوری عظیم و با کسی نگفت و به مجلس شیخ آمد. شیخ، در میان سخن، روی بدان درویش کرد و گفت: ای درویش، بیت:

آری جاننا دوش به بامت بودم گفتمی دزد است دزد نبود من بودم
آن درویش فریاد درگرفت و پیش شیخ آمد و آن نقد که مانده بود پیش شیخ بنهاد. شیخ گفت: درویش چنین باید، شما را هیچ چیز ندهند.»^۲

مولانا نیز در مواعظ خود همانند سایر صوفیان واعظ به مناسبت حال و مقال از حافظه خود اشعاری می خوانده؛ چنانکه این مطلب در احوالات وی نیز آمده است:

مولانا شعر را چون هنر سخن گفتن می دانست وی دریافته بود که نثر تنها برای بیان وعظ و موعظه نارسا است از این رو به خواندن شعر در خلال گفتارش روی آورده بود، شعر مولانا از حکایات عامیانه و امثال و حکم مایه می گیرد، شعر او انعکاس عادات، عرف ها و تعبیرات وقایع زمان است و در کل می توان گفت اشعار وی با عناصر مردمی آمیخته گردیده است.^۳

۱ - محمدرضا شفیعی کدکنی: مقدمه اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابی سعید، ج ۱، ص ۱۰۰.
۲ . محمد بن منور: اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابی سعید، ج ۱، ص ۱۰۴ و برای مطالعه بیشتر رک: همان، صص ۳۴۶، ۳۲۴، ۳۱۴، ۳۰۵، ۳۴۳، ۳۰۱، ۲۶۹، ۲۶۷، ۲۲۰، ۲۰۳، ۲۰۱، ۱۶۰، ۱۲۲، ۱۰۴، ۸۴، ۱۰۲، ۷۳، ۶۸، ۵۹، ۶۲. و نیز رک: ابوسعید ابی الخیر: مقامات کهن و نو یافته از میراث عرفانی ابو سعید ابی الخیر مندرج درچشیدن طعم وقت، صص ۱۷۹، ۱۵۹.
۳- عبدالباقی گولپینارلی: مولانا جلال الدین، صص ۴۰۶ و ۴۰۷.

در مجالس سبعه جا به جا اشعاری به چشم می خورد؛ اما همه این اشعار از سروده های خود مولانا نیست، بلکه اشعاری از دیگران از جمله نظامی، سنایی، عطار و... به کار برده شده است. او از میان تمام شاعران ایران سنایی و عطار را بیشتر می پسندید.

تمام منابع متفقاً ذکر کرده اند که مولانا بعد از آمدن «شمس»، وعظ را ترک کرد،^۱ از این رو اشعاری که سروده خود مولانا است و در مجالس سبعه آمده و یا افلاکی ذکر کرده، شعرهایی هستند که در دوره نخستین زندگی در اثنای وعظ از طبع او تراویده است.^۲ که برخی از این ابیات ابیات در مثنوی و دیوان وی راه یافته است.^۳

«چندان که تو در طلب از یک پوست بیرون می آیی عروس معنی از یک پوست بیرون می آید و چون تو از دوم پوست بیرون می آیی، او از دوم پوست بیرون می آید، می گوید که:

«اگر یگانه شوی با تو دل یگانه کنم ز مهر خلق و هوای کسان کرانه کنم»

چون تو باز به حکم هوی و شهوت در پوست اندر می روی، او نیز در حجاب می رود، می گویی: عروس معنی، ای مطلوب عالم! ای صورت غیبی، ای کمال بی عیبی! جمال نمودی باز چرا در حجاب رفتی؟ او جواب می گوید: زیرا که تو در حجاب هوی و شهوت رفتی.

«دلدار چنان مشوش آمد که می پرس هجرانش چنان پر آتش آمد که می پرس

گفتم که: مکن، گفت: مکن تا نکنم زین یک سخنم چنان خوش آمد که می پرس»^۴

افلاکی در بسیاری حکایات به شعرخوانی مولانا در حین معرفت گویی و برگزاری مجالس

اشاره کرده است: «همچنان منقول است که روزی در محفلی معرفت می فرمود، گفت: سلطان

العارفین بایزید، رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ، سخنی عجب فرموده است و در غایت خوبی گفته که من به

۱ - نگاه کنید به: شمس الدین احمد افلاکی: مناقب العارفین، ج ۲، ص ۷۰۹. و نیز رک: جعفر مدرس صادقی: مقدمه مقالات مولانا (فیه ما فیه)، صص ۱۸ و ۱۹.

۲ - عبدالباقی گولپینارلی: مولانا جلال الدین، ص ۴۰۹.

۳ - همان، ص ۴۱۱.

۴ - جلال الدین محمد مولوی: مجالس سبعه، صص ۲۶ و ۲۷ و برای مطالعه بیشتر رک: همان، صص، ۱۲۳، ۱۲۰، ۱۱۹، ۱۱۸، ۱۱۷، ۱۱۶، ۱۱۱، ۱۰۴، ۱۰۳، ۱۰۲، ۱۰۱، ۹۹، ۹۶، ۹۴، ۹۳، ۹۱، ۸۹، ۸۸، ۸۶، ۸۵، ۸۴، ۸۶، ۸۵، ۸۴، ۸۳، ۸۲، ۸۱، ۸۰، ۷۹، ۷۸، ۷۷، ۷۶، ۷۳، ۷۲، ۷۱، ۷۰، ۶۸، ۶۷، ۶۶، ۶۵، ۶۴، ۶۳، ۶۲، ۵۶، ۵۴، ۵۳، ۵۲، ۴۹، ۴۸، ۴۷، ۴۶، ۴۵، ۴۴، ۴۱، ۴۰، ۳۶، ۳۳، ۳۱، ۳۰، ۲۹، ۲۷، ۲۶، ۲۵، ۲۴، ۲۲.

حضرت محمد رسول الله برای شقّ قمر و فلقِ حَجَر و اجتماعِ شَجَر و تَكَلّم نبات و مَدَر، ایمان
نیاوردم بلکه ایمان برای آن آوردم که از کمال حکمت اصحاب و امت خود را از شَرَبِ شراب
نهی کرد و بر امت خود حرام کرد،... چه اگر در آن مزه لذتی و منفعتی بودی اول خود کردی و
دیگران را هم ترغیب دادی و چون شاگرد خاصِ خالق بود آنچه از حق شنید آن را کرد و آن
را گفت:

ترک این شَرَبِ ار بگویی یک دو روز در کنی اندر شرابِ خُلدِ پوز
چونک اغلب بد بدند و ناپسند بر همه می را مُحَرَّم کرده اند^۱

۴-۲-۵ اشعار عربی

علاوه بر اشعار فارسی گاهی اوقات اشعار عربی نیز در مجالس صوفیه توسط شیخ مجلس
قرائت می شد؛ اما نسبت خواندن اشعار عربی به اشعار فارسی به خاطر رعایت سطح معلومات
مخاطبان، بسیار کمتر بود.

ابوسعید نیز از جمله صوفیانی است که در مجالس وعظ خویش گه گاه در کنار اشعار
فارسی، اشعار عربی نیز به کار می برد. هرچند که وی سی هزار بیت شعر عربی در خاطر داشته
است و یک روز بر سر راه بسطام بیش از هزار بیت از اشعار تازی به زبان آورده است؛ ولی به نظر
نمی رسد که او مانند برخی از صوفیان به زبان عربی شعر سروده باشد.^۲

جمال الدین ابوروح به خواندن اشعار عربی توسط ابوسعید در مجالس وعظ اشاره ای نکرده
است. ولی محمد بن منور در چند حکایت به این مسأله توجه داشته است:

۱ - شمس الدین احمد افلاکی: مناقب العارفين، ج ۱، صص ۱۵۷ و ۱۵۶. و برای مطالعه بیشتر رک: همان، صص
۵۶۵، ۵۴۷، ۵۲۹، ۵۲۸، ۵۱۷، ۵۱۴، ۵۱۳، ۵۱۰، ۵۰۹، ۵۰۴، ۴۹۷، ۴۹۴، ۴۸۳، ۴۶۵، ۴۵۶، ۴۵۵، ۴۴۷، ۴۳۶،
۴۲۲، ۴۰۱، ۴۰۰، ۳۹۹، ۳۹۸، ۳۶۲، ۳۵۹، ۳۵۸، ۳۰۲، ۳۰۱، ۲۹۷، ۲۸۴، ۲۸۱، ۱۹۸، ۱۹۵، ۱۹۴، ۱۷۶، ۱۷۲،
۱۶۲، ۱۶۱، ۱۵۸، ۱۵۷، ۱۵۶، ۱۵۵، ۱۵۳، ۱۵۰، ۱۴۴، ۱۱۲، ۱۱۴.
۲ - فریتس ماير: ابوسعید ابی الخیر(حقیقت و افسانه)، ص ۲۴۱.

«خواجه بلفتوح عیاضی گفت که از خواجه حسین غنا دوستی شنیدم که گفت: در نیشابور در مجلس شیخ بوسعید بودم، شیخ سخن می گفت در میان سخن اندیشه سرخس و والده به دلم بگذشت. شیخ در حال روی به من کرد و گفت:

لِنَعَجَلَ عَلَيَّ أُمَّ عَلِيَّكَ حَفِيَّةٌ تَنُوحُ وَ تَبْكِي مِنْ فِرَاقِكَ دَائِمًا^۱
من از مجلس شیخ بیرون آمدم و حالی روی به سرخس نهادم و والده را در بیماری وفات یافتم، تنگ در آمده، من رسیدم و او را بدیدم او را وفات رسید دانستم که آنچه شیخ فرموده بود: «لِنَعَجَلَ» سبب آن تعجیل این بود.^۲

مولانا بسیاری از آثار شعرای عرب را مطالعه کرده بود و پیوسته گرم خواندن اشعار عرب بوده است؛ چنانکه، «شمس»، او را از مطالعه دیوان متنبی، منع کرده بود.^۳

این نکته به وضوح اشتغال مولانا به مطالعه شعر عرب را نشان می دهد. طبیعتاً بسیاری از این ابیات را در خاطر خود داشته و گه گاه خود نیز ابیاتی عربی می سروده است و این ابیات را در حین مجلس گویی مناسب موضوع سخن به عنوان شاهد و مثال بیان داشته، چنانکه در مجالس سبعة و مناقب العارفين می بینیم، هرچند تعداد ابیات عربی به کار برده شده در مجالس مولانا نسبت به ابیات فارسی بسیار کمتر است، ولی در حد خود چشم گیر و قابل توجه است.

«قرأ المقرى. بيار اى مقرى، سلاسل جلاجل اجزای عاشقان را به الحان قرآن بجنبان بگو که: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ.

بسم الاله مسبب الاسباب	لعباده و مفتوح الابواب
و رضیت بالرحمن ربی محسناً	فهو الذی يعطی بغیر حساب
و رجوت مغفره الرحيم المرتجى	عند الذنوب الغافر التواب ^۱ » ^۲

۱ - بشتاب به سوی مادری مهربان و نوازشگر که همواره در فراق تو زاری می کند و اشک می ریزد.
۲ - محمد بن منور: اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابی سعید، ج ۱، ص ۱۲۷. و برای مطالعه بیشتر رک: همان، صص ۳۱۵، ۲۰۳، ۱۳۰.
۳ - شمس الدین احمد افلاکی: مناقب العارفين، ج ۲، ص ۶۲۳.

افلاکی نیز به کاربرد ابیات عربی در مجالس توسط مولوی توجه داشته و در چندین حکایت به آن اشاره کرده است:

«همچنان منقول است که روزی در صفت بدگوهران منکر معانی می گفت؛ فرمود که مگر عقربی در کنار جویی گشت می کرد؛ از ناگاه سنگ پشتی یعنی کاسو سوی عقرب بیامد که در چه کاری؟ گفت چاره ای می جویم تا آن سوی جویم گذر افتد؛ ... کاسو به حکم شفقت و غریب نوازی عقرب را چون خویشان بر پشت بگرفت و بر روی آب روانه شد؛ چون در میانه جو رسیدند عقرب را هوس نیش زدن شد بر پشت سنگ پشت خیشی می کرد؛ پرسید که چه می کنی؛ گفت: هنرنمایی می کنم؛ تو کرم خود نموده بر ریش من مرهم نهادی، من بر تو نیش می زنم، بر تو مهربانی من همین است؛ همان لحظه کاسو در آب غوطه خورد و عقرب نابکار، به مار جهنم پیوست و این بیت را فرمود:

«أَلَا فَاقْتُلُوا النَّفْسَ الْخَبِيثَ وَ بَادِرُوا
وَ لَا تَتْرُكُوهَا حَيَّةً فَهِيَ عَقْرَبٌ»^۴

۴-۲-۶ ضرب المثل ها

یکی دیگر از زینت های سخنوری در مجالس صوفیه استفاده از ضرب المثل ها و امثال و حکم است.

ضرب المثل ها، گذشته از احتوا بر مطالب و نکات ارزشمند اخلاقی و ادبی، فوائد لغوی فراوان و همچنین آشنایی با واژه ها و مصطلحات پیشه وران، صنعتگران و ارباب حرف و مشاغل، ما

۱ - به نام خدایی که سبب ساز بندگان است و گشاینده درهای رحمت است. از پروردگار خوشنودم او خدایی است که عطا بی شمار دارد. به بخشش آن خدای بخشنده امیدوارم، او خدایی است که گناه بندگان را می بخشد و توبه او را می پذیرد.

۲ - جلال الدین محمد مولوی: مجالس سبعة، ص ۷۱، ۷۹، ۸۱، ۹۶.
۳۹، ۴۱، ۶۷، ۶۹، همان، صص

۳ - هان بگشید نفس خبیث را و در کشتن آن شتاب کنید و آن را زنده رها نکنید که آن کج دم است.

۴ - شمس الدین احمد افلاکی: مناقب العارفين، ج ۱، ص ۵۶۴. و برای مطالعه بیشتر رک: همان، صص ۵۳۰، ۵۱۰، ۵۱۱.

را در شناخت افکار، روحیات، اخلاق و صفات گذشتگان که در طول تاریخ سینه به سینه و دست به دست گشته و به ما سپرده شده است، بسیار یاریگر است.

بنابراین صوفیان نیز در لابلای سخنانشان، حین مجلس گویی از ضرب المثل های رایج فارسی و حتی عربی نیز استفاده می کردند و بر لطف و زیبایی سخنان خود، با به کار بردن امثال مناسب با محتوای سخن، می افزودند.

ابوسعید ابی الخیر نیز از ضرب المثل های رایج فارسی و عربی، به طرز بسیار زیبایی در سخن خود استفاده می کرد؛ اگر چه جمال الدین ابوروح در حکایات و روایات خود به ضرب المثل های به کار برده شده توسط ابوسعید در مجالس اشاره ای نکرده، ولی محمد بن منور در چندین حکایت، ضرب المثل هایی را که ابوسعید در حین مجلس گویی به کار برده، ذکر کرده است:

«در آن وقت که شیخ ما ابوسعید، قَدَّسَ اللهُ رُوحَهُ العَزِيزِ، به نیشابور بود، مؤذن مسجد مطرز، یک شب سحرگاه، بر مناره قرآن می خواند، و در آن همسایگی ترکی بیمار بود. آن ترک را بر آواز آن مؤذن وقت خوش نبود. و بسیاری بگریست. چون روز شد کس فرستاد و مؤذن را بخواند و گفت: «دوش بر مناره قرآن تو می خواندی؟» گفت: «آری» گفت: «دیگر بار بر بخوان» مؤذن پنج آیتی بر خواند. ترک بگریست و آن مؤذن را دو دُرُست زر داد؛ چون مؤذن از نزدیک آن ترک بیرون آمد، به مجلس شیخ آمد. شیخ سخن می گفت. در میان مجلس دو سگبان از در خانقاه شیخ درآمدند و از شیخ چیزی خواستند شیخ روی به مؤذن کرد و گفت: «آن دو دُرُست زر، که این ساعت آن ترک به تو داد، به هر دو ده» مؤذن در تفکر بماند که ترک، زر تنها به من داد، آنجا هیچ کس نبود. شیخ چه گونه بدانت؟ او در تفکر بود شیخ گفت: «بسیاری اندیشه مکن که آب گرمابه پارگین را شاید!» مؤذن را وقت خوش گشت و زر بدیشان داد»^۱.

مولانا نیز در مجالس خود و حین معرفت گویی در اثنای سخنانش ضرب المثل های بسیار

۱ - محمد بن منور: اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابی سعید، ج ۱، ص ۱۱۱. و برای مطالعه بیشتر رک: همان، صص ۵۱، ۶۸، ۸۰، ۱۶۹، ۲۴۵، ۲۹۹، ۳۰۷، ۳۲۷، ۳۴۰.

زیبا و رایج فارسی و عربی، متناسب با بحث و موضوع سخن بکار می برد.

«علی أنفسهم» این ظلم بر خود کردید و بینداشتید که بر دیگران می کنید. آتش در دکان خود زدیت و سرمایه خود را سوختید و شاد می بودیت که دکان خصمان خود را می سوزیم. «بد مکن که بد افتی، چه مکن که خود افتی»^۱ ۲.

مولانا از ضرب المثل های عربی نیز همانطور که ذکر شد در مجالس سبعة استفاده کرده است:

«... برصیصا با خود می گفت: ای نفس شوم! شاد می بودی به آنکه دعای تو مستجاب است و شاد می بودی که در دل و دیده خلقان عزیز و عظیمی و شاد می بودی... همان شیطان خود را بدان صورت بدو نمود و گفت: این همه بر تو من کرده ام و هنوز قادرم. چاره تو در دست من است. مرا سجده بکن تا تو را برهانم. گفت: این چه مقام سجود است، گردن من در طناب است! گفت: به سر اشارتی بکن به نیت سجود «و العاقلُ یَکْفِیهِ الإِشَارَةُ»^۳ برصیصا از حلاوت جان سجود کرد. طناب در گردنش سخت شد»^۴.

۴-۲-۷ حکایات

داستان ها و حکایات اغلب نمودار نیک و بد زندگی و آموزش طریق رسیدن به درجات عالی، و سعادت و رستگاری هستند، غرض اصلی در بیان آنها تعلیم و تفهیم نتایج اخلاقی و اندرزهای مطرح در داستان است، و چون در داستان ها به جای تأمل در نقش شخصیت ها و تفسیر اجزای داستان به پیام کلی حاصل از برخورد شخصیت ها و نتیجه حوادث می اندیشیم

۱ - برای مطالعه بیشتر رک: علی اکبر دهخدا: امثال و حکم، تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۲، ج ۱، ص ۱۵۸.

۲ - جلال الدین محمد مولوی: مجالس سبعة، ص ۳۸. و برای مطالعه بیشتر رک: همان، صص ۵۲، ۴۸، ۳۱.

۳ - اشاره ای برای انسان عاقل کافی است. برای آگاهی بیشتر رک: علی اکبر دهخدا: امثال و حکم، ج ۱، ص ۲۵۸.

۴ - جلال الدین محمد مولوی: مجالس سبعة، ص ۵۱. و برای مطالعه بیشتر رک: همان، صص ۷۷، ۵۵، ۲۲، ۲۸.

حکایات بر روی اعمال و رفتار افراد تأثیر بیشتری می گذارند^۱ و صوفیه بر اثر آمیزش با مردم و به قصد ارشاد آنان در مجالسی که برگزار می کردند، اغلب مطالب خود را همراه با حکایات بیان می کردند تا مواعظشان بیشتر و بهتر در ذهن مخاطبان جایگیر شود.

طرح داستان ها و حکایاتی برگرفته از زندگی گروه های مختلف مردم که با سلايق و علایق ایشان آلفت و پیوندی ناگسستنی دارد، در برنامه مجلس گویان جایگاه ویژه ای را به خود اختصاص داده بود و در حکایاتی که برای بیان مقصود خود، مطرح می ساختند، ذکر هزل ها، و مثال های متداول بین مردم؛ مستمعان را به شنیدن بیشتر راغب و علاقمند می ساخت و باید گفت قصه گویی و حکایت پردازی، با مجالس صوفیه رابطه ای نزدیک دارد به طوریکه احساسات و اندیشه های آدمی، در لابلای آن به زبانی رسا و بلیغ بازگو می گردد.

خمیرمایه اصلی و مضمون حکایات، اغلب از زندگی عادی و روزمره عامه مردم کوچه و بازار در شهر و روستا و یا حتی سرگذشت خود شیخ گرفته شده است و شیخ مجلس گو در زیر پوشش همین نوع حکایات عامه پسند نرم نرمک نظر مطلوب خود را پایه گذاری می کرد و بعد در کنار آن موضوع اصلی را مطرح می ساخت.^۲

ابوسعید نیز به منظور تهذیب و تربیت مریدان و حاضران در مجلس این روش را به کار می بست و در این زمینه وی پیش آهنگ عارفان بزرگی از جمله سنایی، عطار، مولانا و دیگر عارفان به حساب می آید. زیرا این دسته از عارفان نیز ترجیح داده اند که حقایق زندگی و معانی عرفانی را در قالب داستان های دلنشین و حکایات جذاب بیان کنند.^۳ البته بیشتر حکایاتی که ابوسعید در مجالس بیان می داشت داستان هایی از زندگی و سرگذشت خود بود که جنبه حکمت آمیز و پندگونه داشت و در اکثر موارد نکته ای عرفانی در دل آن حکایت نهفته بود.

جمال الدین ابوروح چنین روایت می دارد:

۱ - تقی پور نامداریان: رمز و داستان های رمزی، چاپ دوم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۷. صص ۱۳۲ و ۱۳۳.

۲ - علی فاضل: «جستاری نو در نثر تعلیمی صوفیه»، ص ۹۶۹.

۳ - سید محمد دامادی: ابوسعیدنامه، ص ۶۷.

«استاد عبدالرحمن گفت که در نیشابور شیخ مجلس می داشت. یکی درآمد و سلام گفت و

گفت:

«مردی غریبم و در این شهر در آمدم، همه شهر آوازه تو می بینم. می گویند که تو را کرامات ظاهر است، اکنون کرامتی به من نمای» و شیخ گفت: «ما به أمل بودیم، به نزدیک شیخ ابوالعباس قصاب، او را همین واقعه افتاد، یکی به نزد شیخ ابوالعباس درآمد و همین سؤال بکرد. شیخ گفت: می بینی چیست از احوال ما که آن نه کرامات است، آنچ اینجا می بینی پسر قصابی است از پدر قصابی آموخته، چیزی بدو نمودند و او را ربودند و به بغداد تاختند پیش ابوبکر شبلی بردند، و از آنجا به مکه بردند، و از آنجا به بیت المقدس بردند و خضر را، علیه السّلم، آنجا به وی نمودند، و در دل خضر افکندند تا ما را قبول کند و صحبت افتاد، پس آنگاه اینجا باز آوردند و عالمی را روی به ما آوردند تا از خرابات ها می آیند و از فسادها توبه می کنند و از اطراف عالم سوختگان او را از ما می جویند. کرامت بیش از این چه بود؟» پس مرد گفت: «یا شیخ! کرامتی می باید وقتی که ببینم» گفت: «لیک این نه کرم اوست که پسر بُزکُشی در صدر بزرگان بنشیند... این همه نه کرامت است؟ آنگه شیخ ما گفت: «یا جوانمرد! ما را با تو نیز همان است که شیخ ابوالعباس را با آن مرد...» شیخ گفت: «هر که به جمله کریم را باشد همه حرکات و سکنات وی کرامت بود»^۱.

محمد بن منور نیز در چندین حکایت به این مسأله اشاره کرده است:

«شیخ ما ابوسعید، قدس الله روحه العزیز، در نیشابور مجلس می گفت: در میانه سخن گفت:

«استاد امام دیر می رسد» دوبار بگفت که «عجب عجب» ساعتی سخن گفت... استاد امام از در، درآمد... شیخ روی به استاد کرد و گفت: «یا استاد! ما دوش از تو غافل نبوده ایم عیادت تو به حکایتی بخواهم گفت: روزی دهقانی نشسته بود. برزگر او را خیار نوباوه آورد. دهقان حساب خانه برگرفت هرکس را یکی بنهاد و یکی فرا غلام داد که بر پای ایستاده بود. دهقان را هیچ نماند. غلام خدمت کرد. بستاند و می خورد. خواجه را نیز آرزو آمد، گفت: پاره ای فرا من ده، غلام خدمت کرد

۱ - جمال الدین ابوروح: حالات و سخنان ابوسعید ابی الخیر، صص ۱۰۵ و ۱۰۶. و برای مطالعه بیشتر رک: همان، ص ۱۳۱.

و پاره ای فرا خواجه داد. دهقان چون به دهان برد، تلخ بود. گفت: ای غلام خیاری بدین تلخی و تو بدین خوشی می خوردی؟ گفت: از دست خداوندی که چندین سال شیرینی خورده باشم، به یک تلخی چه عذر آرم که رد کنم، ای استاد!^۱

مولانا نیز از این شیوه و زینت سخنوری تا سرحد کمال استفاده کرده و در مجالس خود از آن بهره جسته است. وی در مجالس مختلف و موقعیت های گوناگون با توجه به موضوع مورد بحث به منظور تفهیم بهتر و تأثیر بیشتر سخنش بر مخاطبان با استفاده از حکایات ساده، زیبا، جذاب و پرمحتوا به مقصود خود که ارشاد و هدایت مجلسیان بود، نایل می گشت.

حکایات و قصه های گفته شده توسط مولانا بندرت ممکن است ابداع خود وی باشد و غالباً مأخوذ از روایات و مجموعه های مشهور و متداول در عصر وی از جمله کلیله و دمنه، مرزبان نامه، سندباد نامه، قابوس نامه، و... است.^۲

مولانا در مجالس سبعه؛ حکایت های بسیاری را در خلال مواعظ خود ذکر کرده که حکایت کوتاه ذیل، نمونه ای از آنهاست:

«آورده اند که قصابی گوشت به نسبه دادی و کودکی نویسنده داشتی بر دکان، فرمودی که بنویس که فلان چندین برد، پیش فلان چندین است. روزی مرغ مردارخوار از هوا در پرید و یک پاره گوشت بریود. گفت: ای کودک بنویس چارکی گوشت، پیش مردار خوار داریم. روزی دیگر مردارخوار به رسم عادت قصد گوشت کرد. قصاب حيله اندیشیده بود، مرغ درماند، سرش ببرید و بر قناره درآویخت از بهر عبرت مردارخواران. کودک گفت: استاد! آنچه تر است پیش مرغ نوشتم، که «أَسْرِقُوا عَلَي أَنفُسِهِمْ»^۳ آنچه مرغ را پیش توست، چند نویسم؟ استاد جامه بدرید که کار گوشت سهل بود، اگر از بهر سر، سرخواهند، من چه کنم؟»^۴.

۱ - محمد بن منور: اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابی سعید، ج ۱، صص ۷۷ و ۷۸. و برای مطالعه بیشتر رک: همان، صص ۳۷۲، ۱۵۸، ۴۳، ۳۳-۳۶.

۲ - عبدالحسین زرین کوب: جستجو در تصوف ایران، ص ۳۰۰.

۳ - الزمر (۳۹): ۵۳. بر نفس خودشان اسراف کردند.

۴ - جلال الدین محمد مولوی: مجالس سبعه، ص ۳۸. و برای مطالعه بیشتر رک: همان، صص ۴۰، ۴۷، ۴۹، ۵۳، ۵۵، ۶۵، ۶۶، ۶۸، ۶۹، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۹۱، ۹۵.

اکثر داستان های مجالس سبعه را در مثنوی مولانا نیز می یابیم و ذکر این نکته لازم است که مقالات شمس الدین تبریزی هم در فراهم آمدن مجالس سبعه بی تأثیر نبوده است.^۱ احمد افلاکی نیز در مناقب العارفین ضمن حکایت های متعدد، از معرفت گویی و مجالس مولانا به شیوه حکایت پردازی در مجالس اشاره کرده است:

«همچنان روزی حضرت مولانا اصحاب را معانی می فرمود؛ در اثنای سخن حکایتی مثال آورد که مگر نحوایی در چاه افتاده بود؛ درویشی صاحب دل بر سر چاه رسیده بانگی زد که ریسمان و دُول بیارید، تا نحوی را از چاه بیرون کشیم؛ نحوی مغرور اعتراض کرد که رَسَن و دَلو بگو؛ درویش دست از خلاص او باز کشید و گفت تا من نحو آموختن تو در چاه بنشین؛ اکنون جماعتی که اسیر چاه جاه و طبیعت گشته اند و پیوسته به پَر هنر خود می پرند، تا ترک آن خیالات و هنرها نکنند و پیش اولیاء سرنهند، حقا که از آن چاه خلاص نیابند.»^۲

۴-۲-۷-۱ حکایات انبیاء و اولیاء

گاهی اوقات صوفیان مجلس گو علاوه بر بیان کردن حکایات و قصه های عامیانه و متداول حکایت ها و داستان هایی از زندگی پیامبران و اولیا را نیز نقل می کردند؛ زیرا داستان زندگی پیامبران و اولیای حق، نمونه بارز و مظهر عینی حوادث مکرر انسانی و نفسانی است و تنها حادثه ای تاریخی که یک بار اتفاق افتاده و تمام شده باشد، نیست؛ بلکه حوادث و وقایعی هستند که در هر زمان و مکان تکرار می شوند.^۳ موضوع حکایت هایی که صوفیان از زندگی انبیا و اولیا، در

۱ - توفیق هاشم پور سبحانی: مقدمه مجالس سبعه، ص ۲۳.

۲ - شمس الدین احمد افلاکی: مناقب العارفین، ج ۱، ص ۱۳۶. و برای مطالعه بیشتر رک: همان، صص ۵، ۵۶۴، ۵۲۸، ۵۱۷، ۵۱۳ و ۵۱۲، ۵۰۹ و ۵۰۸، ۵۰۷ و ۵۰۶، ۴۹۷، ۴۹۵ و ۴۹۴، ۴۹۳، ۴۸۳ و ۴۸۲، ۴۴۸ و ۴۴۷، ۴۳۷ و ۴۳۶، ۴۳۳ و ۳۰۱، ۳۶۲ و ۳۰۰، ۲۹۷، ۲۸۶ و ۲۸۵، ۲۷۱، ۱۹۸ و ۱۹۷، ۱۹۶ و ۱۹۵، ۱۸۵ و ۱۸۴، ۱۶۱ و ۱۶۰، ۱۵۹ و ۱۵۸ و ۱۵۷، ۱۵۳ و ۱۳۶، ۱۳۵ و ۱۱۵، ۱۱۴ و ۱۱۲، ۱۰۵، ۳۵ و ۳۴.

۳ - تقی پورنامداریان: داستان پیامبران در کلیات شمس، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۴، ص ۹۷.

مجالس خود بیان می کردند شامل معجزات، کرامات، چگونگی برگزیده شدن آنها از طرف حق، رفتار و گفتار ایشان در ارتباط با یاران و مریدان و... می گردید.

جمال الدین ابوروح و محمد بن منور به گفتن حکایت اولیا و انبیا توسط ابوسعید در مجالس اشاره ای نکرده اند، بلکه وی بیشتر به بیان حکایات عامیانه و یا داستان هایی از زندگی و سرگذشت خود پرداخته، ولی به گونه ای که در مجالس سبعة و مناقب العارفين مشاهده می کنیم، مولانا جلال الدین بسیار به این موضوع توجه داشته است و در کنار حکایات عامیانه و مردم پسند، حکایات انبیا و اولیای حق را نیز نقل می کرده است.

حکایات و داستان هایی که مولوی درباره پیامبران ذکر کرده، اغلب از قصص قرآنی الهام گرفته شده و وی با مهارت در فن سخنوری با کمال فصاحت و بلاغت آن داستان ها را پروراند و برای مستمعان بازگو نموده است. هدف وی از بیان این حکایات جالب و آموزنده، آشنایی بیشتر با احوال، اقوال و سرگذشت انبیاء، اولیا و ارشاد و تربیت مجلسیان از این طریق بوده است؛ بنابراین در مجالس سبعة حکایات هایی را می توان دید که مولانا به شیوه ای زیبا بیان داشته است، از جمله در مجلس دوم می خوانیم:

«روزی باد، به حکم توسنی، از راه سرعت حرکت، در انبان آرد پیرزنی درآمد و آن آرد پیرزن را بریخت. پیرزن از تهور باد به تظلم به حضرت سلیمان آمد که ای ولیعهد امر حق،... باد که به حکم توست در میدان «و سَخَرْنَا لَهُ الرِّيحَ»^۱ می شد، «و يُرْسِلُ الرِّيحَ»^۲ به رسم ذات نامحسوس خود در انبان آرد من آمد و آردم بریخت. تاوان آرد من از باد بستان، یا باد را ادب کن، تا بار دیگر گرد دسترس بیوه زنان نگردهد.

سلیمان گفت: هم باد را ادب کنم و هم تو را ضمان و غرامت بکشم. بروید از کسب زنبیل بافی من آرد پیرزن بدهید و باد را به زندان حبس کنید تا بدانید که بادی را که نه مکلف است و نه

۱ - ص (۳۸): ۳۶، ما باد را به فرمان او کردیم.

۲ - الاعراف (۷): ۵۷، او باد را می فرستد.

مخاطب، از بهر حق پیرزنی حبس می کنند. عدل «لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ»^۱ ظالمانی را که دل پیر و جوان را به ظلم کباب کنند، فرو نخواهد گذاشتن.^۲

افلاکی نیز به حکایات مولانا در ارتباط با انبیاء و اولیا، تحت چند حکایت اشاره کرده است: «همچنان منقول است که روزی در اثنای معرفت فرمود که یَحْسِبُ النَّاسُ أَنَّ الْمَخَاطِرَةَ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: «وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ»^۳ ... بعد از آن فرمود که روزی حضرت مصطفی، علیه السلام، صحابه ای را بخواند و او در نماز بود؛ چون تمام کرد برخاست و بیامد رسول به او عتاب کرد که چرا دیر آمدی؟ گفت: نماز می کردم؛ فرمود که آخر نه مَنَّتْ می خواندم؟ الْأَبْرَارُ لَا يَحْتَمِلُ الْإِنْتِظَارَ.»^۴

۳-۴ زبان

زبان مجلس گویان دارای ویژگی هایی است که آن را از دیگر انواع زبان ها متمایز ساخته است. مهم ترین جنبه آن، نزدیکی با زبان گفتاری و درآمیختگی با زبان ادبی است. بدین معنا که در این مجالس لحن خطابی از یک سو و رعایت مقتضای شنوندگان و ارائه سخن از سوی دیگر مورد توجه قرار می گیرد. اما در هر صورت هدف اصلی آن، هدایت و ارشاد حاضران به سوی نیکی و کمال است؛ با وجود این، زبان مجالس با نوعی فراز و فرود همراه است، گاهی به صورت ساده و در حد فهم عوام است و زبانی آراسته، مسجع و با آیات و احادیث و شواهد شعری آمیخته می گردد. اگرچه لحن ساده، بر کل فضای مجالس حاکمیت دارد، اما حضور سجع ها، ترکیبات شاعرانه، کلمات و جملات کوتاه و بلند عربی، بدان جنبه ادبی و آراسته می بخشد و

۳- غافر (۴۰): ۱۶، در آن روز سلطنت عالم با کیست؟
۲- جلال الدین محمد مولوی: مجالس سبعة، ص ۶۹. و برای مطالعه بیشتر رک: همان، صص ۲۷، ۳۴، ۳۵، ۴۰، ۴۵، ۴۷، ۴۹، ۵۳، ۵۵، ۵۸، ۵۹، ۶۵، ۶۶، ۶۸، ۶۹، ۷۲، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۹۱، ۹۵، ۱۱۸، ۱۱۹.
۳- البقره (۲): ۱۹۵، خود را به مهلکه و خطر نیفکنید.
۴- شمس الدین احمد افلاکی: مناقب العارفین، ج ۱، ص ۲۷۱. و برای مطالعه بیشتر رک: همان، صص ۲۸۶، ۲۸۵، ۳۵، ۳۴، ۴۹۴، ۴۹۳، ۱۸۵، ۱۸۴، ۱۵۷، ۱۵۶، ۵۲۸ و ۵۲۷.

به همین جهت، «مجالس» زمانی که به حالت مکتوب در می آیند، یکنواخت و هم سطح به نظر نمی رسند.^۱

۴-۳-۱ زبان خطابه و زبان محاوره

در مجالس صوفیه دو نوع زبان خطابه و زبان محاوره را می توان دید:

زبان خطابه، زبانی است که در ایراد خطابه ها به کار می رود و به دلیل پیروی از ضوابط و قواعد مخصوص به خود، از زبان معمول محاوره یا زبان گفتگو، دور می گردد، به این معنی که در خطابه هدف گوینده، تنها بیان مطالب مورد نظر نیست، بلکه سخنور و خطیب در پی یافتن وسایلی برای جلب توجه شنونده و تأثیر بخشیدن هرچه بیشتر به کلام خود نیز هست. بدین جهت، همانطور که قبلاً ذکر شد، مجلس گو در سخن خود از آیات قرآن، احادیث، ضرب المثل ها، حکایات و استفاده می کند. پس می کوشد تا با واژه های فصیح و خوش آهنگ معانی مورد نظر خود را بیان نماید.^۲

در خطابه، شیوه کلام آراسته تر است و حشو و زوایدی که در کلام محاوره، معمولاً به کار می رود، حتی الامکان در آن وجود ندارد، به گونه ای که سخن، گذشته از معنی، تا حدودی نمایانگر نوعی تناسب لفظی و انسجام معنایی است.^۳

لحن خطابی دوستانه و طرز بیان مجلس گو از جمله خصوصیات است که به گفتار وی جلوه و جلای خاصی می بخشد و در جلب نظر شنوندگان بسیار مؤثر است. زبان خطابه نخستین بار، ضوابط خاص کلام را محدود و مشخص می سازد و این مشخصات و ممیزات آن را از نثر محاوره جدا می سازد.

زبان محاوره و گفتگو را باید اولین مرحله از مراحل زبان به شمار آورد، تنها این نوع از انواع زبان است که نه در انتخاب لفظ و نه در معنی، ضوابط و قواعد خاصی را رعایت نمی کند. در این

۱- منصور رستگارفسایی، انواع نثر فارسی، ص ۲۵۶.

۲- منصور رستگارفسایی، انواع نثر فارسی: ص ۲۴۵.

۳- حسین خطیبی: فن نثر در ادب پارسی، چاپ دوم، تهران: انتشارات زوار، ۱۳۷۵. ج ۱، ص ۵۴.

نوع گوینده کلیه تعبیرات و لغاتی را که زبان محاوره مرتجلاً در دسترس اندیشه او می گذارد، به کار می برد و معمولاً گزینش و انتخابی از جهت کلمات و الفاظ در میان نیست. معانی در قالب جملاتی ساده بیان می گردد و جملات با نظم ساده و ابتدایی، در زنجیره کلام جای می گیرد؛ هدف نهایی در این نوع کلام آن است که مقصود را به ساده ترین شکل، به گونه ای که از آن به فصاحت و بلاغت تعبیر می شود، بیان گردد.^۱

از مطالعه مجالس ابوسعید این گونه دریافت می شود که لحن کلام خطابی در مجالس وی آمرانه و نزدیک به شیوه معمول محاوره مردم عصر وی بوده است. زبان وی قوت و صلابت خاص خود را دارد و مانند سیل تندی است که از بلندی برخاسته و در مسیر خود خس و خاشاک الفاظ زمانه را همراه خود می سازد و سرانجام روان گشته، طراوت و تازگی می بخشد. شیخ آن چنان مخاطب را در تصرف خود می آورد که شنونده مبهوت و تحت سیطره و استیلای کلام او قرار می گیرد.^۲

زبان ابوسعید در عین سادگی نهایت پختگی را دارا بود، که جمع میان آنها کار آسانی نیست. در کلام وی این ویژگی «سادگی و پختگی» چشمگیر است. در دو کتاب حالات و سخنان ابوسعید ابی الخیر و اسرار التوحید عین عبارت و سخنان رد و بدل شده میان افراد به همانگونه که در اصل بوده است حفظ گردیده و این امر دقت مولفان در حفظ اقوال و عبارات شیخ یا معاصران او و توجه به ارزش هنری این گونه تعبیرات در زنجیره طبیعی گفتار عصر وی را نشان می دهد.^۳

در مواردی لهجه نیشابور اصالت خود را به خوبی در کلام ابوسعید به هنگام مجلس گوئی نشان می دهد که از آن جمله مکالمه شیخ با سیف الدوله والی نیشابور است:

«ابراهیم ینال برادر کهین سلطان طغرل بود و شحنة نیشابور بود و عظیم بد بود و سخت بیدادگر و شیخ ما به نیشابور بود و در آن مدت که شیخ ما در نیشابور بود، در هر مجلسی در حق او از شیخ ما دعا خواستندی و شیخ ما دعا نگفتی. گفتی: «نیکو شود، تا روز آدینه ای شیخ مجلس،

۱- همان، ص ۵۳.

۲- سید محمد دامادی: ابوسعیدنامه، ص ۹۱.

۳- محمدرضا شفیعی کدکنی: مقدمه اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابی سعید، ج ۱، ص ۱۸۳.

می گفت. ابراهیم ینال در مجلس شیخ آمد. بسیاری بگریست ... پیش تخت شیخ آمد و بایستاد.
شیخ گفت: «چیست؟» گفت: «مرا بپذیر» گفت: «نت وا» گفت: «بایدم» شیخ گفت: «نت وا» گفت:
«بایدم» چون سه بار بگفت، شیخ تیز در وی نگریست، گفت: «نعمتت برود» گفت: «شاید» گفت:
«امیریت نباشد» گفت: «شاید» گفت: «جانت ببرد» گفت: «شاید» ...^۱

لحن سخن در مجالس مولانا بیشتر جنبه خطابی داشته و به شیوه واعظان و خطیبان آن
زمان نزدیک بوده است؛ ولی در عین حال مولانا زبان مردم را فراموش نکرده و از زبان فارسی
کلاسیک بهره نجسته، بلکه از زبان مردم استفاده کرده است. فارسی مولانا، کاملاً زبان مردم است و
تمام خصوصیات و تعبیرات زبان جامعه عصر خود را داراست.^۲

مولانا نیز مانند ابوسعید کلامش از صلابت و پختگی خاصی برخوردار است، به طوریکه در
زمان حاضر خواندن مجالس و مواعظ وی دلنشین و زیبا و پند آموز است.

نکته ای که در مجالس سبعة به چشم می خورد، این است که مولانا در مجالس، به دلیل
حضور مخاطبان به کلام خویش، بیشتر جنبه خطابی داده است که برخی از این خطابه ها به
حاضران باز می گردد و گه گاه خطابه ها در حکایات و داستان های مطرح شده مطاوی مجلس
است و در مواردی مولانا خطاب را به گونه ای بیان می کند که شنوندگان خود را مخاطب داستان
یا مطلب احساس می کنند.^۳

«ای بندگان من! ای بندگان سوخته من! ای بندگان سوخته خرمن من! ای زندانیان درد و
خَزَن! ای سوختگان آتش پشیمانی! ای خانه و خرمن خود سوخته به نادانی! ای آتش خواران! ای
خونباران که از حد برده و نومید گشته اید! نومید مشوید از رحمت بی نهایت بی پایان بنده نواز
کارساز خداوندی ما».^۴

۱- محمد بن منور: اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابی سعید، ج ۱، ص ۱۱۶.

۲- عبدالباقی گولپینارلی: مولانا جلال الدین، ص ۴۲۱.

۳- محمد غلامرضایی: «مجلس گویی و شیوه های آن بر اساس مجالس سبعة مولوی»، در دست انتشار، ص ۶.

۴- جلال الدین محمد مولوی: مجالس سبعة، ص ۴۲. و برای مطالعه بیشتر رک: همان، صص ۲۷، ۳۰، ۳۲، ۵۱، ۱۱۱، ۱۱۶، ۱۱۹.

علاوه بر نداها، فراوانی فعل های امری و خطابى نیز نمود دیگری است، از جنبه خطابى

مجالس مولانا:

«گر خواهی که این سخن روشن تر شود، در حال انبیاء نظر کن که ایشان هر کار که کردند آغاز به این کردند ... اگر نام خود را خواستند، هم از بهر این نام خواستند تا خلقتان بشنوند که این نام بزرگ نامشان را چون بزرگ کرد ... اگر نام خود را می خواهید نام خود را بهلید، این نام را بگیرد و اگر حرمت خود می خواهید، حرمت این نام را نگاه دارید ...»^۱.

۴-۳-۲ واژگان

مجلس گویان والا مقام بر این باور بودند، که برای شنوندگان باید مطالبی گفته شود که ملموس و مفهوم باشد؛ از این رو با واژه ها، بازی های ظریف، غیر تصنعی و حتی عوامانه می کردند، و واژگان را با مهارتی خارق العاده و با رعایت زیر و بمی و فراز و فرودی حساب شده به کار می بردند و از این طریق شنوده را مسلوب الاختیار، شیفته و مسحور سخنان و مواعظ خویش

می ساختند، که از آن می توان به نوعی سحر حلال تعبیر نمود.^۲

برخی از واژگان که ابوسعید در مجالس خود به کار می برد از نوادر لغات است که محمد بن منور و تا حدودی جمال الدین ابوروح در کتاب خود به همان واژگان اشاره کرده اند:

«یک روز در مجلس آن عزیز وقت را سؤال کردند(ثُمَّ رَدُّوا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمْ الْحَقُّ)^۳ بر این آیت سخن می گفت. به آخر گفت: «سَمَاعِ این آیت روحانیان را درست آید و آن مقام باز پسین است پس از همه جهدها و طاعت ها و عبادت ها و... خواری ها و مَذَلَّتْ ها این همه یکان یکان پدید می آید ... هر روز جهد دیگر پیش گیرد. بر خود چیزها واجب کند و ما این همه کردیم. در

۱- همان، ص ۵۸. و برای مطالعه بیشتر رک: همان، ص ۵۴، ۵۵.

۲- علی فاضل: «جستاری نو در نثر تعلیمی صوفیه»، ص ۹۹۲.

۳- انعام(۶): ۶۲، سپس به سوی خدای عالم که بحق مولای بندگان است باز می گردند.

ابتدای حالت هژده چیز بر خود واجب کردیم... روزه بر دوام داشتیم... در هیچ کودک آمرَد نگاه نکردیم، و در محرّمات نگاه نکردیم... و در تسلیم و نظاره بودیم.^۱

همچنین در داستان فرمان دادن ابوسعید به حسن مؤدب لغات و واژگان معمول عصر وی به چشم می خورد:

«هم حسن مؤدب گفت: رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْه، که چند روز بگذشت که در خانقاه، هیچ گوشت نیاورده بودم، که وجه آن نداشتم و جمع را تقاضای گوشت می بود. یک روز شیخ ما ابوسعید، قَدَسَ اللهُ رُوْحَهُ الْعَزِيزِ، مجلس می گفت . مرا گفت: «برخیز یا حسن و بر آن بُرنا شو» و به انگشت اشاره کرد ... شیخ گفت: «ای جوان! آن دُرُست که بر بند داری، دیناری و حبه ای است، بدو ده!» آن جوان دست به بند کرد و دُرُست به من داد. من بشدم و با پیش شیخ آوردم. شیخ گفت: می شو تا به سِرِ اسپریس. جوانی قصاب، برّه ای شیر مست بر دست دارد، تکلف ها کرده. آن را به دیناری بخر و بازو، هم، شو به شُوْله و آن برّه را در آن گُو انداز تا چهارپایان گُو دهانی چرب کنند ...»^۲

با مطالعه مجالس سبعه و مناقب العارفين ملاحظه می کنیم که مولانا در کلام خود از واژگان عصر خویش استفاده می کرده که اکنون در زبان ما چندان رایج نیستند:

«از آفت خودپرستی و فتنه اصنام، نفس نگاه دار تا همچو عبادت جهودان و ترسایان بر ضلالت و بطلان نباشند. مبشّرات نصرت خویش را بفرست تا لشکر قایمان و صایمان و مجاهدان را به بشارت نصرت تو ثابت قدم دارند ... ترسی که در دل طالبان است که آن ترس هزیمت انگیزد، در دل شیاطین موسوس نه، و قوتی که در دل شیاطین است، در دل ضعفای دین نه تا ایشان را به قوّت و تأیید داوود وار منهزم گردانند»^۳

۱ - جمال الدین ابوروح: حالات و سخنان ابوسعید ابی الخیر، ص ۴۷ و ۴۸.
۲ - محمد بن منور: اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابی سعید، ج ۱، صص ۱۱۰ و ۱۰۹ و برای مطالعه بیشتر رک: همان، صص ۲۰، ۴۳، ۶۳، ۷۵، ۹۰، ۹۸، ۱۰۷، ۱۱۱، ۱۱۶، ۱۲۷، ۱۴۷، ۱۶۳، ۱۶۹، ۱۵۸، ۱۶۸، ۱۷۷.
۳ - جلال الدین محمد مولوی، مجالس سبعه، ص ۵۷. و برای مطالعه بیشتر رک: همان، صص ۲۳، ۲۴، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۹، ۴۲، ۶۸، ۱۱۶، ۱۰۲.

افلاکی نیز در مناقب العارفين سعی کرده است واژگانی که مولانا در حین معرفت گویی به کار برده، همان را دقیقاً ذکر نماید:

« همچنان روایت کردند که روزی حضرت مولانا در معنی این بیت معانی فرمودند:
تا نگویی سر سلطان را به کس تا نریزی قند را پیش مگس
حکایتی فرمود که شخصی به جانب شهری عزیمت کرده بود تا طراری آن قوم را دریابد و در آنجا
به عیاری مشغول شود؛ ناگاه به محله ای رسید، کودکی را دید که کلیجه بردست گرفته بود و
می خورد؛ این عیار از او درخواست کرد، کودک گفت: نمی دهم؛ به جد گرفت، کودک گفت:
همچون گاو بانگی بزن تا بدهم؛ عیار سو به سو نظر کرد، هیچ کسی ندید، از غایت جوع البقر، بقر
وار بانگی بکرد، گفت: اکنون بده؛ گفت: نمی دهم، از آنک مادر و پدر من سپرده اند که کلیچه را
به گاو مده که لایق گاو گاه باشد»^۱.

۳-۳-۴ ترکیبات

از جمله مواردی که در کلام ابوسعید به چشم می خورد استفاده از ترکیبات است:
«... شیخ در مجلس بود. بوعلی متنگروار آمد و در کنجی نشست چنانک کس وی را
نشناخت. چون شیخ گرم شد گفت: «مگر ابوعلی سینا امروز در مجلس ما حاضر است که سخن ما
همه بر قانون حکمت می رود.» باری چون آسمان دان به مجلس آسمان بین آید هر آینه سخن
بر این طرز باید گفت»^۲.
محمد بن منور در حکایات متعدد ترکیبات به کار برده شده توسط ابوسعید را ذکر کرده
است:

۱- شمس الدین احمد افلاکی: مناقب العارفين، ج ۱، ص ۴۴۷. و برای مطالعه بیشتر رک: همان، صص ۱۹۵، ۱۱۱، ۳۹۱، ۲۸۵، ۴۰۰، ۴۸۲، ۴۹۳.
۲- جمال الدین ابوروح: حالات و سخنان ابوسعید ابی الخیر، ص ۱۴۵.

«چون شیخ در سخن آمد و مجلس به نیمه رسید، در میان سخن، روی به حمزه کرد و گفت: «ای حمزه! برخیز که آن دُرُست زر که در زیر آن شاهدیوار، پنهان کرده ای همین ساعت دزد ببرد...»^۱

مولانا نیز مانند ابوسعید، علاوه بر واژگان زیبا و فصیح از ترکیبات متعددی در مجالس خود استفاده می کرده است:

«گفتند: چون این یخ وجود ما کاسد شود، و از تاب آفتاب معصیت گداختن گیرد، چاره ما یخ فروشان چه باشد، تا باز متاع ما قیمت گیرد و کیسه های امید ما پر شود؟ جواب فرمود که: ... سنّت من این است که چون دوستان من راه غلط کنند پای در خارستان معصیت نهند، اثر زخم بینند، به ستیزه هم در آن خارزار ندوانند.»^۲

افلاکی نیز در چنین حکایت به این مسأله توجه داشته است:

«همچنان منقول است که روزی حضرت در مجمعی معانی و حقایق می فرمود؛ از ناگاه جوانی معتبر از در درآمد و بر بالای پیری بنشست، بعد از زمانی حضرت مولانا فرمود... اکنون در این زمان می بینم که جوانانِ نو خیز بی تحاشی و دهشت، پیرانِ راه را لگدها می زنند و هیچ از خَسَفِ عاقبت و مَسَخِ باطن اندیشه نمی کنند...»^۳

۴-۳-۴ ایجاز و اطناب

تنوع واژگان و چیرگی در گزینش صحیح و به جای آنها از دیگر ویژگی های زبان مجلس

۱- محمد بن منور: اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابی سعید، ج ۱، ص ۱۷۷. و برای مطالعه بیشتر رک: همان، صص ۵۳، ۱۶۲، ۱۹۴.

۲- جلال الدین محمد مولوی، مجالس سبعة، ص ۲۲. و برای مطالعه بیشتر رک: صص ۲۰، ۲۱، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۹، ۴۷، ۴۴، ۵۹، ۵۶، ۱۱۴، ۶۴، ۱۱۵.

۳- شمس الدین احمد افلاکی: مناقب العارفین، ج ۱، ص ۱۱۲. و برای مطالعه بیشتر رک: همان صص ۱۱۴، ۱۹۷، ۴۰۰، ۴۴۳.

گویان است که کوتاهی جملات و رعایت ایجاز و اختصار، مجالی برای ورود «مترادفات» بارد و بی جا در سخن باقی نمی گذارد، و بدین ترتیب، در بیان مقصود جانب لفظ بر معنی نچربیده و لفاظی و سخن آرایبی بر مجلس گو چیره نگشته است و با رعایت ایجاز در کلام و پرهیز از اطناب هرچه سریع تر به مقصود خود که تأثیر مواعظ در مخاطبان و فرو بردن آنها به اندیشه و سرانجام بازگشت آنان به صلاح و نیکی است، نایل می گشتند.

بر اساس سخنان منقول از ابوسعید ابی الخیر در مجالس به خوبی می توان ایجاز به کار برده شده در کلام وی را مشاهده کرد:

« استاد عبدالرحمن گفت که در نیشابور شیخ مجلس می داشت یکی در آمد و سلام گفت و گفت: «... ترا کرامات ظاهر است، اکنون کرامتی به من نمای»... شیخ گفت: « هر که به جمله کریم را باشد همه حرکات و سکنات وی کرامات بود»^۱.

در حکایت های متعددی از اسرار التوحید می توان ایجاز کلام ابوسعید، خصوصاً به هنگام ضمیر خوانی در مجالس را مشاهده کرد:

«... شیخ ما ابوسعید، قدس الله روحه العزیز، درآمد و بر کرسی نشست و مقریان قرآن برخواندند و شیخ دعا بگفت، چون در سخن آمد بو عبدالله باکو پنهان بُج پر باد کرد و آهسته با خود گفت: « بس باد که در دز باد است» او هنوز این سخن تمام نیندیشیده بود که شیخ ما

ابوسعید روی سوی او کرد و گفت: « آری دز باد معدن باد است!»^۲
مولانا نیز ایجاز را در کلام خود رعایت می کرد. زیرا که فهم کلام برای مستمع راحت تر بوده و سخن ملال آور نمی گردید:

« ای دوست من! راه بس نزدیک است، اما راه رونده بس کاهل است»^۱.

۱ - جمال الدین ابوروح: حالات و سخنان ابوسعید ابی الخیر، ص ۱۰۶. و برای مطالعه بیشتر رک: همان، صص ۸۹، ۹۷، ۱۰۳، ۱۰۷.

۲ - محمد بن منور: اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابی سعید، ج ۱ ص ۸۴. و برای مطالعه بیشتر رک: همان، صص ۳۲، ۶۱، ۸۰، ۹۰، ۱۰۲، ۱۰۵، ۱۱۲، ۱۱۹، ۱۸۴، ۱۶۴، ۱۳۰، ۱۵۲، ۱۳۰، ۱۵۸، ۱۳۱، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۸۲، ۱۳۲، ۱۴۷.

افلاکی نیز چنین روایت می کند:

« همچنین منقول است که خدمت مولانا شمس الدین ملطی گفت که روزی حضرت مولانا در مدرسه خود معانی می گفت، در اثنای معرفت فرمود که من شمس الدین را عظیم دوست می دارم، اما یک عیب دارد. فی الحال من بنده سر نهادم و تضرع عظیم نمودم که عجباً آن عیب چه باشد؟ فرمود که آن که در هر وجودی تصوّر می کنی که خدا آنجاست و در پی آن خیال بی حقیقت می دوی»^۲.

۱- جلال الدین محمد مولوی: مجالس سبعه، ص ۶۷.

۲- شمس الدین احمد افلاکی: مناقب العارفين، ج ۱، ص ۱۵۵، و برای مطالعه بیشتر رک: همان، صص ۳۲۷، ۳۲۲، ۱۶۳، ۱۷۶، ۲۸۵، ۲۹۷.

جهت خرید فایل word به سایت www.kandooen.com مراجعه کنید
یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۶۶۴۰۶۸۵۷ و ۰۶۶۴۱۲۶۰-۰۵۱۱ تماس حاصل نمایید

www.kandooen.com

فصل پنجم:

مستمعان

www.kandooen.com

www.kandooen.com

یکی از ارکان مهم و اصلی مجالس صوفیان، مخاطبان، یعنی افرادی بودند که در مجالس به صورت مستمر شرکت می کردند، و عامل اصلی برگزاری مجالس، همین حضور مردم بود؛ زیرا اگر مستعمی نبود، این مجالس وعظ هرگز تشکیل نمی گردید و در ادبیات و عرفان ما اثری از این گونه مجالس به چشم نمی خورد. بنابراین در تمام دوران ها مردم عادی و مریدان و هواداران مشایخ صوفیه بودند که باعث تشکیل و افزایش رونق مجالس می گردیدند و با توجه به میزان و درجه فهم و دانش و ذوق آنان، مجلس گویان، سخن خویش را بیان می داشتند و غالباً هر جا که سخن از مجلس گفتن مشایخ هست به نوعی از مستمعان آن مجلس نیز سخن به میان آمده است و در حکایات مختلف از طرز قرار گرفتن، تعداد، جنسیت، حالات و احوال و اقوال مخاطبان مجالس سخن رفته است.

۵-۱ طرز قرار گرفتن

به گونه ای که از حکایات جمال الدین ابوروح و محمد بن منور برمی آید، مستمعان مجالس ابوسعید در حالت نشسته به سخنان شیخ گوش فرا می دادند:

«وقتی شیخ ما، قَدَسَ اللهُ رُوحَهُ العَزِيزِ، در میهنه مجلس می گفت. در میانه مجلس درویشی در رسید از ماوراء النهر و در مجلس شیخ بنشست. آن روز شیخ ما مجلس تمام کرد و درویش شیخ را خدمت به جای آورد. و سه روز مقام کرد. و هر روز شیخ ما مجلس می گفتی آن درویش می آمدی و در پیش تخت شیخ می نشست و شیخ روی به وی می کردی و سخن های نیکو می گفتی، روز چهارم آن درویش در میان مجلس نعره ای بزد و برپای خاست. و گفت: «ای شیخ! مرا می باید که بدانم که تو چه مردی و چه چیزی؟» شیخ گفت: «ای درویش! ما را بر کیسه بند نیست و با خلق خدای جنگ نیست!»؛ حتی اگر فردی در میان مجلس از راه می رسید، ابوسعید به وی اشاره می کرد که بنشیند و به سخنان وی گوش دهد:

۱ - محمد بن منور: اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابی سعید، ج ۱، ص ۲۳۵. و برای مطالعه بیشتر رک: همان، صص ۵۹، ۶۲، ۹۰.

«شیخ الاسلام بوسعید روایت کرد که یک روز شیخ در میهنه مجلس می گفت در میان سخن گفت که «الْعُلَمَاءُ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ» ما به حکم این خبر کلمه ای بخواهیم گفت. در این ساعت کسی در میهنه می آید که خدای و رسول وی را دوست دارند. یعنی این سخن رسول گفته است در حق امیرالمؤمنین علی. شما را نیز به حکم این میراث داری مصطفی این سخن می گوئیم» یک ساعت برآمد. گفت: «یا باطاهر! تو خادم درویشانی، برخیز و یحیی ما را استقبال کن.» وی برخاست و جماعت جمله برخاستند. درویشی از کویی پدید آمد... چون چشم بر شیخ افتاد خدمت می کرد تا بر کنار دوکان که بر در مشهد شیخ است و تخت شیخ بر دوکان بودی. چون به دوکان رسید شیخ اشارت کرد که «بنشین» همانجا بنشست، بر زمین...^۱ و یا اگر فردی برای گفتن مطلبی و یا درخواست بخششی از جای خود برمی خواست، پس از ادای سخن ابوسعید به وی اشاره می کرد که بنشیند. چنانچه در اسرارالتوحید آمده است:

«آورده اند که وقتی درویشی در مجلس شیخ ما ابوسعید، قَدَسَ اللهُ رُوحَهُ الْعَزِيزَ، برپای خاست و حکایتی دراز آغاز کرد. شیخ ما گفت: «ای جوانمرد! بنشین تا چیزیت بیاموزم» آن مرد بنشست. شیخ گفت: «چه خواهی کرد این قصه دراز گفتن؟ این بار که سؤال خواهی کرد بگوی که راست گفتن امانت است و دروغ گفتن خیانت است...»^۲، و اگر شیخ در حین مجلس گفتن قصد نصیحت کردن و یا فرمان دادن برای انجام کاری داشته است، ابتدا به آن فرد اشاره می کرده که بایستد و بعد سخن خود را به وی ابلاغ می کرده است:

«... پس گفت: «یا باطاهر! برپای باش». برخاست، جامه او را بگرفت و به خود کشید و گفت: «تو را و فرزندان تو را بر خدمت صوفیان وقف کردم. این نصیحت ما را گوش دار»^۳.

محمد بن منور در حکایتی روایت کرده است که به هنگام مجلس گفتن ابوسعید، رسم بر این بوده است که خانواده و فرزندان شیخ بر گرد وی در اطراف تخت می نشستند و در ردیف های

۱ - جمال الدین ابوروح: حالات و سخنان ابوسعید ابی الخیر، صص ۹۹ و ۱۰۰. و برای مطالعه بیشتر رک: محمد بن منور: اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابی سعید، ج ۱، ص ۱۵۱.

۲ - محمد بن منور: اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابی سعید، ج ۱، ص ۲۳۲. و برای مطالعه بیشتر رک: همان، ص ۲۶۹.

۳ - جمال الدین ابوروح: حالات و سخنان ابوسعید ابی الخیر، ص ۱۳۴ و برای مطالعه بیشتر رک: محمد بن منور: اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابی سعید، ج ۱، صص ۲۲۳ و ۲۲۴.

بعدی سایر حاضران جای می گرفته اند:

«دیگر روز شیخ به مجلس بیرون آمد، و فرزندان شیخ، در مجلس شیخ، بر دست راست او به بر تخت بنشستندی، گرد برگرد شیخ و شیخ را سنت آن بودی که از خانه تا آفتاب برآید بیرون نیامدی و پیوسته همچین بودی که آن وقت که آفتاب طلوع می کردی شیخ از خانه بیرون آمدی این روز بیرون آمد، چشمش بر جای فرزندان افتاد، گفت: «أولادنا أكبادنا: فرزندان ما جگرگوشه ماند.»^۱

تنها موردی که به حالت ایستاده مخاطبان در مجالس ابوسعید اشاره گردیده، حکایتی است به روایت محمد بن منور که به هنگام مجلس گویی شیخ در مرو پیران نشسته بوده اند و جوانان در حالت ایستاده به سخنان ابوسعید گوش می دادند:

«... شیخ در سخن آمد. خواجه علی خباز را غیرتی پدید آمد. پس شیخ بوعلی سیاه درآمد، با جمع خویش. نگاه کرد. شیخ ما را دید بر تخت نشسته. و آن هیبت و سلطنت بدید، جوانان پیش تخت او ایستاده و صف زده و پیران به خدمت، پیش تخت شیخ، بنشسته. به دل پیر بوعلی سیاه بگذشت که «اگر مردمان او را ببینند و سخن او بشنوند و این هیبت و سیاست او ببینند، ولایت رفت و مردمان رفتند...»^۲

روایات محمد بن منور حکایت از این دارد که زنان در مجالس ابوسعید بر بام محل برگزاری مجالس می نشستند و از آنجا به سخنان شیخ گوش می کردند:

«خواجه بوالفتوح غضایری، رحمه الله، روایت کرد که دختر استاد بوعلی دقاق، کدبانو فاطمه، که به حکم استاد امام بلقسم قشیری بود، دستوری خواست تا به مجلس شیخ ما ابوسعید آید. استاد امام در آن ایستادگی می نمود، اجازت نمی داد. چون به کرات بگفت، استاد امام گفت: «دستوری دادم اما پوشیده شو و ناونه ای بر سر کن»، به زبان نیشابوریان یعنی چادر کهنه شب بر سر افکن، «تا کسی ظن نبرد که تو کیستی.» کدبانو فاطمه چنان کرد و چادری کهنه در سر گرفت. و پوشیده به مجلس شیخ ما آمد و بر بام، در میان زنان بنشست. و آن روز استاد امام به مجلس

۱- محمد بن منور: اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابی سعید، ج ۱، ص ۱۴۷.

۲- همان، ص ۱۶۸.

شیخ نیامد. چون شیخ در سخن آمد، حکایتی از آن استاد بوعلی دقاق بگفت و آنگاه گفت: «اینک جزوی از اجزاء او در آنجاست... چون کدبانو فاطمه این سخن بشنود، حالتی به او درآمد و بیهوش گشت و از بام درافتاد. شیخ گفت: «خداوند! نه بدین بازبوشی» هم آنجا که بود در هوا معلق بایستاد، تا زنان دست فرو کردند و بر بامش کشیدند»^۱

دلیل محکمی که برای آن می توان یافت، جلوگیری از برخورد زنان با مردان در مجالس بوده است.

گردآورنده مجالس سبعة متأسفانه هیچ اشاره ای به حاضران و مستمعان مجالس مولانا نکرده و در این مورد اطلاعی در دست نیست. اما از لابلای حکایتی به روایت افلاکی می توان طرز قرار گرفتن مستمعان در مجالس مولانا را تصوّر کرد و مشخص می شود که مستمعان در مجالس وی نیز در حالت نشسته به سخنان گوش می دادند.

«همچنان منقول است که روزی حضرت مولانا در مجمعی معانی و حقایق می فرمود؛ از ناگاه جوانی معتبر از در آمد و بر بالای پیری بنشست، بعد از زمانی حضرت مولانا فرمود که در زمان ماضی، امر الهی چنان بود که هر جوانی که بر بالای پیران نشست، فی الحال به زمین فرو رفتی، قصاص آن امت بدان شکل بودی؛...»^۲

۵-۲ تعداد حاضران

تعداد افرادی که در میهنه گرد شیخ ابوسعید حلقه می زدند، در جایی بیش از صد تن ذکر شده است و در حکایتی دیگر که ابوسعید در حین مجلس گویی، مریدان خود را به پیشواز نظام الملک جوان فرستاده بود، روایت است که کل صحرا از زیادی صوفیان کبودپوش، سیاه گشته بود و در جای دیگر آمده است که در مجلسی تعداد حاضران سیصد تن بوده است. که در پیش

۱ - محمد بن منور: اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابی سعید، ج ۱ ص ۸۰. و برای مطالعه بیشتر رک: همان، صص ۵۸، ۱۸۴.

۲ - شمس الدین احمد افلاکی: مناقب العارفين، ج ۱، ص ۱۱۲.

تخت شیخ در سه ردیف و در هر ردیف صد نفر مرد نشسته بودند و به روایتی در اولین اقامت شیخ در نیشابور گویا هفتاد نفر از مریدان امام بلقسم قشیری در مجلس او شرکت کرده بودند و بر این تعداد مردان باید زنانی را هم که در پشت بام محل های برگزاری مجالس حضور داشتند اضافه نمود.^۱

جمال الدین ابوروح به تعداد حاضران مجالس ابوسعید اشاره ای نکرده است؛ اما محمد بن منور در ضمن چند حکایت به زیادی تعداد حاضران و ازدحام جمعیت در مجالس شیخ اشاره کرده است. ولی هیچ یک تعداد و آمار دقیقی از افراد حاضر در این مجالس ذکر نکرده اند:

« و از امیر امام عزالدین محمود بن ایلباشی شنودم، رَحْمَةُ اللهِ، که گفت از امیر سید بوعلی عرضی شنودم که گفت در آن وقت که شیخ ما ابوسعید، قدس الله روحه العزیز، به طوس آمد و در خانقاه استاد بواحمد مجلس می گفت، من هنوز جوان و کودک بودم. با پدر به هم به مجلس شدم و خلق بسیار جمع آمده بودند چنانکه بر در و بام جای نبود. در میان مجلس، که شیخ را سخن می رفت، و خلق به یک بار گریان شده بودند، از زحمت زنان، کودکی خرد از کنار مادر از بام بیفتاد شیخ ما را چشم بر وی افتاد گفت: «بگیرش!» دو دست در هوا پدید آمد و آن کودک را بگرفت.^۲»

افلاکی نیز در یک مورد به زیادی جمعیت مجالس «معرفت» و «معانی گفتن» مولانا اشاره ای گذرا کرده است:

«همچنان منقول است که روزی حضرت مولانا، قَدَسْنَا اللهُ بِسِرِّهِ الْأَعْلَى، در چهارسویی ایستاده بود؛ معانی و اسرار می فرمود و تمامت خلاق شهر هنگامه ای کرده بودند؛ روی مبارک را از خلاق به دیوار کرده معرفت می فرمود تا شب هنگام نماز شام شد و چون شب درآمد تمامت سگان بازار گرد او حلقه کرده بودند و بدیشان نظر مبارک تیز کرده معانی می فرمود...»^۳.

۱ - فریتس مایر: ابوسعید ابی الخیر (حقیقت و افسانه)، صص ۴۰۰ و ۴۰۱.

۲ - محمد بن منور: اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابی سعید، ج ۱، ص ۵۸. و برای مطالعه بیشتر رک: همان، صص ۲۱۷، ۲۰۳، ۲۰۰، ۱۳۱.

۳ - شمس الدین احمد افلاکی: مناقب العارفین، ج ۱، صص ۱۶۰ و ۱۶۱.

۵-۳ شهرهای حاضران

مستمعانی که در مجالس صوفیه شرکت می کردند همگی از افراد آن شهر نبودند، بلکه بعضی از افراد آن قدر به مشایخ صوفیه و مجالس آنها ارادت و اعتقاد راسخ داشتند که سختی راه و مشکلات را تحمل نموده و از شهرهای دیگر به مکان برگزاری مجالس می آمدند تا از سخنان مشایخ و پیران صوفیه بهره مند گردند.

در دوران مجلس گویی ابوسعید نیز این مسأله وجود داشته است؛ گاهی برخی از مریدان و هوادارانی که در شهرهای دیگر اقامت داشتند به سبب ارادت زیاد نسبت به ابوسعید، در زمان های مجلس گویی شیخ، از محل زندگی خود به مکان اقامت و مجالس وی می آمدند و به طور مستمر در جلسات وعظ حضور می یافتند.

جمال الدین ابوروح به این مسأله اشاره نکرده، ولی محمد بن منور این موضوع را نادیده نگرفته است. و در چندین حکایت به این مسأله توجه داشته است:

«هم از شیخ عمر شوکانی شنیدم که گفت: در ازجاه درویشی بود حمزه نام، کاردگری کردی و مرید شیخ ما ابوسعید، قَدَسَ اللهُ رُوحَهُ العَزِيزِ، بود و مردی عزیز و عاشق و سوزان و گریان و گرمرو بود. و هر روز که نوبت مجلس شیخ ما بودی، سحرگاه، از ازجاه پیامدی، پیاده، چنانک آن وقت را که شیخ بیرون آمدی از صومعه تا مجلس گوید، حمزه آنجا رسیده بودی و چون شیخ مجلس تمام کردی حمزه بازگشتی و به ازجاه باز نشدی و مجالس شیخ، هیچ بنگذاشتی و مردی درویش و معیل بود و شیخ را در حق او نظری بود.»^۱

آوازه و صیت مجالس ابوسعید در تمام شهرهای اطراف پیچیده بود و افرادی هم که مرید وی نبودند با شنیدن تعاریف دیگران از شخصیت، کرامات و مجالس شیخ، مشتاق دیدار او می گشتند و از شهرها و روستاهای اطراف با تحمل مشقات فراوان برای دیدار و حضور در مجالس ابوسعید می آمدند:

۱ - محمد بن منور: اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابی سعید، ج ۱، صص ۱۷۶ و ۱۷۷. و برای مطالعه بیشتر رک: همان، صص ۱۸۷ و ۱۸۸، ۲۲۲.

«خواجه بلقسم حکیم مردی بزرگ بوده است، در سرخس. و جمعی مریدان داشت، همه مردمانی عزیز. چون آوازه شیخ ما به سرخس رسید و آن حالت های او، هر روز بدیشان، می رسید و ایشان را عظیم می بایست که حال شیخ بدانند که تا به چه درجه است، یک روز بنشستند و سخن شیخ می گفتند. یکی گفت: «مردی بزرگ است.» دیگری گفت: «خانه پس کوه دارد.» ... یحیی ترک مردی بزرگ بود. گفت: «از غیبت سخن گفتن، کار شما نیست. من بروم به میهنه و بدو فرونگرم تا خود کیست.» یحیی روی به میهنه نهاد. جمع به وداعش بیرون آمدند. گفتند: «نیک بنگر تا چه مرد است، که چندین آوازه او به ما می رسد.» یحیی به میهنه آمد. بامداد بود. شیخ بر منبر بود. چون او از در مسجد درآمد، شیخ را چشم بر وی افتاد، گفت: «مرحبا ای یحیی! آمده ای تا به ما فرونگری... گفت: «بلی»... شیخ گفت: «چه خواهی گفتن؟» گفت: «هر چه شیخ گوید نیکوتر» شیخ گفت: «برو بگوی که مردی را دیدم که بر کیسه اش بند نبود و با خلش داوری نبود.» یحیی نعره بزد و بیهوش گشت»^۱.

مطمئناً در زمان مولانا نیز افرادی بوده اند که مشتاقانه برای شنیدن و شرکت در مجالس وی از شهرهای اطراف به قونیه می آمده اند ولی متأسفانه گردآورنده مجالس سبعة و احمد افلاکی به این موضوع توجه نداشته و به آن اشاره ای نکرده اند.

۴-۵ گروه های اجتماعی

افرادی که در جلسات و عظ صوفیان شرکت می کردند، از طبقه خاصی نبودند، بلکه مردمی از گروهها و طبقات اجتماعی مختلف در این گونه مجالس حضور می یافتند و هیچ گونه ممانعتی در این زمینه از طرف صوفیان مجلس گو وجود نداشت؛ به عبارتی دیگر تمام افراد اجازه رفتن به این جلسات را داشتند مگر جلساتی که شیخ تنها برای مریدان و یاران نزدیک خود ترتیب می داد، و همه افراد حق حضور و استماع سخنان شیخ را نداشتند که البته تعداد این جلسات

۱- محمد بن منور: اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابی سعید، ج ۱، صص ۱۶۷ و ۱۶۶. و برای مطالعه بیشتر رک: همان، صص ۱۶۱ و ۱۶۰، ۱۰۵.

نسبت به مجالس وعظ عمومی که برای همگان تشکیل می گردید بسیار کم و ناچیز بود. بنابراین طبقات مختلف مردم از برگزیدگان تا فقرا و عوام، صالح و طالح، مرد و زن، در مجالس صوفیان به راحتی شرکت می کنند و از جانب صوفیان مانعی بر سر راه آنان وجود نداشت.

مجالس ابوسعید ابي الخیر نیز از جمله این گونه مجالس بود که افرادی از طبقات گوناگون اعم از نیکوکار و بدکار، فقیر و غنی، گبر و ترسا، جهود و مسلمان، کارگر و رئیس و بازرگان، خلاصه از ائمه و دانشمندان و مشایخ تا شاهد بازاری، چشم و گوش بر حکم و فرمان پیر میهنه نهاده بودند و به خدمتش از میان جان کمر بسته بودند.

مستمعان مجالس وی مردمی بودند که خانقاه را تنها پناهگاه خود می دانستند و شیخ را به عنوان تکیه گاه محکمی برای خود شناخته بودند.^۱

ابوسعید مردم را دوست می داشت و به خوبی دریافته بود که دوست داشتن مردم و تحمل نیازها و تمایلات آنان، بالاترین هنر زندگی است. می توان اهمیت نفوذ و مقبولیت ابوسعید در میان مردم را از لابلای حکایات نقل شده بهتر و بیشتر احساس کرد. وی این توفیق اجتماعی کم نظیر را با رفتار کریمانه و بزرگووارانه اش در هنگام برخورد و ملاقات با اصناف مختلف جامعه به دست آورده بود و با رفتار نیکوی خود، روح مردم زمانه خویش را اسیر خود ساخته بود.

«چنانک نقل کنند که در عهدِ شیخ ما، قَدَّسَ اللهُ رُوحَه، پیری بوده است در میهنه او را شبوی گفته اند، و عقب وی هنوز بر جای اند، خالِ فرزندان شیخ بوده است. در بازارِ میهنه دلالی کردی و قوتِ خود را از آنجا ساختی. کوتاه بالا بود و محاسن دراز و سپید داشتی. یک روز شیخ مجلس می گفت. جمع بزرگ حاضر بودند و می گریستند. چون شیخ مجلس تمام کرد و عوام جمله بپراکندند، خواجه حموبه همچنان می بود و پیر شبویی می گریست. شیخ گفت: «ای پیر! تو را چه می بود؟ منتظر در چه کاری؟» گفت: «یا شیخ! نظر کردم و بدیدم و بدانستم که ما هیچ کس نیستیم. پیرم و گدای و مفلس و تو صاحب دولتِ عالمی، چیزی از توانگری خویش در کار این پیر کن و این پیر را درپذیر.»^۲

۱ - سید محمد دامادی: ابوسعیدنامه، ص ۹۲.

۲ - جمال الدین ابوروح: حالات و سخنان ابوسعید ابي الخیر، ص ۸۲. و برای مطالعه بیشتر رک: همان، صص ۱۱۰، ۱۰۲، ۶۹.

در حکایات نقل شده از محمد بن منور، ابوسعید را محبوب و مقبول در میان خاص و عام می یابیم و در داستان های متعدد و دلکشی می خوانیم؛ که افراد از طبقات مختلف اجتماعی، با چه عشق و علاقه ای در مجالس او حضور می یافتند:

«یک روز شیخ ما ابوسعید، قَدَسَ اللهُ رُوْحَهُ الْعَزِيزِ، در نیشابور، مجلس می گفت. بازرگانی در مجلس شیخ بود. مگر آن بازرگان اندیشه کرده بود که چون شیخ مجلس تمام کند، وی را به خانه برد، و زیروا و حلوا به شکر ساخته بود، پیش شیخ آرد. شیخ در میان مجلس روی بدن بازرگان کرده گفت: «برو ای جوانمرد، آن دیگ زیروا و حلوا که ما را ساخته ای به حمّالی ده تا بردارد آنجا که مانده شود بنهد» مرد برفت و دیگ بر پشت حمال نهاد و ببرد و آنجا که حمال مانده شد بنهاد. این مرد بازرگان فرا در آن سرای شد که نزدیک تر بود و آواز داد. پیری در به سرای آمد. گفت: «اگر زیروا و حلوا به شکر داری بیار» این مرد بازرگان گفت: «ای عجب! این کرامات شیخ نادرتر است»^۱.

حاضران مجالس مولانا نیز مانند مستمعان مجالس ابوسعید از اقشار و طبقات مختلف بودند هم افراد عوام در مجالس او شرکت داشتند و هم دانش آموختگان و علمای عهد که قضات، فقها و مفسران و محدثان، نظریه پردازان فقه و متکلمین و عارفان و امثالهم از جمله آنان بودند. «همچنان فضیلت نبیه و علمای فقیه اصحاب، عَظَّمَ اللهُ ذِكْرَهُمْ، روایت کردند که روزی حضرت مولانا در شرح اسرار نی که اَوَّلَ مَا خَلَقَ اللهُ الْقَلَمَ^۲ عبارت از آن است، و (ن و الْقَلَمِ وَ مَا يَسْطُرُونَ)^۳ اشارت بر آن معانی می فرمود...»^۴

از اقوال و اسامی یاد شده توسط افلاکی، می توان حدس زد که شرکت کنندگان مجالس مولانا عمدتاً مردم ساده قونیه و روستاهای اطراف و بازرگانانی مانند صلاح الدین زرکوب و تجار و

۱ - محمد بن منور: اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابی سعید، ج ۱، صص ۱۲۷ و ۱۲۸. و برای مطالعه بیشتر رک: همان، صص ۵۹، ۱۰۲ و ۱۰۱، ۲۰۲ و ۲۰۱، ۱۹۴، ۲۰۸. و نیز رک به: محمد رضا شفیعی کدکنی: نوشته بر دریا (از میراث عرفانی ابوالحسن خرقانی)، تهران: سخن، ۱۳۸۴. صص ۶۶.

۲ - اولین چیزی که خداوند آفرید قلم بود.

۳ - القلم (۶۸): ۱، ن و قسم به قلم و آنچه خواهد نگاشت.

۴ - شمس الدین احمد افلاکی: مناقب العارفین، ج ۱، صص ۴۸۲. و برای مطالعه بیشتر رک: همان، صص ۵۲۷ و ۵۲۸، ۲۸۴، ۳۵۸، ۵۱۴، ۳۹۲، ۳۲۷.

افرادی از این دست را تشکیل می دادند که اغلب آنها درباره علوم دینی تعلیم چندانی ندیده بودند و مولانا نیز مخاطب خود را عوام می دانست.^۱

«همچنان نقل است که روزی حضرت مولانا در دکان شیخ صلاح الدین زرکوب، رَضِيَ اللهُ عَنْهُ، نشسته بود و یاران گرداگردِ دکان حلقه زده به معارف و اسرار مشغول شده بود؛ ناگاه پیرمردی سینه کوبان و غللا گنان درآمد و سر به قدم مولانا نهاده زاری ها نمود...»^۲

۵-۵ سنّ مستمعان

حاضران مجالس صوفیه علاوه بر اینکه از اقشار و طبقات مختلف اجتماعی و فرهنگی بودند از نظر طبقات سنی هم متفاوت بوده و هیچ گونه ممانعتی از لحاظ سن برای حضور در مجالس وجود نداشت از نوجوانان و جوانان گرفته تا پیران کهنسال می توانستند به راحتی در جلسات واعظان صوفی حضور یابند و در کنار هم به سخنان آنان گوش فرا دهند.

مجالس ابوسعید نیز از این قضیه مستثنی نبودند و تمام طبقات سنی حق حضور و استفاده از جلسات وعظ وی را داشتند. در حکایات مختلف اسرارالتوحید می بینیم که حاضران مجالس ابوسعید را طبقات مختلف سنی تشکیل می دهد. پیران، جوانان و کودکان سه گروه سنی متفاوتی هستند که محمد بن منور در حکایات متعدد از آنان نام برده است:

«جدم شیخ الاسلام ابوسعید، گفت: از پدرم خواجه بوطاهر شیخ شنیدم، قَدَسَ اللهُ ارواحهم، که گفت: پیری بود در میهنه که خال والده من بود. او را شبویی گفتندی. پیری معمر بود، قصیر القامه و کبیر اللجیة و مُعیل بود. و پیوسته به کسی مشغول بودی، و مجالس شیخ، هیچ فرو نگذاشتی. و پیری گریان و با سوز بود.»^۳

۱ - فرانکلین دی. لوئیس: مولوی: دیروز و امروز، شرق و غرب، ص ۵۱۰.

۲ - شمس الدین احمد افلاکی: مناقب العارفین، ج ۱، ص ۱۱۱.

۳ - محمد بن منور: اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابی سعید، ج ۱، ص ۱۵۹. و برای مطالعه بیشتر رک: همان، صص ۱۶۷ و ۱۶۸، ۲۱۵ و ۲۱۶.

برخی از حکایات نقل شده در اسرارالتوحید به روایت کودکان و جوانانی است که در مجالس ابوسعید شرکت می کردند و خاطره ای از این جلسات در ذهنشان ماندگار گشته و در بزرگسالی بازگو کرده اند و امروز آن حکایات به عنوان سندی متقن در چگونگی برگزاری مجالس ابوسعید برجا مانده اند. از این رو در حکایتی می خوانیم:

«خواجه بلقسم هاشمی حکایت کرد که من هفده ساله بودم که شیخ بوسعید، قَدَسَ اللهُ رُوحَهُ العَزِيزِ، به طوس آمد و پدرم رئیس طوس بود. و مرید شیخ بوسعید، قَدَسَ اللهُ رُوحَهُ العَزِيزِ، هر روز به خانقاه استاد بواحمد آمدی به مجلس شیخ و مرا با خویش بیاوردی و من در پیش پدر ننشستمی و مرا، چنانک جوانان را باشد، دل به پوشیده ای باز می نگریست. پس شبی آن زن به من پیغام داد که «من به عروسی می روم، تو گوش دار تا چون من باز آیم تو را ببینم» من بر بام بنشستم و شب دور در کشید و مرا خواب گرفت. با خود آهسته این بیت می گفتم تا در خواب نشوم:

در دیده به جای خواب آب است مرا زیرا که به دیدنت شتابست مرا
گویند بخسب تا به خوابش بینی ای کم خردان چه جای خوابست مرا
این می گفتم، خوابم ببرد و در خواب بماندم تا آن ساعت که مؤذن بانگ نماز کرد... خفته مانده بودم.

دیگر روز به مجلس شیخ شدم... شیخ را از محبت و راه حق سؤال کردند. او در این معنی سخن می گفت که «در راه جستجوی آدمی بنگر تا چه مایه رنج بری و چند حیلت کنی تا به مقصود رسی یا نرسی، رهی نارفته در راه حق به مقصود چون توان رسید؟... این جوان را یک نیم شب بی خواب بود و می گفت: در دیده به جای خواب آبست مرا، دیگر چه ای پسر؟» من هیچ نگفتم. شیخ گفت: «خواجه بلقسم» من بمردم. شیخ دیگر بار بگفت... چون به هوش آمدم، شیخ گفت: «چون در دیده به جای خواب آب بود چرا بختی تا از مقصود باز ماندی؟»^۱

۱ - محمد بن منور: اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابی سعید، ج ۱، ص ۵۹. و برای مطالعه بیشتر رک: همان، صص ۱۶۷ و ۱۶۸، ۵۱.

حاضران مجالس مولانا نیز از گروه های سنی متفاوت بودند و افلاکی در حکایتی صراحتاً به حضور پیران و جوانان در مجالس مولانا اشاره کرده است.

«همچنان منقول است که روزی حضرت مولانا در مجمعی معانی و حقایق می فرمود؛ از ناگاه جوانی معتبر از در درآمد و بر بالای پیری بنشست، بعد از زمانی حضرت مولانا فرمود که در زمان ماضی امر الهی چنان بود که هر جوانی که بر بالای پیران نشست، فی الحال به زمین فرو رفتی،...»^۱

۵-۶ جنسیت مستمعان

علاوه بر حضور دائمی مردان در مجالس صوفیه زنان نیز حق حضور و استفاده از این جلسات را داشتند، البته به طور قطع اطلاع نداریم که آیا همه صوفیان مجلس گو این اجازه را به زنان می دادند و یا این مسأله تنها شامل مجالس برخی از صوفیان می گردید. در خانقاه و مجالس ابوسعید زنان نیز آمد و رفت داشته اند. جمع کثیری از شیفتگان او زنان بوده اند که غالباً بر بام خانقاه و یا محل برگزاری مجالس می رفتند و دور از انظار مردان به سخنان ابوسعید گوش فرا می دادند. جمال الدین ابوروح در داستانی زیبا به حضور زنان در مجالس ابوسعید اشاره کرده است:

«در نیشابور زنی بوده است زاهده که اهل نیشابور به زهد وی تقرب نمودندی، و از خاندانی بس محتشم بود. و او را ایشی نیلی گفتندی. چهل سال بود که به گرمابه نرفته بود. و از سرای به کوی نیامده. وی را دایه ای بود که پیش وی خدمت کردی. در آن وقت که شیخ را به نیشابور قبول بود و مجلس می گفت: دایه ایشی یک روز به مجلس آمد، شیخ را در اثناء سخن می رفت، بیت:

من دانگی سیم داشتیم حبه کم دو کوزه می خریده ام پاره کم

۱ - شمس الدین احمد افلاکی: مناقب العارفین، ج ۱، ص ۱۱۲.

بر بربط من نه زیر مانده است و نه بم تا کی گویی قلندری و غم و غم
چون دایه از مجلس باز آمد، ایشی پرسید که شیخ چه گفت؟ در مجلس این دو بیت یاد گرفته
بود، بگفت. ایشی بانگ بر وی زد و وی را زجر کرد و گفت: «برخیز و دهان بشوی. کسی که از این
سخن گوید او را زاهد توان گفت؟»... شب ایشی را هر دو چشم به درد آمد و همه نشابور را داروی
چشم او دادی. هر چند چشم خود را دارو کرد به نشد... یک شب در خواب دید که پیری مهیب
وی را گفت: «اگر می خواهی که چشمت به شود، رضای شیخ میهنه بجوی و دل عزیز او را
دریاب» دیگر روز ایشی برخاست و هزار درم فتحی در کیسه ای کرد و به دایه داد و گفت: چون
شیخ از مجلس فارغ شود این پیش وی بنه و هیچ مگوی و بازگرد. دایه همچنان کرد... این روز
چون مجلس تمام بداشت، مردمان بیرون شدند... کیسه پیش شیخ بنهاد و برگشت تا بیرون شود...
شیخ گفت: «این خلال به کدبانو بر و بگوی که آن را در آب بجنبان و بدان آب روی بشوی تا
چشم ظاهرت نیک شود... ایشی اشارت شیخ به جای آورد. چشمش نیک شد.»^۱

از جمله زنان دیگری که به مجالس ابوسعید می آمدند، فاطمه دقاقیه همسر استاد
ابوالقاسم قشیری و دختر ابوعلی دقاق بوده، که از زنان دانشمند و نام آور عصر بوده است:

« خواجه بوالفتوح غضایری، رَحْمَةُ اللهِ، روایت کرد که دختر استاد ابوعلی دقاق، کدبانو

فاطمه، که به حکم استاد امام بلقسم قشیری بود، دستوری خواست تا به مجلس شیخ ما ابوسعید
آید. استاد امام در آن ایستادگی می نمود، اجازت نمی داد. چون به کرات بگفت، استاد امام گفت:
دستوری دادم اما پوشیده شو... «کدبانو فاطمه چنان کرد و چادری در سر گرفت و پوشیده به
مجلس شیخ ما آمد و بر بام در میان زنان، نشست.»^۲

از اقوال و اسامی یاد شده توسط افلاکی برمی آید که حاضران مجالس مولانا را مردان
تشکیل می داده اند و در مجالس سبعه و مناقب العارفین نامی از حضور زنان در مجالس معرفت
گویی مولانا نیامده است. و دلیل این امر بر ما پوشیده است.

۱ - جمال الدین ابوروح: حالات و سخنان ابوسعید ابی الخیر، صص ۹۶ و ۹۷.

۲- محمد بن منور: اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابی سعید، ج ۱، ص ۸۰. و نیز رک: همان، صص ۷۳، ۱۸۵، ۵۸،
۲۱۶، ۲۱۵، ۱۸۴.

۵-۷ وضعیت حاضران

حاضران در مجالس صوفیه تنها مستمعانی صامت نبودند، که از ابتدا تا انتها هیچ سخنی نگویند و حرکتی انجام ندهند و فقط به سخنان واعظ گوشش فرادهند بلکه در کنار گوش دادن به مواعظ گه گاه سؤالاتی از شیخ مجلس گو می کردند و یا تمنای بخشش هدیه ای از جمعیت حاضر و مشایخ داشتند.

شیوه پرسش و پاسخ از شیوه های غالباً متداول در مجالس صوفیه بوده است. حاضران پرسش های خود را در مباحث و مسائل گوناگون مطرح می ساختند و شیخ فراخور درک و فهم مسائل، و جو حاکم بر مجلس به پاسخ دادن آن سؤالات می پرداخت و گاهی پیش می آمد که مریدی، یا شاگردی از حاضران قبل از شروع مجلس تعدادی از پرسش ها را به کاغذی می نوشت و به نزد شیخ مجلس گو می برد، تا وی در موقعیت مناسب در حین مجلس گویی و یا در انتها به سؤالات پاسخ دهد. مطالبی که موجب طرح سؤال می شد، همیشه کوتاه بوده و صورت سؤال معمولاً از دو یا سه کلمه بیشتر نبوده است. به طور مثال می پرسیدند که: علم چیست؟ عالم کیست؟ فقر چیست؟ فقیر کیست؟ ... درپاره ای از اوقات جواب همان سؤالات موضوع مجلس آن روز را تشکیل می داد و شیخ درارتباط با همان سؤال به صحبت می پرداخت و مجلسیان با اخلاصی تام و تمام به سخنان شیخ جان و دل می سپردند و جواب سؤالات خود و یا سایرین را بر حسب میزان عقل و درایت خویش دریافت می کردند.

گاهی در اواسط مجلس گویی و یا در پایان مجلس مستمع برپای می خاسته و از حاضران و یا شیخ صوفی درخواست هدیه و بخششی را می کرده است و در مواقعی این درخواست همانطور که قبلاً به این موضوع اشاره گردید، توسط شیخ مجلس گو به نیابت از آن فرد بیان می گردید و مجلسیان بر حسب دارایی و مکنت مالی خود کالا و یا وجهی را در راه رضای حق به درخواست کننده هدیه می دادند.

تا جایی که از دو کتاب حالات و سخنان و اسرار التوحید بر می آید، مستمعان مجالس ابوسعید همانند حاضران سایر مجالس صوفیه، تنها شنونده نبودند، بلکه در حین مجلس گفتن شیخ، اگر سؤالاتی به ذهنشان خطور می کرد در همان لحظه با توجه به موقعیت مناسب و گاه در انتهای مجلس آن را مطرح می کردند و جواب را از جانب ابوسعید دریافت می نمودند.

صورت سؤالات اغلب کوتاه بود، ولی در بطن آن معانی و معارف بسیاری در زمینه مسائل شرعی و عرفانی نهفته بود و شیخ آن را در نهایت زیبایی می شکافت و برای مستمعان توضیح می داد؛ به طور مثال در مجلسی درویشی سؤال کرد «یا شیخ! بندگی چیست؟» گفت: «خدایت آزاد آفرید آزاد باش» گفت: «سؤال در بندگی است» گفت: «ندانی که تا آزاد نگردی از هر دو کون بنده نشوی؟» پس این بیت بگفت، بیت:

آزادی و عشق چون همی نامد راست

بنده شدم و نهادم از یک سو خواست

زین پس چونان که داردم دوست رواست

گفتا رو خصومت از میانه برخاست^۱

و در حکایتی دیگر به روایت محمد بن منور می خوانیم:

«دیگر روز شیخ را در خانقاه کوی عدنی کویان مجلس نهادند. در اول مجلس از شیخ سؤال کردند که اینجا بزرگی است او را استاد بلقسم قشیری گویند. می گوید که بنده به دو قدم به خدای رسد، شیخ چه گوید؟ شیخ گفت: «نه ایشان چنین می گویند که بنده به یک قدم به خدای رسد» پس مریدان استاد امام پیش استاد امام آمدند و این سخن بگفتند. استاد امام گفت: «نرسیدید چگونه؟» دیگر روز شیخ را سؤال کردند که دی گفتی که مرد به یک قدم به خدای رسد. شیخ گفت: «بلی امروز همین گویم و تا قیامت همین گویم.» گفتند چگونه، ای شیخ! «گفت: «میان بنده و حق یک قدم است و آن، آن است که یک قدم از خود بیرون نهی تا به حق رسی...» مریدان استاد با پیش استاد شدند و این سخن حکایت کردند. استاد گفت: «چنان است

۱- جمال الدین ابوروح: حالات و سخنان ابوسعید ابی الخیر، ص ۱۲۳. و برای مطالعه بیشتر رک: همان، صص

۱۲۴، ۱۱۸، ۱۵۸، ۱۲۳، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۰.

که او می گوید»^۱.

در پاره ای از اوقات ابوسعید با قدرت اشراف بر ضمائر، سؤالاتی را که فرد یا افرادی از حاضران در ذهن داشتند، قبل از به زبان آوردن آنان جواب می داد:

« آورده اند که استاد امام بلقسم قشیری، قَدَسَ اللهُ رُوْحَهُ الْعَزِيزِ، یک شب با خود اندیشه کرد که فردا به مجلس شیخ شوم و از وی بپرسم که « شریعت چیست و طریقت چیست؟ » تا چه گوید. دیگر روز، پگاه، به مجلس شیخ آمدم و بنشستم. شیخ در سخن آمد. پیش از آنک استاد امام سؤال کردی، شیخ گفت: ای کسی که از شریعت و طریقت پرسى، بدانک ما جمله علوم شریعت و طریقت به یک بیت باز آوردیم و آن بیت این است:

از دوست پیام آمد کاراسته کن کار اینک شریعت

مهر دل پیش آر و فضول از ره بردار اینک طریقت»^۲

در برخی مجالس فردی از میان جمعیت برمی خاست و تقاضای بخشش وام و یا کالایی را از ابوسعید و حاضران می کرد و از آنجا که حاضران مجالس ابوسعید را اقشار و طبقات مختلف اجتماعی تشکیل می دادند، فردی که آن مقدار وجه خواسته شده و یا کالای مورد نظر را به همراه داشت در همان لحظه تقدیم فرد می کرد و یا تقبل می کرد که بعد از مجلس خواسته فرد را به جای آورد و گاهی ابوسعید با بیان آن درخواست واسطه می گردید تا حاجت افراد نیازمند زودتر برآورده شود.

« یک روز شیخ ما، قَدَسَ اللهُ رُوْحَهُ الْعَزِيزِ، مجلس می گفت. درویشی در مجلس شیخ به پای خاست و یک من گوشت خواست. ترکی در مجلس شیخ بود. گفت: « من بدهم» چون شیخ مجلس تمام کرد، آن درویش پیش شیخ آمد و خدمت کرد. شیخ گفت: « ای درویش! آن گوشت که خواسته ای چه خواهی کرد؟ » درویش گفت: « شورا خواهم پخت » شیخ گفت: « چرا گفתי شور، شوری در افکندی » پس ترک گوشت بداد، درویش به خانه برد...»^۳.

۱- محمد بن منور: اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابی سعید، ج ۱، صص ۶۱ و ۶۲. و برای مطالعه بیشتر رک: همان، صص ۲۸۵، ۲۸۴، ۲۸۹، ۲۸۷، ۳۲۱، ۲۹۲، ۳۰۳، ۳۰۲، ۳۱۴، ۳۱۲، ۳۱۴، ۳۱۶، ۳۱۵، ۳۱۳، ۱۹۹، ۲۶۵، ۲۶۴، ۲۸۸، ۲۸۷، ۳۱۴، ۳۲۰، ۳۱۹، ۲۹۰، ۲۸۹، ۳۴۶، ۳۰۳، ۳۰۲، ۵۱، ۵۰، ۵۹، ۲۳۵، ۲۳۶.

۲- محمد بن منور: اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابی سعید، ج ۱، صص ۷۹ و ۸۰.

۳- همان، ص ۱۸۴. و برای مطالعه بیشتر رک: همان، صص ۱۱۰، ۱۱۱، ۲۲۴، ۲۲۳، ۲۶۹، ۱۳۰.

گاه اتفاق می افتاد که حاضران به جای درخواست های دنیوی، تقاضای دعایی از جانب شیخ برای خود می کردند:

«روزی یکی در مجلس شیخ برخاست و گفت: «ای شیخ! دعایی در کار من کن» شیخ گفت:

گویی که همی داد زعالم برخاست جرم او کند و عذر مرا باید خواست»^۱
افلاکی در چند حکایت به وضعیت حاضران توجه داشته است و می بینیم که مخاطبان مجالس مولوی نیز از این رسم کهن پرسش و پاسخ در مجالس صوفیه پیروی می کردند و علاوه بر مستمع بودن به طرح سؤالاتی از مولانا می پرداخته اند. و وی با بیانی شیوا، دلایل زیبا و سعه صدر به همه سؤالات مجلسیان پاسخ می داد و اغلب سؤالی که سائل مطرح می ساخت موضوع مجالس مولانا را تشکیل می داد.

«همچنان خدمت چلبی جلال الدین روایت کرد که روزی درویشی از سرّ این معنی که خَمْرَتْ طَبِیْنَةَ اَدَمَ بَیْدَى اَرْبَعِیْنَ صَبَاحًا^۲ سؤال کرد که چرا در شب نکرد و در روز نساخت؟ فرمود که اگر در شب خمیر کردی مجموع آفرینش ظلمانی و گران شدند؛ و اگر در روز ایجاد فرمودی مجموع نورانی و سبک گشتندی؛ در اوقات صباح ترتیب و ترکیب فرمود تا نیمی ظلمانی و کافر و شقی و عاصی شوند و نیمی دگر نورانی و مسلمان و سعید گردند؛ فَمِنْكُمْ کَافِرٌ وَ مِنْكُمْ مُؤْمِنٌ^۳،

جان چو روزاست و تن ما چو شب و ما به میان واسطه روز و شب خوش به مثال سحریم»^۴
در مجالس مولوی نشانی از رسم درخواست بخشش در مجالس صوفیه به چشم نمی خورد.

۱- محمد بن منور: اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابی سعید، ص ۲۶۹.

۲- خمیر آدم در چهل روز به دست من سرشته شد.

۳- التغبان(۶۴):۲، شما بندگان فرقه ای کافر و بعضی مومن هستید.

۴- شمس الدین احمد افلاکی: مناقب العارفین، ج ۱ صص ۵۴۷، ۵۴۶ و برای مطالعه بیشتر رک:همان، صص ۵۵۰، ۵۳۰، ۳۴، ۱۷۶.

ولی در نامه های وی این مسأله به وضوح آشکار است. یعنی مولانا با نوشتن نامه، به افرادی که از مکتب مالی برخوردار بودند تقاضا می کرد به فردی که محتاج است و بضاعت چندانی ندارد کمک کنند.^۱

۵-۸ یادداشت برداری

گاه کاتبان و منشیانی ورزیده و برگزیده از سوی شیخ خانقاه، مأموریت داشتند که ملفوظات شیخ را در حین برگزاری مجالس یادداشت کنند و این افراد اغلب چند تن از شاگردان ممتاز، یا مریدان کتاب خوانده و زبده شیخ بودند؛ که نسبت به دیگران از سواد و آگاهی بیشتری داشتند، تقریرات شیخ را املا می کردند و بعداً بسیاری از همین یادداشت ها را با موافقت و اجازه شیخ جمع آوری و به صورت کتاب در می آوردند. بسیاری از اطلاعاتی که ما در ارتباط با مجالس صوفیه داریم مرهون زحمات افرادی هستیم که؛ با شوق و اشتیاق تمام در طول مجالس ملفوظات شیخ مجلس گو و سؤالات حاضران را به سرعت یادداشت کرده، و در نسخه برداری و پخش و تکثیر آن اقدام نموده اند.

سایر مریدان و معتقدان راستین به مشرب و مذهب شیخ خانقاه نیز، سهم عمده ای در حفظ و اشاعه این تعالیم صوفیانه بر عهده داشته اند زیرا که آنان سخنان گرم و گیرا و از دل برآمده مشایخ را کلمه به کلمه به حافظه می سپردند، و به لحاظ پاکیزگی و عمق قداستی که در آنها احساس می کردند، اندک تصرف و دخالتی در آن بیانات روا نمی داشتند، از این رو در اعتبار و سندیت و صحت آن نوشته ها تردیدی نمی توان روا داشت.

در کتب حالات و سخنان ابوسعید و اسرار التوحید، صراحتاً اسمی از کاتبان و منشیان مجالس ابوسعید نیامده است و تنها در دو مورد محمد بن منور به دست خطی از امام مالکان و

۱ - جلال الدین محمد مولوی: مکتوبات، تصحیح توفیق هاشم پور سبحانی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۱. صص ۷۵، ۸۲، ۸۹، ۱۴۱، ۱۰۳، ۱۰۰، ۹۸، ۱۹۶، ۱۷۱، ۲۰۴، ۲۰۲، ۲۳۵.

خواجه ابو البركات اشاره کرده است؛ که گمان می رود افرادی در مجالس ابوسعید نیز به یادداشت برداری مشغول بوده اند و یا پس از اتمام مجلس مطالبی را که در ذهن خود داشتند یادداشت می کردند و بعداً تعداد اندکی از آن نوشته ها به دست محمد بن منور رسیده و در تنظیم کتاب اسرار التوحید از آنها استفاده کرده است:

« به خط امام مالکان، رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ، دیدم که نبشته بود که زنی را در مجلس شیخ حالتی در آمد و خویشتن را از بام بلند در انداخت، شیخ اشارت کرد، در هوا معلق بماند. زنان دست دراز کردند و زن را بر بام کشیدند، بنگریستند و دامن او در میخ ضعیف آویخته دیدند.^۱ آنچه که به طور قطع باعث اطلاع و آگاهی ما از مجالس ابوسعید گردیده است، اقوال و خاطرات فرزندان، مریدان و برخی از افراد معتقد به مجالس وی بوده است. به طوریکه بیشتر حکایات حالات و سخنان و اسرار التوحید از زبان افرادی روایت گردیده است که خود شخصاً در مجالس پیر مهنه حضور داشته اند و یا با واسطه از حاضران مجالس شنیده و نقل کرده اند.

« شیخ الاسلام گفت یک روز بر سر منبر بر زبان شیخ رفت «لَا يَجِدُ السَّلَامَةَ أَحَدًا حَتَّى يَكُونَ فِي التَّدْبِيرِ كَأَهْلِ الْقُبُورِ.» بدین لفظ بیان کرد که سلامت در بی اختیاری است و از راه تدبیر دور بودن و خود را در عجز با اهل گورستان برابر کردن.^۲

محمد بن منور نیز حکایات بسیاری را از زبان حاضران مجالس ابوسعید و یا سایرین نقل کرده است:

« شیخ عبدالرحمن بن محمد الصوفی السرخسی؛ که مرید خاص شیخ ما بود، حکایت کرد که من مدتی از مجلس شیخ ما ابوسعید، قَدَسَ اللهُ رُوحَهُ الْعَزِيزِ، غایب ماندم، به سببی. و عظیم متأسف بودم بدانکه آن فواید از من فوت شد. چون در مهینه شدم شیخ ما مجلس می گفت، بر تخت نشست. چون چشم شیخ بر من افتاد گفت: « ای عبد الصمد! هیچ متأسف مباش که اگر تو ده سال از ما غایب گردی ما جز یک حرف نگوییم. و آن یک حرف برین ناخن توان نوشت- و

۱ - محمد بن منور: اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابی سعید، ج ۱، ص ۱۸۴. و برای مطالعه بیشتر رک: همان، ص ۱۰۵.

۲ - جمال الدین ابو روح: حالات و سخنان ابو سعید ابی الخیر، ص ۱۱۸. و برای مطالعه بیشتر رک: همان، صص ۸۹، ۱۳۰، ۹۰، ۹۴، ۹۹، ۱۰۲، ۱۰۶، ۱۱۰.

اشارت به ناخن انگشت مهین کرد، از دست راست - و آن سخن این است: «ذَبَّحِ النَّفْسَ وَ الْإِ
فَلًا»^۱ چون شیخ این کلمه بگفت فریاد بر من افتاد و از دست بشدم»^۲.

همانگونه که قبلا ذکر گردید، کتاب مجالس سبعة حاصل تلاش افرادی است که در
مجالس مولانا به یادداشت برداری از مواعظ و تقریرات شیخ پرداخته اند و اکثر منابع ذکر کرده اند
که سلطان ولد و حسام الدین چلبی اصلی ترین نقش را در کتابت این مجالس به عهده داشته اند
ولی در کل کتاب مجالس سبعة اسمی از یادداشت برداری مستمعان در حین برگزاری مجالس
هفت گانه نگردیده است و همه اطلاعات ما در ارتباط با این موضوع از سایر منابع معتبر و موثق به
دست آمده است.

افلاکی نیز در اثنای حکایتی به مسأله یادداشت برداری مریدان و مستمعان مجالس مولانا
از سخنان وی اشاره کرده است:

« همچنان خدمت مولانا سراج الدین مثنوی خوان، رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ، روایت کرد که روزی
به باغ حضرت چلبی حسام الدین رفته بودم؛ دستارچه^۳ پر گل احمر به خانه تبرک آوردم؛ مگر که
حضرت در خانه چلبی بوده است و مرا معلوم نبود؛ بغته^۴ در آمدم و سر نهادم، می بینم که اصحاب
عظام زیر و بالا پر نشسته اند و حضرت مولانا در صحن خانه سیر می کند و از معارف و لطایف
منظوم و منثور هرچه می گوید یاران می نویسند و من از غایت دهشت و حیرت دستارچه فراموش
کردم و از دور در صَفِّ نِعال فرو کشیدم، ... »^۳

آن گونه که از کتاب مناقب العارفين مشخص است، بیشتر اطلاعاتی که افلاکی از مجالس
مولانا کسب کرده، منقول از روایات فرزندان و مریدان و در کل حاضران مجالس است.

« همچنان حضرت سلطان ولد فرمود که روزی پدرم در مدرسه معانی می فرمود، گفت:
مرید راستین آن است که شیخ خود را بالای همه داند، چنانک شخصی از مرید ابا یزید پرسیده

۱ - ... نفس را بکُش وگر نه ... محمد رضا شفیعی کدکنی: تعلیقات اسرارالوحید، ج ۲، ص ۵۵۹.

۲ - محمد بن منور: اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابی سعید، ج ۱، ص ۱۸۳. و برای مطالعه بیشتر رک: همان،
صص ۵۲، ۵۸، ۵۹، ۶۷، ۶۲، ۹۰، ۸۰، ۶۸، ۹۶، ۱۰۹، ۱۰۷، ۱۰۱، ۱۱۸، ۱۲۷، ۱۲۲، ۱۲۰، ۱۳۰، ۱۴۷، ۱۵۱، ۱۶۹، ۱۵۹،
۱۸۵، ۱۸۲، ۱۷۶، ۱۶۸، ۱۸۶، ۲۱۷.

۳ - شمس الدین احمد افلاکی: مناقب العارفين، ج ۱، ص ۱۶۳.

است که شیخ تو بزرگ است یا ابو حنیفه؟ گفت: شیخ من. گفت: ابوبکر بزرگ تر است یا شیخ تو؟
گفت شیخ من و تمامت صحابه را می شمرد و گفت: محمد بزرگ تر است یا شیخ تو؟ گفت: شیخ
من، گفت: خدای تعالی بزرگ تر است یا شیخ تو؟ گفت: خدای را من در شیخ دیدم، غیر شیخ خود
من چیزی دیگر نمی دانم: همه شیخ خود را می دانم.^۱

۵-۹ مخالفان و منکران

همانطور که ذکر شد، در مجالس ابوسعید گروه ها و طبقات مختلف اجتماعی و فرهنگی
شرکت می کردند، در بین این افراد حتی منکران و مخالفان شیخ نیز حضور داشتند. در نیشابور
مقدم کرامیان و رئیس اصحاب رأی و روافض بر شیخ ابوسعید به سبب بیت خواندن بر سر منبر
ایراد گرفته بودند، و خواندن ابیات توسط ابوسعید در مجالس مانند خاری در چشم منکران
و متشرعان ظاهر پرست بود^۲ به طوریکه جمال الدین ابوروح نقل کرده است مخالفان شیخ حتی به
سلطان محمود نیز نامه نوشتند و از او شکایت کردند:

« از حسن مودب نقل کنند، که مرید خاص و خادم شیخ بوده است، که شیخ، قَدَسَ اللهُ
رُوحَه، به ابتدا، که به نیشابور آمد و مجلس می گفت. قبولی عظیم یافت و مریدان بسیار پدید
آمدند. و مال ها فدا می کردند، و در آن عصر استاد ابوبکر اسحاق مقدم کرامیان بود. و قاضی صاعد
مقدم و رئیس اصحاب ابوحنیفه بود. و هر دو شیخ را منکر بودند. و شیخ پیوسته بر سر منبر بیت
گفتی و هر که را واقعه ای بودی به بیته بیرون دادی و ایشان می شنیدند و اعتراض می کردند.
پس به سلطان محمود نامه نوشتند و قاصدی بفرستادند».^۳

حتی بسیاری از افراد که بعدها جزء مریدان معتقد و خادمان پاک و مخلص شیخ گشتند،
در ابتدا که به مجالس او می رفتند، جزء منکران و مخالفان اصلی ابوسعید و مجالس وی بودند و

۱- شمس الدین احمد افلاکی: مناقب العارفین، ج ۱، ص ۲۹۷. و برای مطالعه بیشتر رک: همان، صص ۱۰۵، ۱۵۲،
۱۵۷، ۱۶۳، ۱۷۱، ۱۷۶، ۱۹۴، ۱۹۷، ۲۰۷، ۲۷۱، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۹۷، ۳۰۰، ۳۲۷، ۳۹۲، ۳۹۸، ۴۲۱، ۴۲۳، ۴۲۷،
۴۵۴، ۴۸۲، ۵۳، ۵۴۴، ۵۴۶، ۵۶۴.

۲- فریتس مایر: ابوسعید ابی الخیر (حقیقت و افسانه)، ص ۲۶۰.

۳- جمال الدین ابوروح: حالات و سخنان ابوسعید ابی الخیر، ص ۹۰.

در بسیاری از مواقع ابوسعید با قدرت اشراق بر ضمائر خود و نثار محبت به آنان باعث می گشت که این افراد از راه افتاده به راه باز آیند.

جمال الدین ابوروح در حکایات متعددی به مسأله وجود منکران و مخالفان در مجالس ابوسعید اشاره کرده است:

« چنانک شیخ ما، قَدَّسَ اللهُ رُوحَهُ الْعَزِيزَ، در نیشابور سخن می گفت. در اثناء سخن بر زبان او کلمه ای برفت که مردمان فهم نکردند. خواجه ابوالحسن ناصحی گفت: من حاضر بودم و فقیهی به نزدیک من نشسته بود و ما از شیخ دور بودیم. این فقیه با من گفت که « این سخن غیب است» شیخ روی به ما کرد و گفت « ای فقیه! نه هرچ به نزدیک تو غیب بود به نزدیک دیگران غیب بود هر خلقی را بدان دانا گردانیدند از غیب» پس گفت: ای فقیه! ... دریغ بود که شما اینجا حاضر آید و این سخن بشنوید و از اهل غرّه باشید.»^۱

محمد بن منور روایت می دارد:

« محتسبی بوده است در نیشابور از اصحاب بوعبدالله کرام و شیخ ما را منکر بودی. یک روز مبالغی جامه برگرفت تا به جامه شوی دهد تا بشوید. در راه به مجلس شیخ بگذشت. شیخ سخن می گفت. محتسب با خود گفت: هم اکنون باز آیم و بگویم که باز این ها چه باید کرد. برفت و جامه به جامه شوی داد، و یک درم سیم به وی داد. جامه شوی گفت: « چندان بده که بهای اُشنان و صابون بود؛ من به ترکِ مزد گفتم.» محتسب او را در مسجد سخت بزد. محتسب از در خانقاه بیرون آمد و گفت: «ای شیخ! تا کی از این نفاق و ناموس؟» شیخ گفت: «خواجه محتسب! چه باید کرد؟» گفت: «مجلس نمی باید گفت و بیت نمی باید گفت.» شیخ گفت: «چنان کنیم که دل او می خواهد؛ اما خواجه محتسب نیز بامداد چنان معامله نمی باید کرد که جامه بردارد و به نزدیک جامه شوی برد و یک درم سیم به وی دهد. و گوید بهای صابون تمام بده؛ من به ترک مزد بگفتم. او را به درّه بزند، تا آن پیر با دل رنجور و چشم گریان به صحرا بیرون شود ... این بار که

۱- جمال الدین ابوروح: حالات و سخنان ابو سعید ابی الخیر، ص ۸۹. و برای مطالعه بیشتر رک: همان، صص ۹۵، ۹۰، ۱۰۷، ۱۴۵.

جامه ات ببايد شست بياور و به حسن ده تا او بشويد و به گلاب و عطر خوشبويي كند و با نزديك تو فرستد تا مسلماني از تو بنيازارد و معصيتي حاصل نشود.» محتسب فرياد برآورد و در پاي شيخ افتاد و از آن انكار و داوري توبه كرد.^۱

احمد افلاكي به حضور منكران و مخالفان در مجالس مولانا اشاره اي نكرده است.

۵-۱۰ تحول دروني شنندگان

يكي از مسائل رايج در مجالس صوفيه شور و ولوله اي بود كه جذبه هاي شوق كلام صوفيان مجلس گو در مستمعان مجالس مي آفريد. يعني مجلسيان به گونه اي تحت تأثير اقوال، كرامات و ضمير خواني هاي مشايخ صوفي قرار مي گرفتند. كه از خود بيخود گشته و دچار تحول روحي و دروني مي شدند و بسياري از افراد در همان مجلس از گذشته و اعمال و افكار ناپسند خود توبه نموده، قدم در راه حق مي نهادند و از مريدان خالص و ارادتمندان راستين شيخ مي گشتند. بسياري از اين افراد جزء منكران و مخالفان صوفيه بودند و با دلي پرانكار و اكراه تنها به منظور تجسس و ايجاد اغتشاش در جلسات، به محل برگزاري مجالس مي رفتند ولي در اثر سخني کوتاه و يا پيش گويي شيخ يا پير، به اشتباه خود پي برده و براي توبه و عذرخواهي به دست و پاي وي مي افتادند و كلاً روال زندگي و افكارشان دگرگون مي گرديد.

ابوسعيد ابي الخير از جمله صوفياني است كه افراد بسياري در مجالس او دچار تحول دروني و انقلاب فكري گرديده و به راه حق و حقيقت ايمان آورده اند. اكثر اين افراد مخالفان و منكران ابوسعيد بودند كه در اثر سخنان وي يا كرامات و ضميرخواني هاي او متحول گشته، شروع به نعره زدن مي كردند و بي هوش مي گشتند و گاه سايرين كه آن كرامت را ميديدند و يا آن

۱- محمد بن منور: اسرار التوحيد في مقامات شيخ ابي سعيد، ج ۱، صص ۱۲۶ و ۱۲۷. و براي مطالعه بيشتر رك: همان، صص ۸۰، ۷۹، ۱۰۱، ۱۳۲، ۲۰۴، ۶۳، ۶۲.

سخن را می شنیدند از عظمت مقام شیخ و تجلی خداوند در افکار و اعمال وی، فریاد زده و گریه می کردند.

«خواجه ابوبکر مؤدب گفت که شیخ روزی در نیشابور مجلس می گفت. در میان سخن گفت که «خواجه امام ابوالقاسم دیر می رسد» دوبار بگفت که «عجب عجب!» ساعتی سخن گفت دیگر بار گفت: «ما را دل به استاد امام می نگرد که دوش رنجور بوده است» این می گفت. استاد امام از در درآمد. خروش از خلق برآمد. شیخ روی باستاد امام کرد و گفت: «یا استاد ما دوش از تو غایب نبوده ایم. ...»

از دوست به هر چیز چرا باید آزد	کین عشق چنین باشد گه شادی و گه غم
گر خوار کند مهتر خواری نکند عیب	چون باز نوازد شود آن داغ جفا سرد
صد نیک به یک بد نتوان کرد فراموش	از خار براندیشی خرما نتوان خورد
او خشم همی گیرد و تو عذر همی خواه	هر روز بنویس دگر می نتوان کرد

استاد چون این بشنید فریاد بر وی افتاد و به پهلو می گشت ...»^۱

محمد بن منور در حکایات بسیار زیبا و متعددی به دگرگونی و از خود بیخود شدن مجلسیان اشاره کرده است:

« شیخ بلقسم روباهی بوده است در نیشابور از بزرگان متصوفه و پیش رو ده کس از صوفیان معروف. و ایشان مریدان استاد بلقسم قشیری بودند. چون شیخ ما به نیشابور شد ایشان به مجلس شیخ آمدند و هر ده پیش شیخ بایستادند و از جمله مریدان شیخ ما گشتند. این شیخ بلقسم روباهی گفت که مدت ها از حق، سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى، در می خواستم که یارب درجه شیخ بوسعید به من نمای. شب ها در این کردم و تضرع و زاری می نمودم تا یک شب رسول را، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ، به خواب دیدم انگشتی در انگشت راست، نگینی پیروزه در وی. مرا گفت: «درجه شیخ ابوسعید می طلبی؟» گفتم: «بلی یا رسول الله!» او انگشت به من نمود. گفت: «چون نگینی

۱- جمال الدین ابوروح: حالات و سخنان ابوسعید ابی الخیر، صص ۱۱۰ و ۱۱۱. و برای مطالعه بیشتر رک: همان، ص ۹۵.

است در انگشتری.» بانگ بر من افتاد از خواب درآمد. دیگر روز به مجلس شیخ بودم بر کناره ای نشسته. شیخ در میانه سخن روی به من کرد و گفت: «حدیث آن انگشتری!» فریاد بر من افتاد و بی هوش گشتم و حالتی خوش برفت.^۱

از برخی حکایات افلاکی مشخص است که در مجالس مولانا نیز این تحول و انقلاب درونی برای مستمعان رخ می داده است و برخی از آنان تحت تأثیر اقوال و گفتار مولانا گشته و در حال فریاد زدن جامه ها را چاک می دادند و اگر نیات ناروا و یا انحرافات در زندگی خود داشتند از آن برگشته و توبه می کردند و برخی از آنان مریدان معتقد وی می گشتند.

« همچنان از فحول اصحاب منقول است که در جمعیت معین الدین پروانه شیخ مجد الدین جندی که در علم حروف متمایز بود به نزد شیخ صدرالدین و سایر علما و شیوخ دین دعوی کرد و التزام نمود که امروز در این مجلس هرچه مولانا بگوید من بلا نسلّم منع کنم تا ملزم شود؛ شیخ بارها فرمود که امتحان کبار در طریقت مذموم است، نشیند؛ همانا که چون حضرت مولانا از در سرای درآمد فرمود که لا إله الا الله مُحَمَّدٌ رَسولُ الله به یک بارگی فریاد کردند؛ شیخ مجدالدین بیامد و سرنهاده مستغفر شد و بسی عذرهای خواست.»^۲

۱- محمد بن منور: اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابی سعید، ج ۱، صص ۱۰۴، ۱۰۵. و نیز رک: همان، صص ۵۸، ۱۲۸، ۲۱۷، ۱۶۲، ۱۶۱، ۱۶۰، ۵۹، ۲۳۶، ۲۳۵، ۶۸، ۶۷، ۲۲۴، ۷۸، ۷۷، ۱۰۸، ۱۰۷، ۶۸، ۶۲، ۸۴، ۸۳، ۱۰۴، ۱۲۲، ۱۸۲، ۲۶۸، ۱۶۴، ۵۳، ۵۲، ۱۱۳، ۱۱۲، ۱۲۷، ۱۲۶، ۱۳۰، ۶۳، ۶۲، ۱۳۲، ۱۳۱، ۸۰، ۲۰۸، ۱۶۷، ۱۶۶، ۲۱۱، ۲۱۷. و نیز رک: ابوسعید ابی الخیر: مقامات کهن و نو یافته از میراث عرفانی ابوسعید ابی الخیر مندرج در چشیدن طعم وقت، صص ۱۵۹، ۱۵۸، ۱۵۵، ۱۵۴، ۱۸۰.

۲- شمس الدین احمد افلاکی: مناقب العارفین، ج ۱، صص ۴۲۲، ۴۲۱. و برای مطالعه بیشتر رک: همان، صص ۱۷۱، ۱۶۲، ۱۱۱، ۳۳۳.

جهت خرید فایل word به سایت www.kandooch.com مراجعه کنید
یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۶۶۴۰۶۸۵۷ و ۰۶۶۴۱۲۶۰-۰۵۱۱ تماس حاصل نمایید

www.kandooch.com

فصل هشتم:

نتیجه گیری

www.kandooch.com

www.kandooch.com

نتیجه :

وعظ و موعظه، در انقلاب افکار و دگرگون ساختن اندیشه های مردم آن اندازه تأثیرگذار است که خداوند متعال یکی از راه های دعوت به پروردگار و ابلاغ دین حق را برای حضرت محمد (ص)، موعظه حسنه قرار داده است و از آن زمان پیامبر (ص) خطابه هایی بسیار رسا و غرّاً را در جمع افراد مکه و مدینه برای دعوت به اسلام بیان داشتند.

موعظ رسول گرامی اسلام (ص) و استفاده از فن خطابه به منظور یک ابزار تربیتی تأثیرگذار، پس از آن حضرت نیز دنبال شد و در مدت زمان کوتاهی به اوج خود رسید. خطبه های معروف حضرت فاطمه(س) در مسجد مدینه و خطبه ها و موعظ حضرت علی(ع) و دیگر ائمه معصومین که با بیانات مختلف به موعظه و نصیحت خلق می پرداختند نشان از سابقه وعظ در دین اسلام و ادامه راه آن حضرت در به کار بردن موعظ حسنه برای ارشاد و هدایت دارد.

مجالس وعظ و خطابه صوفیان، مکانی بود که در آن شیخ و مریدان، صوفیان و غیرصوفیان یکدیگر را بیشتر از زمان های دیگر می دیدند و پیوند مستحکم تری با یکدیگر می یافتند در این مجالس پیر و مرشد، خطاب به مریدان خود و نیز مردم عادی سخن می گفت که اغلب سرشار از ذوق و حال بود و ایراد این گونه سخنرانی های صوفیانه، باعث می شد که برخی از حاضران مجالس به آیین تصوف و عرفان علاقه مند شوند و به جمع صوفیان بپیوندند.

از آنجا که هدف از این سلسله گفتارها بازداشتن مردم از انجام دادن کارهای ناشایست، و پرداختن به نیکی ها و متوجه کردن آنان به خداوند بود، این مجالس به انگیزه ارشاد و نصیحت، معرفت گفتن و وصیت کردن برگزار می گردید.

مجالس ابوسعید ابی الخیر به انگیزه ارشاد و نصیحت مستمعان تشکیل می شد و محور اساسی تعلیم وی مبارزه با نفس و هواهای نفسانی و پرهیز از ریا و ریاکاری بود و مجالس مولانا جلال الدین علاوه بر ارشاد بیشتر به قصد معرفت و معانی گفتن برگزار می شد.

محل اصلی برگزاری مجالس ابوسعید را خانقاه و در مرتبه بعد مشهد مقدس(مشهد ابوسعید)

و مسجد می توان به شمار آورد و مولوی بیشتر مجالس را به سبب علاقه ای که به مدرسه خود داشت، در آنجا برگزار می کرد.

بیشترین مکان هایی که ابوسعید در آنجا به مجلس گویی می پرداخت، به ترتیب نیشابور، مهنه، طوس، مرو و سرخس بوده است و مولانا مجالس خود را در شهر قونیه برگزار می کرده است. مجالس ابوسعید، هر روز صبح زود، بعد از طلوع آفتاب برگزار می گردید و از برنامه و ترتیب زمانی خاصی پیروی می کرد که شواهد قطعی درباره تشکیل مجالس وی در روزهای آدینه، دوشنبه و پنجشنبه در دست است؛ ولی برگزاری مجالس مولانا از نظم زمانی خاصی پیروی نمی کرده و ظاهراً طبق حالات درونی وی و یا بنا به درخواست مریدان تشکیل می شده است و تنها در یک مورد به برگزاری مجالس وی در روز آدینه اشاره گردیده است.

ابوسعید و مولانا هر دو به عنوان سخنران مقیم، هم در محل اقامت خود مجلس می گفتند و هم بنا به دعوت مریدان و هواداران راستین خود، در محل و مکانی غیر از محل و مکان دائمی به مجلس گویی می پرداختند؛ با این تفاوت که ابوسعید برای مجلس گویی به شهرهای دیگر هم مسافرت می کرد، ولی مولانا تنها در قونیه به معرفت گویی می پرداخت؛ اما محل برگزاری مجالس خود را بنا بر حالات درونی و استدعای برخی مریدان، گاه تغییر می داد.

در مورد هیأت ظاهری ابوسعید ابی الخیر و مولوی در حین مجلس گفتن اشاره چندانی نشده است تنها در یک جا، اشاره شده که ابوسعید در مجلسی جامه سرخ رنگ پوشیده و دستاری سفید در سر بسته است و مولانا هنگامی که مجالس وعظ و تذکیر برگزار می کرد دستار دانشمندانه (فقیهانه) بر سر می گذاشت و بنابر سنت علمای راستین ردای فراخ آستین می پوشید.

ابوسعید در حین مجلس گفتن، بیشتر بر تخت می نشست و در برخی اوقات بر منبر می رفت و یا اگر در خانقاهی مدعو بود برای او «کرسی جامه» می نهادند ولی مولانا همیشه روی منبر به معرفت گویی می پرداخت. ابوسعید و مولانا هر دو در حالت نشسته به وعظ می پرداختند و در بعضی حکایات روایت شده که ابوسعید بر تخت نشسته و همچون سلاطین بر چهار بالش تکیه داده است و مجلسی از مولانا در حالت ایستاده نیز نقل گردیده است.

نحوه شروع مجالس ابوسعید بدین گونه بود که بعد از ورود شیخ، ابتدا قاری آیه یا آیاتی از

قرآن را می خوانده، و ابوسعید در ارتباط با آیات تلاوت شده به سخن گفتن می پرداخته است و یا اگر مستمعی سؤالی در ذهن داشته آن را مطرح می کرده، که گاه جواب سؤال محتوای اصلی مجلس را در برمی گرفته است. شیوه معمول در پایان مجالس وی به این طریق بوده که اول بر حضرت محمد(ص) صلوات می فرستاده و بعد دست به صورت خود می کشیده و مجلس را ختم می کرده است.

نحوه شروع و ختم مجالس مولانا، به این طریق بوده که در مجالس سبعة، هر هفت مجلس به شیوه اهل وعظ با خطبه ای عربی شروع شده که بیشتر عبارات آن مسجع است، و در بین آن آیاتی از قرآن مجید در بیان حکمت و قدرت حضرت حق آمده و با درود بر رسول اکرم(ص) و ستایش چهار خلیفه اهل سنت و همچنین در مجلس هفتم علاوه بر آنان با درود بر حسنین، علیهما السلام، خطبه به پایان رسیده و بعد از آن مناجاتی به زبان فارسی شامل دعا و استغاثه به درگاه حضرت حق بیان شده است که بیشتر جملات آن مسجع و زیباست. بعد از این مناجات حدیثی ذکر می شود که حکایات، آیات، داستان ها، احادیث و ابیات عربی و فارسی بیان شده، در طول مجلس برای شرح و توضیح و تفسیر حدیث اول است و در آخر مجلس اول و دوم تفسیر بسم الله آمده است و مجالس اول، پنجم، ششم و هفتم با حمد و ثنای ذات اقدس الهی به پایان می رسد و گاه آیه ای متناسب از قرآن کریم یا ذکر جمله ای نظیر «الحمد لله رب العالمین» پایان بخش مجلس است. و مجالس دوم، سوم و چهارم با درود و صلوات بر رسول اکرم (ص) و خاندان مطهر آن حضرت پایان می گیرد.

روحیه ابوسعید همواره سرشار از شادی و نشاط بوده است و سعی می کرد که این حالت بسط و سرخوشی را همیشه در خود حفظ کند و در مواقعی که تغییرات روحی معنوی برایش پیش می آمد و بناچار دچار قبض و گرفتگی درونی می گردید، برای رهایی از این حالت ناخوشایند، به زیارت پیر خود ابوالفضل حسن سرخسی به سرخس می رفت، و بعد از فوت پیر و مرادش این حالت انبساط و شادی باطنی را از مزار شیخ خود می طلبید؛ حتی اگر این حالت قبض در حین برگزاری مجالس برای او رخ می داد، باز هم برای رسیدن به حالت انبساط و شادی درونی

به زیارت خاک استادش می رفت و از باطن او مدد می طلبید. تا جایی که از شخصیت مولوی اطلاع داریم، وی سعی داشت همواره روح خود را با شادی همراه سازد و همانند ابوسعید احساس شادی و سرخوشی را در زندگی خود استمرار بخشد و از عواملی نظیر شعر، موسیقی و سماع برای ایجاد و حفظ این حالت بهره می جست؛ با وجود شناختی که از مشرب مولانا و روحیه سرشار از لطافت و نشاط او داریم و با توجه به عدم اشاره گردآورنده مجالس سبعة، و افلاکی، در مورد ایجاد حالت قبض برای مولانا در حین برگزاری مجالس، به احتمال زیاد اغلب مجالس او همانند مجالس ابوسعید در حالت انبساط روحی و درونی برگزار می گردیده است.

ابوسعید ابی الخیر در خواندن افکار دیگران قدرت شگفت انگیزی داشت. وی با قدرتی که در اشراف بر ضمائر داشت، به خصوص در حین مجلس گویی، پیوسته از انکار و داوری مخالفان و بدخواهان خود آگاهی حاصل می کرد و در پاره‌ای اوقات مسأله‌ای را که به صورت باطنی و با توانایی‌های فوق‌حسیات خود درک کرده بود، به صورت تعریض و خواندن شعر و یا حدیثی که فقط شخص مورد نظر متوجه شود، بیان می داشت، ولی در بیشتر مواقع، به صورت صریح و بدون هیچ پرده پوشی فکر و اندیشه، فرد را در میان جمعیت حاضر در مجلس مطرح می کرد. در نتیجه این ضمیرخوانی‌های متعدد، ابوسعید در مجالس باعث تحول درونی و از بین رفتن بسیاری از خصومت‌های منکران، مخالفان و مدعیان می شد، تا جایی که برخی از آنان فی‌المجلس توبه می کردند و تا پایان عمر از مریدان مخلص وی می گشتند.

مولانا نیز مانند ابوسعید قدرت شگفت انگیزی در اشراف بر ضمائر داشت و به گونه‌ای که افلاکی ذکر کرده است در حین برگزاری مجالس و معرفت گویی، قادر بوده است که ضمیر و اندیشه حاضران در مجالس اعم از مریدان، مدعیان، منکران و ... را بخواند و به افکار آنها پی ببرد.

در مورد از خود بیخود شدن ابوسعید در مجالس تنها یک مورد روایت شده است که با شنیدن سخنی از یکی مریدان، بسیار متحول گشته و چنان انقلابی در ضمیر وی به وجود آمده که شروع به نعره زدن می کند. از بیخود شدن مولانا در حین معرفت گویی و برگزاری مجالس وعظ اطلاعی در دست نیست و اشاره‌ای نشده است.

مطالعه در تعالیم ابوسعید نشان می دهد که وی در همه کارها و گفتارش یک مسأله را اساسی قرار داده و آن «اجتناب از نفس» و مبارزه با هواهای نفسانی است، وی در زندگی خویش این نظر را تا سرحد کمال اجرا کرده و به آن عمل نموده است. ابوسعید معتقد بود که همه رنج های انسان از اهمیت دادن به خودخواهی و کشش های نفسانی است و همه مشکلات خود و مریدان را از طریق اخلاص و مبارزه با «ریا» حل می کرد و محور اصلی مباحث وی در ارشاد مستمعان مجالس را همین مسائل تشکیل می داد. مولانا نیز در تعالیم خود با یادآوری مسائلی چون خدمت به خلق، احسان، فداکاری، بخشش، ایثار در راه حق و ... به ارشاد و موعظه حاضران در مجالس می پرداخت.

توجه به جنبه های باطنی و معانی عرفانی در آیات قرآن و داستان های قرآنی و بیان لطائف آن، مطالبی است که در سراسر مجالس ابوسعید ابی الخیر دیده می شود، و در برخی مجالس ابوسعید با اشعاری عاشقانه به تفسیر آیات قرآن می پرداخت و این امر باعث مخالفت و حتی شورش دشمنان و افراد ظاهر بین علیه او گردیده بود. مولانا نیز از جمله صوفیانی است که برای مسأله تفسیر قرآن در حین مجلس گویی و معارف گفتن اهمیت ویژه ای قائل بوده است و در جلسات مختلف به توضیح و تفسیر آیات متعددی از قرآن مجید پرداخته است. مولانا در تفسیر آیات، از تعبیرات و اشارات و اشعار زیبای عرفانی و حکایات پرمحتوا و لطایف قرآنی بسیار بهره می جست و گاهی این لطایف باعث شور و وجد شنوندگان در مجلس می شده است. ابوسعید ابی الخیر، در مجالس به تفسیر احادیث نمی پرداخته است، و در این زمینه اطلاع واثقی در دست نیست؛ ولی مولانا در جلسات معرفت گویی خود به این مسأله نیز توجه داشته است و در هر مجلس اخبار رسول اکرم(ص) را شرح و تفسیر کرده است و برای درک و تفهیم بهتر مخاطبان، از آیات، اشعار، حکایات و تمثیلات عرفانی بسیار زیبا نیز بهره جسته است.

با مطالعاتی که در خصوص عقاید و شخصیت و افکار ابوسعید انجام یافته، می توان دریافت که وی آن چنان خود را ملزم به تبلیغ شریعت در مجالس نمی کرده است ولی مولانا بیشتر از ابوسعید، در

مجالس خود به مسأله تبلیغ شریعت و بیان مسائل شرعی در حین معرفت و معانی گفتن می پرداخته است.

ابوسعید ابی الخیر بر اساس نیروی اشراف بر ضمایر و قدرت باطنی از بسیاری مسائل که قرار بود اتفاق بیفتد و یا فردی نیاز به کمک داشت و یا انسانی در حال ارتکاب به عمل خلافی بود، اطلاع می یافت ولی چون خود در حال مجلس گویی بود و نمی توانست آن کار را انجام دهد و یا جلوی آن پیش آمد را بگیرد به فردی از حاضران که بیشتر، فرد مورد اعتماد شیخ بود، فرمان می داد که به آن مکان برود و آن کار را انجام بدهد و بعداً در انتهای بسیاری از مجالس، سر فرمان و دستور شیخ برای جماعتی فاش می گردید و متوجه حکمتی که در آن دستور از جانب شیخ بود؛ می شدند ولی این مسأله در مجالس روایت شده درباره مولانا به چشم نمی خورد و در این زمینه اطلاعی در دست نیست.

ابوسعید ابی الخیر به عنوان مشهورترین صاحب کرامات در بین مردم مشهور گشته است و به مرور زمان، دیگران نیز قصه هایی از قبیل تحت فرمان داشتن درندگان، اژدها و ... را بر آن افزوده اند. صدور برخی از کرامات ابوسعید در حین مجلس گویی بوده است، یکی از کراماتی که در زمان برگزاری مجالس بسیار از وی صادر گشته، قدرت خارق العاده او در پیش بینی حوادث آینده و اشراف وی بر علت امور است که در گذشته اتفاق افتاده و کسی از آن مطلع نبوده است. وی این موهبت الهی را در حد بالایی دارا بوده، و این قدرت در نظام روحی وی که فارغ از هرگونه قید و بند عقل خیره سر بوده به بهترین وجهی جای گرفته است. مولانا نیز از جمله صوفیانی است که کرامات بسیاری را به وی نسبت داده اند؛ ولی خود او کرامت اصلی را کرامتی می دانست که در روح اثر گذار باشد و دو مورد از کرامات منسوب به وی در حین برگزاری مجالس از او صادر گشته است.

یکی از سنت های پسندیده مجالس ابوسعید درخواست بخشش وجه، کالا و یا وامی از طرف شیخ برای شخص نیازمند بود و اگر فرد یا افرادی قادر به پرداخت وجه بودند و یا متاع خواسته شده را به همراه داشتند، با رضایت و کمال میل به ابوسعید تقدیم می کردند و او در همان مجلس

به فرد نیازمند می داد. در مجالس مولانا اثری از این رسم صوفیانه نمی بینیم و اشاره ای به آن نشده است.

ابوسعید ابی الخیر در مجلسی که به گفته جمال الدین ابوروح و محمدبن منور در ۲۷ رجب روز آدینه برگزار گردید به وصیت، نصیحت و وداع با فرزندان، مریدان و... پرداخت و در این مجلس سخنان بسیار زیبایی را به صورت وصیت بیان کرد. ولی مولانا زمانی که بر مسند پدرش - بهاءولد - به وعظ و تدریس پرداخت تنها ۲۵ سال داشت و بعد از ارشاد و تربیت توسط پیر و مرشد خود، برهان الدین محقق ترمذی، به عنوان واعظ صوفی به برگزاری مجالس وعظ و معرفت گویی می پرداخت و زمانی که شمس تبریزی به قونیه آمد مولانا کمتر از سی و هشت سال داشت و با ملاقات وی دچار انقلاب روحی و فکری شد که پس از آن ترک وعظ و مجلس گویی کرد، بنابراین زمانی که مجالس رسمی وعظ و موعظه صوفیانه برگزار می کرد، در عنفوان جوانی به سر می برد و دلیلی برای وصیت کردن در این مجلس وجود نداشته است.

ابوسعید ابی الخیر در مجالس خود به شرح و بیان مسائل عرفانی نمی پرداخت؛ ولی مولانا در مجالس وعظ به معانی گفتن و بیان نکات و دقایق عرفانی می پرداخته است. از جمله مسائلی چون نوع رفتار و وظایف مرید نسبت به مراد، کتمان اسرار حق، بیان مقام درویش راه حق، عشق و محبت به حق تعالی، ارزش و مقام شیخ کامل، فرق میان معجزات انبیا و کرامات اولیا و... شرح و توضیح می داده است.

ابوسعید در مجالس خود به مناجات با حضرت باری، تعالی، نپرداخته است؛ ولی مولانا در «مجالس سبعة» به این مسأله بسیار اهمیت داده است؛ وی در تمام مجالس خود، جز در مجلس هفتم، بعد از قرائت خطبه عربی مناجاتی مسجع و بسیار زیبا به زبان فارسی بیان داشته است. ویژگی کلی این مناجات ها این است که بیشتر مسجع بوده و جنبه دعا و استغاثه دارند و با یک یا چند شبه جمله ندایی آغاز می شوند. در مناجات های آغازین روی سخن با خداوند است، اما مناجات های میان کلام، ممکن است خطاب به پیامبر اسلام باشد. لحن مناجات ها بیشتر عاطفی

و احساسی است و در پاره ای موارد مخیل هستند . بدین ترتیب بر میزان شعر گونه‌گی آن افزوده گردیده است.

ابوسعید ابی‌الخیر و مولانا که گاه در مجالس خود سخنان شطح گونه ای به زبان جاری می کرده اند؛ ولی تعداد این شطوحیات بسیار اندک و ناچیز است.

ابوسعید علاوه بر این که خود دارای طبعی طنز، بود از طنز دیگران نیز بسیار لذت می برد. طنزهای بیان شده توسط او در مجالس ؛ حول دو محور اصلی می چرخید: یکی نوع عادی و رایج کنایه، که همان ذکر ملزوم و اراده لازم است و نوع دوم در شکل تصویر هنری، اجتماع نقیضین که محور همه طنزهای واقعی به نظر می رسد، مجسم می شود؛ ولی این مسأله طنز و طنزپردازی در مجالس مولانا به چشم نمی خورد.

یکی از شیوه های سخنوری صوفیان در مجالس، استفاده از زینت های سخنرانی و وعظ است. این زینت ها به منظور زیبایی و دلنشینی هرچه بیشتر کلام و درک و دریافت بهتر و بیشتر مخاطبان به کار برده می شود و چون هدف اصلی ایشان از تشکیل این گونه مجالس ارشاد و وعظ مخاطبان و هدایت آنان به سوی خیرونیککی است، از این روش مهم و با ارزش علمی در سخنوری استفاده می کردند.

دلنشین ترین زینت سخنوری در مجالس صوفیه، به کار بردن آیات زیبای قرآنی در لابلای کلام است که لطف و ارزش سخن را افزایش داده و تأثیر کلام بر مخاطبان را دو چندان می گرداند. ابوسعید در مجالس خود، واعظ غم خواری ها و اظهار ندامت ها نبود و بندرت در مواعظ خود از آیاتی یاد می کرد که در آنها به عذاب دوزخ تهدید شده است، بلکه در تأویل و تفسیر آیات قرآنی همواره جنبه های مثبت و امیدبخش آن نامه آسمانی را مدنظر داشته است. مولانا نیز آیات بسیاری در حین مجلس گویی به کار می برده است، به طوری که هر هفت مجلس از مجالس سبعة با خطبه ای عربی آغاز شده و در تجاویف خطبه، برای استدلال آیاتی در قدرت و عظمت الهی آمده است؛ علاوه بر این در کل مجالس سبعة، مولانا در موارد متعدد به آیات قرآن کریم استناد کرده و ۱۵۷ آیه را در این مجالس، بر شنوندگان عرضه داشته است.

ابوسعید ابی الخیر گه گاه احادیثی در بین کلام خود به کار می برد؛ ولی مولانا جلال الدین بسیار زیاد از احادیث در مجالس خود استفاده می کرد و یکی از شیوه های وی به کاربردن آیات و احادیث به هنگام مجلس گفتن این بود که چون آیه یا حدیثی از نظر طرح مطلب و سیر سخن اهمیت خاصی داشت، آن را به پارسی ترجمه می کرد تا مخاطبانی که عربی نمی دانند از مفهوم آن آگاه شوند.

ابوسعید در مجالس خود گاهی سخنان خود را به صورت جملات عربی بیان می کرد، برخی از این جملات از آن مشایخ و بزرگان دیگر بود و شیخ عیناً همان جملات را نقل می کرد و این امر بر زیبایی کلام وی می افزود. مولانا نیز به زبان عربی تسلط کامل داشت، سخنان و عبارات عربی خود و دیگر بزرگان را بسیار به کار برده است و با تسلط و مهارتی استادانه بسیار زیبا و دلنشین این اقوال عربی را در میان گفتار خود جای داده است.

ابوسعید، نخستین شیخ عارفی بود که در مجالس خود، به خواندن اشعار و شواهد شعری، بیش از به کار بردن آیات و احادیث توجه داشت و همین امر باعث برانگیخته شدن خشم معاندین و مخالفین، علیه او گردیده بود. همچنین خواندن شعرهای عامیانه و سروده های مردم کوچه و بازار که غالباً مردم لابلالی آنها را به زبان می آوردند، از خصایص عمده مجالس وی بوده است. ابوسعید، اشعار بسیار زیادی در مجالس خود انشاء می کرد، که تقریباً تمام آنها از کلام متقدمان بوده است، بیشتر اشعار فارسی که وی در مجالس خود، بر منبر می خوانده، از پیر ابوالقاسم بشر بن یاسین بوده که از مشایخ دوران جوانی وی به شمار می رفته است. مولانا نیز در مواعظ خود همانند سایر صوفیان واعظ، به مناسبت حال و مقال از حافظه خود اشعاری می خوانده است. شعر او انعکاس عادات، عرف ها و تعبیرات وقایع زمان اوست، و در مجموع می توان گفت که اشعار وی با عناصر فردی آمیخته گردیده است. در «مجالس سبعة» جا به جا اشعاری به چشم می خورد، اما همه این اشعار از سروده های خود مولانا نیست، بلکه اشعاری از دیگران من جمله نظامی، سنایی، عطار و ... به کار برده شده است.

علاوه بر اشعار فارسی، اشعار عربی نیز توسط، ابوسعید و مولوی در مجالس خوانده می شده است؛ ولی نسبت اشعار عربی نسبت به اشعار فارسی به سبب رعایت سطح معلومات مخاطبان بسیار کمتر است.

ابوسعید و مولانا، ضرب المثل های رایج فارسی و عربی را، به طرز بسیار زیبایی در سخن خود به کار برده اند.

ابوسعید ابی الخیر به منظور تهذیب و تربیت مریدان و حاضران در مجالس از حکایات بسیار استفاده می کرد و در این زمینه پیش آهنگ عارفان بزرگی از جمله سنایی، عطار، مولانا و دیگر عارفان به حساب می آید. مولانا نیز از این شیوه و زینت سخنوری تا سرحد کمال استفاده کرده و در مجالس خود از آن بهره جسته است. وی در مجالس مختلف و موقعیت های گوناگون با توجه به موضوع مورد بحث به منظور تفهیم بهتر و تأثیر بیشتر سخن بر مخاطبان با استفاده از حکایات ساده، زیبا و جذاب به مقصود خود که ارشاد و هدایت مجلسیان بود نایل می گشت. بیشتر حکایاتی که ابوسعید در مجالس بیان می داشت حکایاتی عامیانه و یا داستان هایی از زندگی و سرگذشت خود بود که جنبه حکمت آمیز و پندگونه ای داشت. و در اکثر موارد نکته ای عرفانی در دل آن حکایت نهفته بود. وی به حکایات اولیاء و انبیاء در مجالس خود نپرداخته است؛ ولی مولانا بسیار به این موضوع توجه داشته و در کنار حکایات عامیانه و مردم پسند، حکایات انبیاء و اولیای حق را نیز نقل می کرده است. حکایات و داستان هایی که مولوی در مورد پیامبران ذکر کرده اغلب از قصص قرآنی الهام گرفته شده اند و وی با مهارت در فن سخنوری با کمال فصاحت و بلاغت آن داستان را پرورانده و برای مستمعان بازگو کرده است.

لحن کلام ابوسعید در مجالس خطابی آمرانه و نزدیک به شیوه معمول محاوره مردم عصر وی بوده است. زبان وی قوت و صلابت خاص خود را دارد. در عین سادگی نهایت پختگی را دارا بوده است. و در مواردی لهجه نیشابور اصالت خود را به خوبی در کلام شیخ به هنگام مجلس گویی نشان می دهد که بر لطف سخنان و مواعظ وی می افزاید.

لحن سخن در مجالس مولانا بیشتر جنبه خطابی داشته و به شیوه واعظان و خطیبان آن زمان نزدیک بوده است. ولی در عین حال مولانا زبان مردم را فراموش نکرده و از زبان فارسی کلاسیک بهره نجسته است. فارسی مولانا، کاملاً زبان مردم است و تمام خصوصیات و تعبیرات زبان جامعه عصر خود را دارا است. وی نیز مانند ابوسعید کلامش از صلابت و پختگی خاصی برخوردار است.

ابوسعید ابی الخیر و مولانا جلال الدین در مجالس خود با واژگان، بازی های ظریف، غیرتصنعی و حتی عوامانه می کردند، و واژگان را با مهارتی خارق العاده و با رعایت زیر و بمی و فراز و فرودی حساب شده به کار می بردند و از این طریق شنونده را مسحور و شیفته سخنان و مواعظ خویش می ساختند.

به کاربردن ترکیبات زیبا و دلنشین در کلام نیز از خصوصیات زبانی ابوسعید ابی الخیر و مولوی در حین مجلس گویی است.

ابوسعید و مولانا با تنوع واژگان و چیرگی در گزینش صحیح و به جای آنها و به کار بردن جملات کوتاه و رعایت ایجاز و اختصار، مجالی برای ورود مترادفات بارد و نابجا در سخن باقی نگذاشته اند؛ بدین ترتیب در بیان مقصود جانب لفظ بر معنی نچربیده و لفاظی و سخن آرایبی بر مجلس گویان چیره نگشته است و با رعایت ایجاز و اختصار در کلام و پرهیز از اطناب هرچه سریع تر به مقصود خود که تأثیر مواعظ در مخاطبان و فرو بردن آنها به اندیشه و سرانجام بازگشت آنان به صلاح و رستگاری است، نایل می گشتند.

مستمعان مجالس ابوسعید ابی الخیر در حالت نشسته روی زمین در پایین منبر یا تخت و کرسی به سخنان وی گوش فرامی دادند و حتی اگر فردی در میان مجلس گویی از راه می رسید، ابوسعید به وی اشاره می کرد که بنشیند و یا اگر فردی برای پرسیدن سؤال و یا درخواست بخشش از جای خود بر می خاست، پس از ادای سخن، ابوسعید به وی اشاره می کرد که در جای خود بنشیند و بعد به سؤال یا درخواست او پاسخ داده می شد. و اگر شیخ در حین مجلس گفتن قصد نصیحت کردن یا فرمان دادن برای انجام کاری داشته است، ابتدا به آن فرد اشاره می کرد

بایستد و بعد سخن یا فرمان خود را به او ابلاغ می کرد و در هنگام مجلس گویی رسم بر این بود که خانواده و فرزندان شیخ بر گرد وی در اطراف تخت یا منبر می نشستند و در ردیف های بعدی سایر حاضران جای می گرفته اند و تنها در یک مورد به حالت ایستاده مخاطبان در مجالس ابوسعید اشاره گردیده است، شاید دلیل این کار احترام گذاشتن جوانان به پیران و یا به علت کمبود جا در مجلس بوده است. زنان نیز در مجالس ابوسعید بر بام محل برگزاری مجالس می نشستند و از آنجا به سخنان شیخ گوش می دادند که شاید دلیل این امر دور بودن از برخورد با مردان در مجالس بوده است.

گردآورنده «مجالس سبعه» متأسفانه هیچ گونه اشاره ای به حاضران و مستمعان مجالس مولانا نکرده و در این مورد اطلاعی در دست نیست؛ اما از لابلای حکایات افلاکی می توان طرز قرار گرفتن مستمعان در مجالس مولانا را تصور کرد و مشخص است که مستمعان در مجالس وی نیز در حالت نشسته به سخنان او گوش می دادند.

تعداد افرادی که در مجالس ابوسعید ابی الخیر حضور داشتند براساس اشاره محمد بن منور بسیار زیاد بوده اند ولی هیچیک از راویان مجالس آمار و ارقام دقیقی از افراد حاضر در این مجالس ذکر نکرده اند. و در یک مورد نیز، به زیادی جمعیت در مجالس معرفت و معانی گفتن مولانا اشاره ای گذرا شده است.

آوازه و صیت مجالس ابوسعید در تمام شهرهای اطراف پیچیده بود و افرادی هم که مرید وی نبودند، با شنیدن تعاریف دیگران از شخصیت، کرامات و مجالس شیخ، مشتاق دیدار او می گشتند و از شهرها و روستاهای اطراف با تحمل مشقات فراوان برای دیدار و حضور در مجالس او می آمدند.

مطمئناً در زمان مولانا نیز افرادی بوده اند که مشتاقانه برای شنیدن و شرکت در مجالس وی از شهرهای اطراف به قونیه می آمده اند، ولی متأسفانه راویان مجالس به این موضوع توجه نکرده و به آن اشاره ای نداشته اند.

مستمعان مجالس ابوسعید افرادی از طبقات گوناگون اعم از نیکوکار و بدکار، فقیر و غنی و گبر و ترسا، جهود و مسلمان، کارگر و رئیس و خلاصه ائمه و دانشمندان و مشایخ تا شاهد بازاری، بودند که چشم و گوش بر حکم و فرمان پیر مهنه نهاده بودند و به خدمتش از میان جان کمر بسته بودند. ابوسعید نیز مردم را دوست می داشت و به خوبی دریافته بود که دوست داشتن مردم و تحمل نیاز و تمایلات آنان، بالاترین هنر زندگی است. وی این توفیق اجتماعی و کم نظیر را با رفتار کریمانه و بزرگوارانانه اش در هنگام برخورد و ملاقات با اصناف مختلف جامعه به دست آورده بود.

حاضران مجالس مولانا نیز مانند مستمعان مجالس ابوسعید از گروهها و طبقات مختلف بودند. هم افراد عوام در مجالس او شرکت داشتند و هم دانش آموختگان و علمای عهد، که قضات، مفسران، محدثان، نظریه پردازان فقه و متکلمین و عارفان و امثالهم از جمله آنان بودند و از اقوال و اسامی یاد شده توسط افلاکی می توان حدس زد که شرکت کنندگان مجالس مولانا عمدتاً مردم ساده قونیه و روستاهای اطراف بودند که اغلب آنها درباره علوم دینی تعلیم چندانی ندیده بودند و مولانا نیز مخاطب خود را عوام می دانست.

حاضران مجالس ابوسعید ابی الخیر و مولانا جلال الدین علاوه بر اینکه از گروهها و طبقات اجتماعی و فرهنگی مختلفی بودند، از نظر طبقات سنی هم متفاوت بوده و هیچ گونه ممانعتی از لحاظ سن برای حضور در مجالس ایشان وجود نداشت؛ زیرا از نوجوانان و جوانان گرفته تا پیران کهنسال می توانستند به راحتی در جلسات واعظان صوفی حضور یابند و در کنار هم به سخنان آنان گوش فرا دهد. حتی برخی از حکایات نقل شده در ارتباط با مجالس ابوسعید به روایت کودکان و نوجوانانی است، که در مجالس وی شرکت می کردند و خاطره ای از این جلسات در ذهنشان ماندگار گشته و در بزرگسالی بازگو کرده اند و امروز آن حکایت به عنوان سندی متقن درباره چگونگی برگزاری مجالس بر جا مانده است.

علاوه بر حضور دائمی مردان در مجالس صوفیه زنان نیز حق حضور و استفاده از جلسات ابوسعید را داشتند و در خانقاه و مجالس شیخ رفت و آمد داشته اند و جمع کثیری از شیفتگان او

زنان بوده اند که غالباً بر بام خانقاه یا محل برگزاری مجالس می رفتند و دور از انظار مردان به سخنان ابوسعید گوش فرامی دادند.

از اقوال و اسامی یاد شده توسط افلاکی بر می آید که حاضران مجالس مولانا را مردان تشکیل می دادند؛ زیرا در روایت های ذکر شده، نامی از حضور زنان در مجالس معرفت گویی مولانا نیامده و دلیل این امر بر ما پوشیده است.

حاضران مجالس ابوسعید و مولانا جلال الدین تنها مستمعانی صامت نبودند که از ابتدا تا انتها هیچ سخنی نگویند و حرکتی انجام ندهند و فقط به سخنان گوش فرا دهند، بلکه در کنار گوش دادن به مواعظ گاه سؤالاتی نیز می کردند و شیوه پرسش و پاسخ از شیوه های غالباً متداول در مجالس صوفیه بوده است؛ به گونه ای که حاضران مباحث خود را در مسائل گوناگون مطرح می ساختند و مجلس گوینان فراخور درک و فهم مسائل و جوّ حاکم بر مجلس به پاسخ دادن آن سؤالات می پرداختند. مطالبی که موجب طرح سؤال می گردید همیشه کوتاه بودند و صورت سؤال معمولاً از دو یا سه کلمه بیشتر نبوده است و در پاره ای از اوقات جواب همان سؤال موضوع مجلس آن روز را تشکیل می داد.

رسم دیگری که در مجالس ابوسعید به چشم می خورد، این است که گاهی در اواسط مجلس گویی و یا در پایان مجلس مستمعی از جای بر می خاسته و از حاضران و یا شیخ ابوسعید درخواست هدیه و بخششی می کرده است و از آنجا که حاضران مجالس وی را، گروهها و طبقات مختلف اجتماعی تشکیل می دادند، کسی که آن مقدار وجه خواسته شده و یا کالای مورد نظر را به همراه داشت در همان لحظه تقدیم فرد مورد نظر می کرد و یا تقبّل می نمود که بعد از مجلس، خواسته فرد را به جای آورد. گاهی ابوسعید با بیان آن درخواست واسطه می گردید تا حاجت افراد نیازمند زودتر برآورده شود.

در مجالس مولوی، نشانی از رسم درخواست بخشش در مجالس صوفیه به چشم نمی خورد ولی در نامه های وی این مسأله به وضوح آشکار است یعنی مولانا با نوشتن نامه، به افرادی که مکتب مالی داشتند، تقاضا می کرد به فردی که محتاج است و بضاعت چندانی ندارد، کمک کنند.

در خصوص یادداشت برداری در مجالس ابوسعید، صراحتاً اسمی از کاتبان و منشیان مجالس نیامده است و تنها در دو مورد، محمد بن منور به دست خطی از امام مالکان و خواجه ابوالبرکات اشاره کرده است که گمان می رود افرادی در مجالس ابوسعید نیز به یادداشت برداری مشغول بوده اند یا پس از اتمام مجلس مطالبی را که در ذهن خود داشته اند، یادداشت می کردند و بعداً تعداد اندکی از آن نوشته ها به دست محمد بن منور رسیده و در تنظیم کتاب اسرارالتوحید از آنها استفاده کرده است.

مجالس سبعة، حاصل تلاش افرادی است که در مجالس مولانا به یادداشت برداری از مواعظ و تقریرات مولوی پرداخته اند و اکثر منابع ذکر کرده اند که سلطان ولد و حسام الدین چلبی اصلی ترین نقش را در کتابت این مجالس به عهده داشته اند. ولی در سراسر کتاب مجالس سبعة نامی از یادداشت برداری مستمعان در حین برگزاری مجالس هفت گانه ذکر نگردیده است. اما آنچه که به طور قطع، باعث اطلاع و آگاهی ما از مجالس ابوسعید و مولانا گشته اقوال و خاطرات فرزندان، مریدان و برخی از افراد معتقد به مجالس آنان بوده است. که خود شخصاً در مجالس حضور داشته اند و یا با واسطه از حاضران مجالس شنیده و نقل کرده اند.

در مجالس ابوسعید، حتی منکران و مخالفان وی نیز حضور داشتند. در نیشابور مقدم کرامتین و رئیس اصحاب رأی و روافض به شیخ ابوسعید به سبب بیت خواندن بر سر منبر ایراد گرفته بودند. خواندن ابیات توسط ابوسعید در مجالس مانند خاری در چشم منکران و متشرعان ظاهر پرست بود. حتی بسیاری از افراد که بعدها جزء مریدان معتقد و خادمان مخلص شیخ گشتند، در ابتدا که به مجالس او می رفتند، جزء منکران و مخالفان اصلی ابوسعید و مجالس وی بودند که ابوسعید با قدرت اشراف بر ضمائر مخاطبان و نثار محبت به آنان باعث می گشت این افراد از راه باز افتاده به راه باز آیند، اما به حضور منکران و مخالفان در مجالس مولانا اشاره ای نشده است.

ابوسعید ابی الخیر و مولانا از جمله صوفیانی هستند که افراد بسیاری در مجالس آنان دچار تحول درونی و انقلاب فکری گردیده و به راه حق و حقیقت ایمان آوردند. اکثر این افراد مخالفان و منکران ابوسعید بودند که در اثر سخنان وی یا کرامات و ضمیرخوانی های او متحول گشته، شروع

به نعره زدن می کردند و بیهوش می گشتند و گاه سایرین نیز که آن کرامت را می دیدند و یا آن سخن را می شنیدند از عظمت مقام این بزرگان و تجلی خداوند در افکار و اعمال ایشان فریاد زده و گریه می کردند.

این بود شمه ای از کار بسیار ظریف و دشوار «مجلس گویی»، و وظیفه خطیر و حساسی که صوفیان مجلس گو در برابر مخاطبانی با آگاهی های متعدد و دریافت های گوناگون، داشتند. و نهایتاً هدف آنها از این مجلس گویی ها تهذیب نفس مخاطبان و ارشاد و هدایت آنان به سوی صلاح و رستگاری و بر حذر داشتن ایشان از تمایلات دنیوی و نفسانی بوده است.

منابع و مآخذ

الف) کتابها :

- ۱- قرآن کریم: ترجمه مهدی الهی قمشه ای.
- ۲- آیتی، محمد ابراهیم و محمد باقر شریعتی سبزواری: سرمایه سخن، تهران: اداره کل اوقاف، ۱۳۳۹.
- ۳- ابن جوزی، ابوالفرج: تلبیس ابلیس، ترجمه علی رضا ذکاوتی قراگزلو، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۸.
- ۴- ابوروح، جمال الدین: حالات و سخنان ابوسعید ابی الخیر، تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی، چاپ ششم، تهران: سخن، ۱۳۸۴.
- ۵- ابوسعید ابی الخیر: مقامات کهن و نو یافته ابوسعید ابی الخیر ← شفیعی کدکنی، محمد رضا: چشیدن طعم وقت (از میراث عرفانی ابوسعید ابی الخیر).
- ۶- احمدی، سید احمد: اصول و روش های تربیت در اسلام، چاپ دوم، اصفهان: نشرجهاد دانشگاهی، ۱۳۶۸.
- ۷- افشار، ایرج: مقدمه فردوس المرشدیه فی اسرار الصمدیه ← محمد بن عثمان: فردوس المرشدیه فی اسرار الصمدیه.
- ۸- افلاکی، شمس الدین احمد: مناقب العارفین، تصحیح تحسین یازجی، چاپ دوم، تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۲.
- ۹- الفا خوری، حنا: تاریخ ادبیات زبان عربی، ترجمه عبدالمحمد آیتی، چاپ پنجم، تهران: انتشارات توس، ۱۳۸۱.
- ۱۰- انصاری، خواجه عبدالله: طبقات الصوفیه، به کوشش حسین آهی، تهران: انتشارات فروغی، ۱۳۶۲.

۱۱- انصاری، قاسم: مقدمه دفاعیات عین القضاء همدانی (ترجمه شکوی الغریب) ← عین القضاء

همدانی: دفاعیات عین القضاء همدانی، ترجمه شکوی الغریب.

۱۲- باخرزی، یحیی بن محمد: اوراد الاحباب و فصوص الآداب، به کوشش ایرج افشار، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۴۵.

۱۳- برتلس، یوگنی ادوارد ویچ: تصوف و ادبیات تصوف، ترجمه: سیروس ایزدی، تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۶.

۱۴- بقلی شیرازی، روز بهان: عبهرالعاشقین، به تصحیح هنری کرین و محمد معین، تهران: انجمن ایرانشناسی فرانسه، ۱۳۳۷.

۱۵- بهاءالدین ولد: معارف، با مقدمه و تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، چاپ دوم، تهران: طهوری، ۱۳۵۲.

۱۶- بهار، محمد تقی: سبک شناسی یا تاریخ تطوّر نثر فارسی، چاپ نهم، تهران: نشر بدیهه، ۱۳۷۶.

۱۷- پاشا صالح، علی: آداب سخن، چاپ دوم، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۸.

۱۸- پورنامداریان، تقی: داستان پیامبران در کلیات شمس، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۴.

۱۹- _____: رمز و داستانهای رمزی، چاپ دوم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۷.

۲۰- جامی، نورالدین عبدالرحمن: نفحات الانس من حضرات القدس، به تصحیح و مقدمه محمود عابدی، تهران: انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۰.

۲۱- حجتی کرمانی، علی و سید محسن امین: سیره معصومان، چاپ دوم، تهران: سروش، ۱۳۷۶.

۲۲- حسینی، سید علی اکبر: سیری اجمالی در تاریخ تعلیم و تربیت اسلامی، تهران: دفتر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۲.

۲۳- _____؟: حدود العالم من المشرق الی المغرب، تصحیح منوچهر ستوده، تهران: انتشارات دانشگاه تهران ۱۳۴۰.

۲۴- حقیقت (رفیع)، عبدالرفیع: تاریخ عرفان و عارفان ایرانی، چاپ سوم، تهران: انتشارات کومش، ۱۳۷۵.

۲۵- حلبی، علی اصغر: مبانی عرفان و تصوف، تهران: انتشارات اساطیر، ۱۳۷۶.

۲۶- خرقانی، ابوالحسن: نورالعلوم، به کوشش عبدالرفیع حقیقت (رفیع)، تهران: کتابخانه بهجت، ۱۳۵۹.

۲۷- خطیبی، حسین: فن نثر در ادب پارسی، چاپ دوم، تهران: انتشارات زوار، ۱۳۷۵.

۲۸- دامادی، سید محمد: ابوسعید نامه، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۷.

۲۹- دهخدا، علی اکبر: امثال و حکم، تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۲.

۳۰- دی.لوتیس، فرانکلین: مولوی: دیروز و امروز، شرق و غرب، ترجمه فرهاد فرهمند پور، تهران: نشر ثالث، ۱۳۸۳.

۳۱- رازی، نجم الدین: مرصاد العباد، تصحیح: محمد امین ریاحی، چاپ دوم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵.

۳۲- رامپوری، غیاث الدین: غیاث اللغات، به کوشش منصور ثروت، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۳.

۳۳- رستگار فسایی، منصور: انواع نثر فارسی، تهران: انتشارات سمت، ۱۳۸۰.

۳۴- رکنی، محمد مهدی: مقدمه لطائفی از قرآن کریم (برگزیده از کشف الاسرار عدة الابرار)، چاپ نهم، مشهد: نشر آستان قدس رضوی، ۱۳۷۷.

۳۵- ریاحی، محمد امین: تعلیقات مرصاد العباد، ← رازی، نجم الدین: مرصادالعباد.

۳۶- _____: مقدمه بگشای راز عشق (گزیده کشف الاسرار میبدی)، چاپ دوم، تهران: نشر سخن، ۱۳۷۵.

۳۷- _____: مقدمه رساله الطیور، تهران: انتشارات توس، ۱۳۶۲.

۳۸- زرین کوب، عبدالحسین: ارزش میراث صوفیه، چاپ دهم، تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۰.

۳۹- _____: پله پله تا ملاقات خدا، چاپ هشتم، تهران: انتشارات علمی، ۱۳۷۴.

۴۰- _____: تصوّف ایرانی درمنظر تاریخی آن، ترجمه مجد الدین کیوانی، تهران: نشر سخن، ۱۳۸۳.

- ۴۱- زرین کوب، عبدالحسین : جستجو در تصوف ایران، چاپ دوم، تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۰.
- ۴۲- زیدان، جرجی: تاریخ تمدن اسلام، ترجمه علی جواهر کلام، چاپ دوم، تهران : امیرکبیر، ۱۳۳۶.
- ۴۳- سپهر خراسانی، احمد: مقدمه ای در فن خطابه و تاریخ آن، چاپ دوم، تهران: انتشارات اشرافی، ۱۳۵۹.
- ۴۴- سدید الدین محمد غزنوی : مقامات ژنده پیل، به اهتمام حشمت موید، چاپ دوم، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۵.
- ۴۵- سلماسی زاده، جواد: مقدمه مکتوبات و مجالس سبعة، تهران: اقبال، ۱۳۷۹.
- ۴۶- شبلی، احمد: تاریخ آموزش در اسلام، ترجمه محمد حسین ساکت، تهران : نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۱.
- ۴۷- شریعتی سبزواری، محمد باقر: اصول و مبادی سخنوری، چاپ دوم، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۶.
- ۴۸- شفیعی کدکنی، محمد رضا: تعلیقات اسرارالتوحید، ← محمدبن منور: اسرارالتوحید فی مقامات شیخ ابی سعید.
- ۴۹- _____ : چشیدن طعم وقت (از میراث عرفانی ابوسعید ابی الخیر)، تهران: سخن، ۱۳۸۵.
- ۵۰- _____ : مقدمه اسرارالتوحید، ← محمدبن منور: اسرارالتوحید فی مقامات شیخ ابی سعید.
- ۵۱- _____ : مقدمه حالات و سخنان ابوسعید ابی الخیر، ← جمال الدین ابوروح: حالات و سخنان ابوسعید ابی الخیر.
- ۵۲- _____ : نوشته بر دریا (از میراث عرفانی ابوالحسن خرقانی)، تهران: سخن، ۱۳۸۴.
- ۵۳- شمس الدین تبریزی: مقالات شمس، به کوشش محمد علی موحد، تهران: نشر خوارزمی، ۱۳۷۷.

۵۴- شیمل، آنه ماری: تبیین آیات خداوند (نگاهی پدیدار شناسانه به قرآن)، ترجمه عبدالرحیم گواهی، تهران: فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۶.

۵۵- صفا، ذبیح الله: تاریخ ادبیات ایران، چاپ پانزدهم، تهران: انتشارات فردوس، ۱۳۸۱.

۵۶- _____: گنجینه سخن، چاپ سوم، تهران: امیر کبیر، ۱۳۵۳.

۵۷- عبدالباقی، محمد فؤاد: معجم المفهرس لالفاظ القرآن الکریم، چاپ دوم، تهران: انتشارات اسلامی، ۱۳۷۴.

۵۸- عطار نیشابوری، فرید الدین: تذکره الاولیاء، تصحیح رینولد الن نیکلسون، لیدن: اوقاف گیب، ۱۳۲۲.

۵۹- عنصر المعالی کی کاوس بن اسکندر بن وشمگیر: قابوس نامه، تصحیح: غلامحسین یوسفی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۲.

۶۰- غنی، قاسم: تاریخ تصوف در اسلام، چاپ دوم، تهران: نقش جهان، ۱۳۳۰.

۶۱- فاضل، علی: مقدمه انس التائبین، تهران: طوس، ۱۳۶۸.

۶۲- فروزانفر، بدیع الزمان: رساله در تحقیق احوال و زندگی مولانا، چاپ چهارم، تهران: انتشارات زوار، ۱۳۶۱.

۶۳- _____: مقدمه رساله قشیریه، ← ابوالقاسم قشیری: رساله قشیریه.

۶۴- فروغی، محمد علی: آیین سخنوری، چاپ دوم، تهران: انتشارات زوار ۱۳۶۸.

۶۵- فلسفی، محمد تقی: سخن و سخنوری، چاپ پنجم، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۳.

۶۶- قزوینی، زکریا بن محمد بن محمود: آثار البلاد واخبار العباد، ترجمه جهانگیر میرزا قاجار، تصحیح میرهاشم محدث، تهران: امیر کبیر، ۱۳۷۳.

۶۷- قشیری، ابوالقاسم: رساله قشیریه، به کوشش بدیع الزمان فروزانفر، چاپ ششم، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۹.

۶۸- کاشانی، عزالدین محمود: مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه، مقدمه و تصحیح عفت کرباسی، محمد رضا برزگرخالقی، تهران: زوار، ۱۳۸۲.

۶۹- کیانی، محسن: تاریخ خانقاه در ایران، چاپ دوم، تهران: انتشارات طهوری، ۱۳۸۰.

۷۰- گولپینارلی، عبد الباقي: مولانا جلال الدين، ترجمه توفيق هاشم پور سبحانی، چاپ سوم، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۵.

۷۱- گوهرین، سید صادق: شرح اصطلاحات تصوف، تهران: انتشارات زوار، ۱۳۸۰.

۷۲- لسترنج: جغرافیای تاریخی سرزمین های خلافت شرقی، ترجمه محمود عرفان، چاپ سوم، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۶۷.

۷۳- مایر، فریتس: ابوسعید ابی الخیر (حقیقت و افسانه)، ترجمه: مهرآفاق بایوردی، تهران: نشر دانشگاهی، ۱۳۷۸.

۷۴- مجاهد، احمد: مقدمه مجموعه آثار احمد غزالی، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۵۸.

۷۵- محمد بن عثمان: فردوس المرشدیه فی اسرار الصمدیه، به تصحیح و مقدمه ایرج افشار، چاپ دوم، تهران: انجمن آثار ملی، ۱۳۳۳.

۷۶- محمد بن منور: اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابی سعید، مقدمه و تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: آگاه، ۱۳۶۶.

۷۷- مدرس صادقی، جعفر: مقدمه مقالات مولانا (فیه ما فیه)، چاپ سوم، تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۷.

۷۸- مولوی، جلال الدین محمد: فیه ما فیه، به تصحیح و حواشی بدیع الزمان فروزانفر، چاپ هشتم، تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۰.

۷۹- _____: مجالس سبعة (هفت خطابه)، مقدمه: توفیق هاشم پور سبحانی، تهران: نشر کیهان، ۱۳۵۶.

۸۰- _____: مکتوبات، تصحیح توفیق هاشم پور سبحانی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۱.

۸۱- میبیدی، ابوالفضل رشید الدین: کشف الاسرار و عدة الابرار، به سعی و اهتمام علی اصغر حکمت، تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۷.

۸۲- نخشی، ضیاء الدین: سلک السلوک، تصحیح غلامعلی آریا، تهران: زوار، ۱۳۶۹.

۸۳- نیکلسون، رینولد آلن: مقدمه رومی و تفسیر مثنوی معنوی، ترجمه و تحقیق آوانس آوانسیان، تهران: نشر نی، ۱۳۶۶.

۸۴- هاشم پور سبحانی، توفیق: مقدمه مجالس سبعة (هفت خطابه) ← جلال الدین محمد مولوی: مجالس سبعة (هفت خطابه).

۸۵- هجویری، ابوالحسین علی بن عثمان: کشف المحجوب، مقدمه و تصحیح محمود عابدی، چاپ دوم، تهران: سروش ۱۳۸۴.

۸۶- هروی، نجیب مایل: مقدمه آداب المریدین، تهران: نشر مولی، ۱۳۶۳.

۸۷- همایی، جلال الدین: مقدمه ولدنامه، به اهتمام ماهدخت بانو همایی، تهران: هما، ۱۳۶۷.

۸۸- همدانی، عین القضاة: دفاعیات عین القضاة همدانی (ترجمه رساله شکوی الغریب)، ترجمه و تحشیه قاسم انصاری، تهران: کتابخانه منوچهری، ۱۳۶۰.

۸۹- یزدی، محمد: علی (ع) بر منبر وعظ، تهران: واحد تحقیقات اسلامی، ۱۳۶۱.

۹۰- یوسفی، غلامحسین: دیداری با اهل قلم، چاپ سوم، تهران: علمی، ۱۳۷۰.

ب) مقالات:

۱- برزگر، حسین: «ابو سعید ابی الخیر»، مندرج در دانشنامه ادب فارسی، به سرپرستی حسن انوشه، چاپ دوم، تهران: انتشارات فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۰. صص ۴۰-۴۲.

۲- پور جوادی، نصر الله: «لطائف قرآنی در مجالس سیف الدین باخرزی»، مندرج در مجله معارف، دوره هجدهم، شماره یک، ۱۳۸۰. صص ۳-۲۴.

۳- _____: «مجالس احمد غزالی با حضور یوسف صوفی»، مندرج در مجله معارف، دوره نوزدهم، شماره یک، ۱۳۸۱. صص ۳-۲۰.

۴- جلالی پندری، یدالله: «ابوسعید ابی الخیر»، مندرج در دانشنامه ادب پارسی، به سرپرستی اسماعیل سعادت، تهران: انتشارات فرهنگستان زبان و ادبیات فارسی، ۱۳۸۴. صص ۱۳۵-۱۴۱.

۵- درودیان، ولی الله: «اسرار التوحید»، مندرج در دانشنامه ادب فارسی، به سرپرستی حسن انوشه، تهران: انتشارات فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۰. صص ۱۰۱-۱۰۲.

جهت خرید فایل word به سایت www.kandooen.com مراجعه کنید
یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۶۶۴۰۶۸۵۷ و ۰۶۶۴۱۲۶۰-۵۱۱ تماس حاصل نمایید

۶- غلامرضایی، محمد: «مجلس گوپی و شیوه های آن بر اساس مجالس سبعة مولانا». در دست
انتشار.

۷- فاضل، علی: «جُستاری نو در نثر تعلیمی صوفیه». مندرج در محقق نامه، به اهتمام بهاءالدین
خرمشاهی و جویا جهان بخش، تهران: انتشارات سینا نگار، ۱۳۸۰. صص ۹۵۲-۹۹۵.

جهت خرید فایل word به سایت www.kandoocn.com مراجعه کنید
یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۶۶۴۰۶۸۵۷ و ۰۶۶۴۱۲۶۰-۵۱۱ تماس حاصل نمایید

Filename: Document1
Directory:
Template: C:\Documents and Settings\hadi tahaghoghi\Application
Data\Microsoft\Templates\Normal.dotm
Title: تاریخ وعظ در اسلام
Subject:
Author: MRT
Keywords:
Comments:
Creation Date: 3/22/2012 12:28:00 PM
Change Number: 1
Last Saved On:
Last Saved By: Novin Pendar
Total Editing Time: 1 Minute
Last Printed On: 3/22/2012 12:28:00 PM
As of Last Complete Printing
Number of Pages: 219
Number of Words: 43,617 (approx.)
Number of Characters: 248,619 (approx.)